

درفتن

انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

گاهنامه علمی: سال دوم - شماره پنجم - آبان ۱۳۹۸

در این شماره می خوانید

روابط سیاسی ایران و آمریکا از ابتدا تا اشغال سفارت آمریکا در ایران

نگاهی به اندیشه ایرانی شهری و کاربرد آن در ایران امروز

فرش ایرانی تارپودی آغشته به رنگهای صفوی

جامعه و تاریخ مردم در سینمای میازاکی

حقیقت بر سر نیزه: بررسی کتاب عاشوراشناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گاهنامه علمی دانشجویی درفش



انجمن علمی دانشجویان تاریخ
دانشگاه شهید بهشتی، تهرانی



صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول:

خشایار رضوی

سر دبیر:

محمد جواد محسنی

نویسندگان این شماره:

ناهید بدیهی، زهرا هاشمی، مهسا فرهادی

دلارام حسینی، مینا رمضان بیگ، خشایار رضوی

امین داوودی، محمد جواد محسنی، علیرضا عسگری

امید یعقوب زاده، شایان ریحانی، امیر افتخاری

حمید علم چی میبیدی

ویراستاران:

زهرا هاشمی، کتایون برازجانی

طراح جلد و صفحه آرا:

محمد جواد محسنی

تجارب تاریخی ایران در ساحت نظر و اندیشه

۳	دولت «state» و نیروهای خودسر
۴	روابط سیاسی ایران و آمریکا از ابتدا تا اشغال سفارت آمریکا در ایران
۸	عباس میرزا، فرزند جریان نوسازی
۱۱	جبر حاکم و انسان قادر
۱۴	نگاهی به اندیشهٔ ایران شهری و کاربرد آن در ایران امروز

فرهنگ و هنر در گهوارهٔ اجتماع انسانی

۱۸	جامعه و تاریخ مردم در سینمای میازاکی
۲۲	فرش ایرانی، تاروپودی آغشته به رنگ‌های صفوی
۲۶	سیمای خسرو پرویز در آینهٔ شاهنامهٔ فردوسی و خسرو و شیرین نظامی

حیات باستانی ایران

۲۹	آتش، عنصر سازنده یا سوزنده
۳۱	تجارت در دورهٔ ساسانی و نقش واسطه‌ای ایران با تکیه بر راه‌های تجاری

لحظاتی در عالم اندیشه

۳۴	مورخ و رسالت او
----	-----------------

دمی با کتاب

۳۶	حقیقت بر سر نیزه
----	------------------



تجارب تاریخی ایران در ساحت نظر و اندیشه



دولت «state» و نیروهای خودسر

امین داوودی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران دانشگاه شهید بهشتی

می‌شود و سیاستمدار حاضر به خیانت به منافع ملی کشور خود نیستند، در صورتیکه اینگونه نباشد به صورت خودکار، هم نزد مردم و هم از بازی سیاست حذف خواهند شد. در کشور ایران، نیز بر اساس اندیشه ایرانی‌شهری در ایران باستان مسائل ملی تعریف شده و در اندیشه سیاسی ایرانیان نهادینه شده‌بود و نماد آن نیز «وحدت در کثرت» است؛ هگل در مورد ایران به آن اشاره می‌کند. این اندیشه بعد از تحولات سیاسی در ایران به تدریج به حوزه زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران وارد شده و در دوران انحطاط در ایران خود را حفظ کرده و در واقع ضامن بقای «ملت ایران» بوده و هست. با استقرار دولت نیم بند «state» بعد از دوران گذار تاریخی ایران، این دولت می‌باشد که می‌بایست به عنوان «نهادی» که وظیفه آن ایجاد وحدتی پایدار و تامین مصالح همه اقوام است عمل کرده و کانون این عمل قرار گیرد. در اینجا بحث بر سر افرادی است که این روزها بر طبل عوام‌فریبی به محور قومیت کوبیده، و بدون توجه به مصالح ملی و خیر عمومی اقدام می‌کنند، که بدون شک گروه‌ها و افرادی که آگاهی از «مصالح ملی» نداشته باشند دست به همچنین اقداماتی می‌زنند. بنابراین آگاهی آنان از محدوده منافع خصوصی بالاتر نمی‌رود. لذا این افراد در نظام سیاسی نقش منفی را ناخواسته بازی خواهند کرد. چنانکه سید جواد طباطبایی می‌گوید: «اندیشه سیاسی این افراد نمی‌تواند نسبت میان نهادهای سیاسی و تمرکز قدرت را دریابد.»

ارتش پیروی کند، می‌تواند فرمان گسترش مرزها را دهد و ارتش پیروی کند، می‌تواند فرمان حمله به تسخیر فلان سفارتخانه را دهد و نهادهای زیر دست فرمان برند، یعنی چیزی که در کانون اندیشه قرار می‌گیرد «دولت» است. و این دولت است که فرمان می‌دهد نه نهادهای غیردولتی، خودسر و ایدئولوژیک خارج از نهاد دولت. با این تعریف از دولت و «منافع ملی» و «مصلحت عمومی» قصد بررسی موضوعی را داشتیم که این روزها مثل خوره به جان کشور ما افتاده است. و در تمام سطوح دولت، مجلس و... آن را شاهد هستیم، تصمیماتی بر اساس منافع قومی و ایلیاتی و گسترش

نهادهای سیاسی، زمانی درکی از «مصالح ملی» دارند که به رغم دگرگونی در رهبری نهادها و نوساناتی که در میزان همکاری گروه‌های فرعی ایجاد می‌شود، پا برجا بمانند و منافع شخصی و گروهی را بر اهداف و منافع نهاد مزبور ترجیح ندهند.

آن در ورزش کشور... این چنین رفتارهای خلاف «مصالح عمومی» و برگرفته از منافع شخصی در مناسبات سیاسی نظام سیاسی ما کم نیست، و به وفور دیده می‌شود و سنگ بنا و محور احزاب و جریان‌های سیاسی اصلاح طلب و اصولگرا قرار گرفته است. در همین مورد با نگاهی به کشورهای غربی می‌توان پی برد، که سیاست‌ورزی حول محور «منافع ملی» و «مصلحت عمومی» در آن کشورها نهادینه شده‌است و سیاستمداران غربی خط قرمز خود را منافع ملی و مصلحت عمومی در نظر می‌گیرند و در قالب‌هایی که برای خود طراحی کرده‌اند؛ هر کدام به نوعی در نهایت سعی در رسیدن به نتیجه‌ای برابر با مصلحت کشور خود دارند. منافع ملی در پشت پرده سیاست، مقدس خوانده

تشکیل یک دولت ملی نیازمند اندیشه سیاسی نوآیندی است که از مفاهیم بنیادین آن مفهوم «ملت» و «مصلحت» می‌تواند باشد. این اندیشه سیاسی نوآیند که همانا از الزامات دوران جدید می‌باشد، مناسبات سیاسی جدیدی را وضع می‌کند که در آن «دولت» بر تمام ارکان نظاره گر است و ضامن بقای نهادهای درون کشور است. دولت هرگز نمی‌میرد، بلکه در تاروپود روح ملت استقرار پیدا می‌کند، حتی انقلابات سیاسی نیز مفهوم دولت را نمی‌توانند از بین ببرند و شهروندان خود را ملزم به احترام و تقویت دولت می‌کنند؛ به گونه‌ای که تصور ایران (یا هر کشور دیگری) بدون دولت امکان پذیر نباشد. ممکن است حکومت‌ها عوض شوند و رئیس‌جمهورها و حاکم‌ها بمیرند، ولی نهاد دولت نمی‌میرد و می‌بایست با گذر زمان نهاد دولت را تقویت کرد تا بنیادهای «مصالح ملی» در نظام سیاسی کشور در مفهوم دولت نهادینه شود. در واقع می‌توان گفت نهادهای سیاسی، زمانی درکی از «مصالح ملی» دارند که به رغم دگرگونی در رهبری نهادها و نوساناتی که در میزان همکاری گروه‌های فرعی ایجاد می‌شود، پا برجا بمانند و منافع شخصی و گروهی را بر اهداف و منافع نهاد مزبور ترجیح ندهند. در واقع نهاد مزبور در اینجا می‌تواند دولت باشد که به این شکل مورد اعتماد شهروندان است و حفظ این چنین دولتی از جانب هر شهروندی نیک محسوب می‌شود. این نوع دولت در تأمین «مصالح ملی» ایدئولوژیک فکر نمی‌کند و صرفاً در پی منافع ملی است و در واقع در این دولت «مصالح ایدئولوژیک» جای خود را به «مصالح ملی» می‌دهد. این نوع دولت می‌تواند فرمان جنگ دهد و

روابط سیاسی ایران و آمریکا

از ابتدا تا اشغال سفارت آمریکا در ایران

امید یعقوبزاده

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ جهان دانشگاه شهید بهشتی

بحاجی واشنگتن) از طرف ناصرالدین شاه نائل گردید. سفرائ بعدی ایران در آمریکا در دوره قاجاریه به ترتیب اسحاق مفخم، مرتضی خان ممتازالملک و مهدی خان امیر تومان بوده‌اند که بیشترین فعالیت آن‌ها در متعجب شدن از پیشرفت‌ها و مسائل موجود در آمریکا بود که آن‌ها را در کتاب‌های خاطرات خود می‌نوشتند. در واقع روابط سیاسی بین ایران و آمریکا در دوره قاجار به دلایلی چون دوری مسافت بین دو کشور و فقدان امکانات ارتباطی مناسب و از سوی دیگر مانع شدن انگلیس و روسیه از شکل‌گیری این رابطه، بسیار محدود بوده و می‌توان گفت که نه تنها سفرائ ایران در آمریکا (که در آن موقع آن را ینگه دنیا یا دنیای نو می‌نامیدند) کار خاصی انجام نمی‌دادند و حتی برنامه خاصی هم نداشتند، بلکه سفرائ آمریکا نیز با فرض پذیرش در سر داشتن برنامه‌هایی، توانایی انجام کار خاصی را نداشتند. چنانکه می‌توان به مذاکراتی در مورد کشیدن خط آهن و... بین ایران و آمریکا در این دوره اشاره کرد که هیچ‌گاه جنبه عملی به خود نگرفت. هرچند گاهی اوقات شاهد حضور بازرگانان یا مسیونرهای مذهبی که به صورت آزادانه تبادلاتی با مردم ایران داشتند هستیم، اما این روابط هیچ‌گاه جنبه رسمی نداشته‌است. به عنوان مثال می‌توان به یک آمریکایی به نام باسکرویل اشاره کرد که در جریان انقلاب مشروطه در کنار مردم تبریز جنگید و حتی به (دولافایت) ایران مشهور شد. (دولافایت یک افسر فرانسوی بود که در جنگ استقلال آمریکا با میل شخصی خود در کنار آمریکایی‌ها جنگید). پس از پیروزی انقلاب مشروطه، مجلس اول شورای ملی در سال ۱۹۱۰ م. تصمیم به استخدام یک هیئت مستشاری آمریکایی در امور اقتصادی به ریاست مورگان شوستر گرفت تا به اوضاع مالیاتی و اقتصادی کشور سر و سامانی داده شود. البته باید مسائلی را درباره حضور مورگان شوستر در ایران و اقدامات او خاطرنشان کرد. اول آنکه او مأمور دولت آمریکا نبوده و اقدامات او ارتباطی به روابط سیاسی بین دو دولت ایران و آمریکا نداشته‌است.

به دستور دولت با وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در روسیه تماس گرفت و تمایل دولت ایران جهت برقراری مناسبات سیاسی و بازرگانی با دولت آمریکا را به اطلاع وی رساند. میرزا قاسم خان والی طی گزارشی به تاریخ ۱۲۷۲ ه.ق تمایل آمریکا را نیز به برقراری این روابط به اطلاع حکام تهران رساند؛ در ضمن متذکر شد که انگلیسی‌ها باطناً با ایجاد این روابط مخالفند و در راه ایجاد این روابط اختلال خواهند نمود. پس از گذشت ۳ سال از این تماس‌ها، فرخ خان امین الملک سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی به دنبال ابلاغ ماموریتی از تهران با سفیر کبیر ایالات متحده آمریکا (کارل اسپنس) در عثمانی ملاقات

از سال ۱۳۴۲ به بعد به دلیل رقم خوردن تحولات داخلی و خارجی، ایران دیگر وابسته‌ی به آمریکا و یک کشور نیازمند به آمریکا نبود و به عنوان متحد آمریکا محسوب می‌شد. جالب آنکه حتی پس از سقوط محمدرضاشاه نیز دولت آمریکا با به رسمیت شناختن انقلاب ایران سعی در ادامه همکاری و حفظ رابطه با ایران را داشت که با اشغال سفارت آمریکا در ایران، در واقع درهای دوستی بین دو کشور بسته شد.

کرده و نخستین قرارداد (مودت و تجارت) را میان ایران و آمریکا تنظیم نمود. که پس از تصویب، این قرارداد در کنگره آمریکا توسط (فرانکلین پیرس) در تاریخ سیزدهم دسامبر ۱۸۶۵ م. به امضا رسید. پس از وقفه‌ای که به دلیل جنگ داخلی در آمریکا رخ داد (بنجامین) اولین وزیر مختار آمریکا در ایران در ژانویه سال ۱۸۸۳ م. عازم ایران شده و پس از پنج ماه به ایران رسید. نخستین وزیر مختار ایران در آمریکا نیز، حسنقلی خان معتمدالوزاره (صدرالسلطنه) بود که در سال ۱۸۸۸ م. به آمریکا رفت. وی که تازه از سفر مکه بازگشته بود، در نخستین عید قربان پس از مراجعت از مکه که مقیم واشنگتن بود مراسم قربانی را در سفارت ایران در آمریکا به جا آورد و به دریافت عنوان

پیش از بررسی روابط سیاسی بین ایران و آمریکا، شاید توضیحی مختصر در مورد تفاوت مفهوم مرتبط و مشابه با روابط سیاسی یعنی روابط بین الملل خالی از فایده نباشد. سیاست بین الملل، به مطالعه اقدامات دولت‌ها و واکنش‌ها و پاسخ‌های دیگران و به طور کلی به اعمال و رفتارهای متقابل دو یا چند واحد سیاسی اطلاق می‌شود. به بیان دیگر در فرایند مطالعه سیاست بین الملل به طور عمده روابط واحدهای رسمی حکومتی با یکدیگر مورد توجه قرار می‌گیرد. رفتارها و کارکردهای بین المللی تا آنجا مورد نظر قرار می‌گیرند که به گونه‌ای از طریق دولت‌ها صورت گیرند. حال آنکه روابط بین الملل، مجموعه اقدامات و کنش‌های متقابل واحدهای حکومتی و نیز نهادهای غیردولتی و همچنین روندهای سیاسی میان ملت‌ها را در بر می‌گیرند. با توجه به این تعاریف از این دو مفهوم در می‌یابیم، که روابط بین الملل یک کل است که تمام روابط موجود بین کشورها اعم از رسمی و غیررسمی، فرهنگی و سیاسی و... را شامل می‌شود. اما زمانی که از سیاست خارجه یا روابط سیاسی بین دولت‌ها صحبت می‌کنیم، تنها قصد بررسی روابط رسمی و حقوقی بین دولت‌ها یا واحدهای سیاسی را مدنظر داریم و روابط خارج از حوزه کنترل دولت‌ها مدنظر ما نیست. پس منظور از بررسی روابط سیاسی بین ایران و آمریکا در این برهه تنها معطوف به آن بخشی از روابط این دو کشور است که بین دولت‌های آمریکا و ایران صورت گرفته است. با این فرض می‌توان گفت، نخستین تماس‌های رسمی برای ایجاد روابط دیپلماتیک و تجاری بین دو کشور در نیمه قرن نوزدهم و در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه صورت گرفت. در آن سال‌ها (میرزا قاسم خان والی) سفیر کبیر ایران در سن پترزبورگ

خروج نیروهای شوروی از خاک ایران منجر شد، به این نتیجه می‌رسیم که اینگونه نبوده وحتی اصلا التیماتومی از سوی دولت آمریکا صادر نشده است. چرا که آمریکا هیچ گاه متن کتبی این التیماتوم را منتشر نکرده و حتی سفیر وقت آمریکا در ایران به محمدرضا شاه اطلاع داد که آمریکا به خاطر آذربایجان با شوروی وارد جنگ نخواهد شد. حتی اگر بپذیریم که ترومن این التیماتوم را داده است، با نگاهی به وضعیت جهان در آن دوره و بررسی قدرت و موقعیت آمریکا نسبت به شوروی، به این نتیجه می‌رسیم که آمریکا توانایی مقابله جدی با شوروی را نداشته است و به نظر می‌رسد که موضوع التیماتوم بیشتر به یک بلوف سیاسی شبیه است و قبول این موضوع یعنی خارج شدن نیروهای شوروی از آذربایجان به خاطر التیماتوم آمریکا، نادیده انگاشتن نقش مهم قوام السلطنه

تبدیل به یک وضعیت دو قطبی شد که بازیگران اصلی آن دیگر انگلیس و آلمان و فرانسه نبودند، بلکه در سویی آمریکا به عنوان یک ابرقدرت رهبری جبهه غرب و شوروی که تنها کشور همتراز آمریکا (حداقل از لحاظ قدرت نظامی) بود، رهبری جبهه کمونیست را به عهده گرفته بود. در چنین شرایطی محمدرضا شاه و برخی از سیاستمداران برجسته کشور نه تنها خود را نیازمند به حمایت آمریکا میدانند بلکه همچنین به دلیل سابقه و سیمای خوبی که آمریکا در نگاه ایرانیان داشت، در صدد ایجاد رابطه با این قدرت جهانی جدید بودند. آمریکا نیز دیگر قدرت درجه دوم جهانی سال‌های پیش نبود و امکانات و قدرت جدید او مشکل دوری مسافت را نیز از بین برده بود و از طرفی موقعیت کشور ایران هم از جهت ژئوپلیتیک و داشتن مرزهای گسترده با شوروی و

چراکه سلدن چپین دیپلمات آمریکایی که همزمان با حضور شوستر در سفارت ایالات متحده آمریکا در ایران خدمت می‌کرده است، معتقد بود: «گرچه انتصاب شوستر افتخار بزرگی برای یک کشور جوان مثل آمریکا بود، ولی وی کاملاً از سفارت آمریکا در ایران مستقل عمل می‌کرد.» نکته بعدی رابطه او با شرکت استاندارد اوایل آمریکاست که عده ای معتقدند او از همان ابتدا برای تحقق اهداف این شرکت پا به ایران گذاشته است و در تایید گفته خویش به مذاکرات چند سال بعد این شرکت با قوام السلطنه در مورد امتیاز نفت شمال اشاره می‌کنند، که نماینده شرکت استاندارد اوایل در آن مذاکرات مورگان شوستر بوده‌است. به هر حال ماموریت شوستر با هر ماهیتی که داشته است پس از چند ماه و با اولتیماتوم دولت روسیه به پایان رسید و وی خاک ایران را ترک کرد. پس از اخراج مورگان شوستر و واقعه قتل مازور ایگیری سفیر آمریکا در ایران در سال ۱۹۲۴ م. که در جریان بازدید او از سقاخانه آقا شیخ هادی و درگیری او با مردم رخ داد، روابط ایران و آمریکا تیره گشت و پس از مدتی به حالت تعلیق درآمد. البته در هنگام قتل مازور ایگیری یک هیئت مستشاری آمریکایی در امور اقتصادی به ریاست دکتر میلیسپو در ایران مشغول به کار بود، ماموریت این هیئت پس از شش سال و با تاسیس وزارت دارایی در دولت رضاشاه پایان یافته تلقی شد و این هیئت نیز خاک ایران را ترک کرد. در دوره رضاشاه نیز روابط سیاسی پایدار را بین ایران و آمریکا شاهد نبودیم، اما از وقایع مهم تاریخ روابط ایران و آمریکا در این دوره بازداشت سفیر ایران (عبدالغفارخان جلال علا) در سال ۱۳۱۴ ه.ش در آمریکا به دلیل رانندگی با سرعت بالا بود که البته پس از چهار ساعت از بازداشت وی با دستور وزارت خارجه آمریکا آزاد شد. اما علا پس از آزادی جریان امر را به تهران گزارش کرد و وزیر خارجه نیز موضوع را به اطلاع رضاشاه رساند. رضاشاه نیز به محض اطلاع از این موضوع دستور تعطیلی سفارت ایران در واشنگتن و بازگشت علا به ایران را صادر کرد. به دنبال این ماجرا روابط دو کشور به مدت سه سال به حالت تعلیق درآمد تا اینکه در سال ۱۳۱۷ ه.ش یک نماینده مخصوص وزارت خارجه آمریکا جهت ادای توضیحات و عذرخواهی و تجدید روابط سیاسی با ایران به تهران آمد و بار دیگر روابط دیپلماتیک بین دو کشور البته در سطح کاردار از سر گرفته شد. با شروع جنگ جهانی دوم و ورود قوای متفقین به ایران و پس از خاتمه جنگ، روابط ایران و آمریکا شکل تازه‌ای به خود گرفت. توضیح آنکه پس از جنگ جهانی دوم نظام سیاست بین‌الملل



هم از جهت دارا بودن منابع سرشار نفت، باعث می‌شد تا آمریکا توجه مخصوصی به کشور ایران داشته باشد. البته تمایلات طرفین برای ایجاد یک رابطه مستحکم و جدی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش صورت عملی به خود نگرفت. اما باید به نقش آمریکا در دو موضوع مهم در این برهه یعنی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ اشاره‌ای داشته باشیم. اولین موضوع مسئله آذربایجان و خارج نشدن نیروهای شوروی از آن بود که عده‌ای با بی‌توجهی و بی‌مهری نسبت به تلاش‌های قوام نخست وزیر وقت ایران، خروج نیروهای شوروی را از خاک ایران متأثر از التیماتوم ترومن رئیس جمهور آمریکا می‌دانند. در واقع با بررسی سیر وقایعی که به

هم از جهت دارا بودن منابع سرشار نفت، باعث می‌شد تا آمریکا توجه مخصوصی به کشور ایران داشته باشد. البته تمایلات طرفین برای ایجاد یک رابطه مستحکم و جدی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش صورت عملی به خود نگرفت. اما باید به نقش آمریکا در دو موضوع مهم در این برهه یعنی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ اشاره‌ای داشته باشیم. اولین موضوع مسئله آذربایجان و خارج نشدن نیروهای شوروی از آن بود که عده‌ای با بی‌توجهی و بی‌مهری نسبت به تلاش‌های قوام نخست وزیر وقت ایران، خروج نیروهای شوروی را از خاک ایران متأثر از التیماتوم ترومن رئیس جمهور آمریکا می‌دانند. در واقع با بررسی سیر وقایعی که به

پس از این کودتا نفوذ و تسلط دولت آمریکا در ایران به اوج خود رسید، چراکه محمدرضا شاه در بازپسگیری قدرت خود مدیون آمریکا بود و تقریباً به مدت یک دهه به تبعیت از سیاست‌های آمریکا پرداخت. در این دوره از طرفی سیاست و دکترین جهانی آمریکا در مورد کمک به کشورهای جهان سومی و از سوی دیگر درخواست‌های ایران از دولت آمریکا برای وام و کمک مالی، باعث شد تا دولت آمریکا کمک‌های مالی فراوانی به ایران داشته‌باشد. (اداره عملیات خارجی) دولت آمریکا پس از کودتای ۱۳۳۲ ه.ش اعلام کرد که آمریکا ۲۳/۴ میلیون دلار کمک فنی در اختیار ایران قرار می‌دهد. آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا در یک بیانیه مطبوعاتی اعلام کرد: «بلغ ۴۵ میلیون دلار کمک اقتصادی فوری در اختیار ایران قرار داده می‌شود.» دولت آیزنهاور در سراسر این دهه به دادن کمک‌های مالی به دولت پهلوی ادامه داد. این کمک‌ها بین سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۶۰ م. معادل

شرایط وخیم اقتصادی و امنیتی و ضعف کلی ایران بوده است و طبعاً نمی‌توان عواقب آن یعنی وابسته شدن به سیاست‌های منطقه ای آمریکا را نادیده گرفت. اقداماتی چون پیوستن به پیمان بغداد که البته بعد از خروج عراق از آن به ستو تغییر نام داد، پذیرش قانون کاپیتولاسیون و عدم مخالفت وی در قبال نخست وزیری امینی که همسو با سیاست جدید جهانی کنده پیش می‌رفت، از جمله اقدامات محمدرضا شاه در همسویی و پیروی از سیاست‌های دولت آمریکا بوده است که متاثر از موقعیت محمدرضا شاه در این دوره ده ساله (۱۳۳۲-۱۳۴۲) در مقابل دولت آمریکا بود. اما نباید تصمیمات و اقدامات محمدرضا شاه در این دوره را به تمام دوره زمامداری او نسبت دهیم. در سال ۱۳۴۲ ه.ش وی سیاست خارجه ایران را سیاست مستقل ملی اعلام کرد. اتخاذ این سیاست نه به معنای پیوستن ایران به جنبش عدم تعهد بود و نه معنای انزواگرایی در عرصه

۱- خارج شدن انگلیس از خلیج فارس و به وجود آمدن یک خلایق قدرت در این منطقه حساس
۲- مشکلات به وجود آمده برای آمریکا در جریان جنگ ویتنام
۳- ایجاد یک دوره تنش‌زدایی بین آمریکا و شوروی پس از بحران ایجاد پایگاه‌های موشکی شوروی در کوبا

۴- تغییر مواضع سیاست خارجه چین
۵- ایجاد روابط بسیار دوستانه بین ایران و شوروی که باعث شد تا مرزهای دو کشور مرزهای صلح و دوستی نام بگیرد و تمرکز نیروهای ایران از شمال کشور متوجه جنوب کشور شود.

۶- دکترین نیکسون-کیسینجر که طبق آن کشورهای غیر کمونیست و طرفدار غرب باید خودشان توسط امکانات خود به دفاع در مقابل شوروی می‌پرداختند. البته این موضوع در مورد تامین امنیت خلیج فارس، همکاری ایران و عربستان را پیشنهاد می‌داد. یعنی تامین مالی از عربستان و نیروی نظامی از ایران، که با توجه به درآمدهای حاصل از فروش نفت، محمدرضا شاه خود را از کمک‌های مالی عربستان بی‌نیاز دید و به تنهایی به تامین امنیت خلیج فارس پرداخت.

می‌توان گفت مجموعه این عوامل داخلی و بین‌المللی ایران را به یک قدرت منطقه ای تبدیل کرد و متاثر از این موضوع روابط بین ایران و آمریکا نیز وارد مرحله ی جدیدی شد که در این دوره جدید از روابط دو کشور، ایران دیگر آن کشور وابسته و دست‌نشانده آمریکا تلقی نمی‌شد، بلکه ایران برای آمریکا تبدیل به یک متحد قوی و مهم در منطقه حساسی چون خاورمیانه شده بود. برخی معتقدند که فعالیت‌های سازمان سیا در ایران یا روابط نزدیک نیروهای نظامی آمریکایی با نیروهای نظامی ایران دلایلی است بر دست نشانده و وابسته بودن شاه به آمریکا. در صورتی که این گونه روابط بین دو کشور دوست و همچنین متحد یک رابطه طبیعی است و هم اکنون نیز کشورهای بزرگی چون آلمان و انگلیس و... چنین کمک‌ها و امکاناتی را در اختیار آمریکا قرار می‌دهند. می‌توان گفت روابط ایران و آمریکا پس از سال ۱۳۴۲ ه.ش یک رابطه دوستانه و مبتنی بر منافع مشترک بود و نه دست نشانده‌گی ایران و وابستگی شاه به آمریکا. این روابط هرچند با روی کار آمدن کارتر از حزب دموکرات در آمریکا و به دلیل طرح موضوع حقوق بشر از سوی کارتر و ممنوعیت فروش برخی از جنگنده‌ها و هواپیماهای نظامی به ایران چندی به تیرگی گرایید، اما پس از سفرهای شاه به آمریکا و کارتر به ایران و طی مذاکراتی که بین طرفین صورت گرفت، روابط دو کشور به حالت دوستانه خود بازگشت اما پس از مدتی محمدرضا



بین‌المللی را می‌داد، بلکه وی خود را در موضعی می‌دید که نقش فعال‌تری در عرصه منطقه‌ای و مسائل بین‌المللی ایفا کند و در ایجاد ارتباط با هر کشوری بنا بر منافع و اهداف ملی عمل کند نه دستور اربابانش در آمریکا! علت این موضوع را می‌توان تلفیقی از شرایط داخلی و بین‌المللی دانست. در داخل شرایط سیاسی کشور پس از سال ۱۳۴۲ ه.ش شاهد یک ثبات و آرامش مناسب بود و از سوی دیگر درآمدهای نفتی باعث بهبود و در مقطعی رونق اقتصادی کشور شده بود. اما اتفاقاتی که در عرصه بین‌المللی رخ داد و به نوعی مکمل وضعیت داخلی بود را می‌توان اینگونه نام برد:

۵۶۷ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۴۰ میلیون دلار کمک نظامی بود. مسلماً آمریکا با هدف کمک به بشریت این پول‌ها را در اختیار ایران قرار نمی‌داده است و اهداف و منافع ملی خود را دنبال می‌کرده و این کمک‌ها باعث هرچه وابسته تر شدن محمدرضا شاه به دولت آمریکا می‌شده است. محمدرضا شاه قصد داشت تا علاوه بر این کمک‌ها، یک اتحاد نظامی مطمئن با آمریکا داشته باشد تا خیالش از حمله شوروی آسوده باشد. در واقع باید به این موضوع توجه داشت که این کمک‌ها و وام‌ها به در خواست خود دولت ایران صورت می‌گرفته است که به دلیل

کاری مشغول است و همواره می خواهد فعالیت او سری باشد.

اما دوره دوم که از کودتای ۱۳۳۲ شروع می شود را نیز می توان به دو دوره کوچکتر تقسیم کرد. دوره اول ۱۰ سال بین ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ را شامل می شود که ویژگی این دوره را می توان گسترش نفوذ و تسلط آمریکا در ایران و همکاری های بسیار و به نوعی تبعیت محمدرضا شاه از سیاست های آمریکا دانست. در دوره بعدی یعنی از سال ۱۳۴۲ تا اشغال سفارت را باید دوره ای دانست که ایران به دلیل رقم خوردن تحولات داخلی و خارجی که به آن ها اشاره شد، دیگر وابسته ی به آمریکا و یک کشور ضعیف و نیازمند به آمریکا نبود و به عنوان متحد آمریکا محسوب می شد. جالب آنکه حتی پس از سقوط محمدرضا شاه نیز دولت آمریکا با به رسمیت شناختن انقلاب ایران سعی در ادامه همکاری و حفظ رابطه با ایران را داشت که با اشغال سفارت آمریکا در ایران، در واقع درهای دوستی بین دو کشور بسته شد. در نهایت آنکه با نگاهی به روابط ایران و آمریکا در طول تاریخ در میابیم که دو کشور همواره روابط دوستانه ای داشته اند و می توان گفت دولت آمریکا به جز در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد که منجر به سقوط دولت دکتر مصدق شد و این عمل آمریکا هیچ جایی برای دفاع ندارد، سابقه هیچ بدعهدی و تجاوزی را نسبت به کشور ایران نداشته و این کشور ایران بود که اقدام به قطع روابط خود با آمریکا آن هم به بدترین شکل ممکن که هیچ جای توجیهی باقی نگذاشته است، کرد.

که به موازنه منفی و استکبارستیزی در سیاست خارجه معتقد بود، نگاه مثبتی نسبت به آمریکا داشت. این نگاه مثبت به آمریکا هم در مذاکرات او با مقامات آمریکایی بر سر مسئله ملی شدن نفت و هم در سخنرانی او در مورد دکتر میلیسپو که در مجلس شورای ملی سابق انجام گرفت قابل مشاهده است. وی در سخنرانی خود در ۱۲ اوت سال ۱۹۴۴ در مجلس گفت:

من مطمئن هستم آمریکایی ها نمی خواهند یکی از اتباع آن ها (میلیسپو) که در استخدام این

با نگاهی به روابط ایران و آمریکا در طول تاریخ در میابیم که دو کشور همواره روابط دوستانه ای داشته اند و می توان گفت دولت آمریکا به جز در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد که منجر به سقوط دولت دکتر مصدق شد، سابقه هیچ بدعهدی و تجاوزی را نسبت به کشور ایران نداشته و این کشور ایران بود که اقدام به قطع روابط خود با آمریکا، کرد.

کشور است و از آن حقوق می گیرد به این شکل با ما رفتار کند. ایرانی ها هرگز فراموش نخواهند کرد که آمریکا در سال ۱۹۱۹ از آن ها دفاع کرده و همواره از این کمک قدردانی خواهند کرد. محبوبیت آقای دریفوس (سفیر ایران در آمریکا) و همسر محترم او در جامعه ایران شاخص احساسات گرمی است که مردم ایران نسبت به آمریکایی ها دارند بنابراین بین من و مستشاران آمریکایی احساس ناخوشایندی وجود ندارد، اما دکتر میلیسپو مایل نیست کسی پی ببرد که او به انجام چه

پهلوی دیگر شاه ایران نبود و انقلاب سال ۱۳۵۷ خبر از چرخش جدی در رابطه بین دو کشور می داد. البته بر خلاف تصور رایج که آمریکا را دشمن و مخالف سرسخت انقلاب تلقی می کند، دولت آمریکا انقلاب ایران را به رسمیت شناخت و خود را به تعهدات قبلی بین دو کشور متعهد می دید، اما پس از اشغال سفارت آمریکا توسط عده ای از جوانان ایرانی و گروگان گرفتن کارکنان این سفارتخانه به مدت بیش از یک سال روابط دو کشور از سوی ایران به طور کامل قطع گردید.

نتیجه گیری

روابط سیاسی بین ایران و آمریکا را می توان به ۲ دوره تقسیم کرد. دوره اول را می توان از اولین دیدارهای رسمی در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دانست. ویژگی های این دوره عبارتند از:

۱- محدود و اندک بودن روابط بین دو کشور به دلایلی چون دوری مسافت، فقدان وسایل ارتباطی مناسب، مانع شدن کشورهای انگلیس و روسیه از ورود آمریکا به معادلات ایران ...

۲- حسن نظر مردم و حتی سیاستمداران ایرانی نسبت به آمریکا. توضیح آنکه تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد کشور آمریکا در نگاه ایرانیان کشور دوست و خوش سابقه ای تلقی می شد، چراکه هیچ سابقه ای از بدعهدی و خصومت از آمریکا مشاهده نشده بود و به همین دلیل سیاستمداران ایرانی همواره درصدد وارد کردن این کشور به معادلات ایران و قرار دادن آمریکا به عنوان نقطه اتکایی در مقابل دولتین روسیه و انگلیس بودند. حتی دکتر مصدق



عباس میرزا، فرزند جریان نوسازی



کشور را به این صورت بیان می‌کند: "... نه سپاه را نظامی و نه رعیت را انتظامی و نه کار را قوامی و نه ملتزمان رکاب را قوامی و نه قلعه و حصاری که در هجوم نابکاری آید و نه از پیاده و سوار نامداری و کارگزاری در میدان پیکار و هنگام کارزار در شمار آید. (دنبلی، مآثر سلطانیه، ۱۲۸)" در رأس ساختار اجتماعی، شاه قرار داشت. پس از وی روحانیون مذهبی و خانواده‌های وابسته به آنان بودند و در آخر مردم عادی قرار داشتند. در چنین ساختار اجتماعی اگر قرار باشد تحولی صورت گیرد، باید از ابتدای هرم و طبقه اول شکل گیرد. راه‌حل‌ها باید آنجا مطرح شود و از همانجا تغییر آغاز گردد. ژوبر و قائم مقام هم به علاقه عباس میرزا در مورد دگرگونی اوضاع اشاره کرده‌اند.

آغاز حرکت

همانطور که اشاره شد جنگ‌های ایران و روسیه بود که برای اولین بار توجه ایران را به تحولات غرب جلب کرد و باعث شد آن‌ها به اصلاحات روی آورند. عباس میرزا نبرد با روس‌ها را صلاح نمی‌دانست و این زمانی بود که ایران در ایروان و تبریز دچار شکست‌های پی‌درپی شده بود و شجاع‌السلطنه که به همراه سپاهی و به قصد نبرد با روس‌ها وارد تهران شده بود به دلیل مخالفت عباس میرزا با این نبرد او را به خیانت متهم کرد و قصد برکناری او از جانشینی را داشت اما موفق نشد. (احمد میرزا، تاریخ عضدی، ۱۹۱) عباس میرزا به همراهی میرزا عیسی قائم مقام درگیر این مسئله شدند که چه چیزی باعث قدرتمندی لشکر روس شده که ایران از آن بی‌خبر مانده و باعث شده این چنین احساس ضعف کند. عباس میرزا در آغاز تصمیم گرفت تغییراتی که قصد به انجام رساندن آن‌ها را دارد در آذربایجان که محل حکمرانی خودش است پیاده کند. وی از امور مالی و قضایی شروع کرد و تحولاتی را در این جبهه‌ها ایجاد کرد. (ژوبر، مسافرت به ایران و ارمنستان، ۲۱۱-۲۱۲)

اصلاحات مالی و قضایی

ناهید بدیهی - مینا رمضان بیگ

دانشجویان کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

باباخان در سال ۱۲۱۱ هـ ق / ۱۷۹۶ م با لقب فتحعلی شاه قدرت را به دست گرفت. در این زمان جهان در حال تحول و دگرگونی بود و ایران از این تحول بی‌خبر و جامانده بود. ایرانیان هنگامی متوجه این موضوع شدند که به نبرد روس‌ها رفتند و در این حال عباس میرزا علل ضعف ایرانیان را متوجه شد و درصدد برآمد آن‌ها را رفع کند. او ابتدا به مسائل نظامی و سپس اجتماعی و فرهنگی پرداخت؛ وی قصد اصلاح این جبهه‌ها را داشت. اول باید در مورد کلمه اصلاحات صحبت به میان آورد تا بهتر بتوان این فعالیت‌ها را درک کرد. در واقع مفهوم اصلاحات تحول به سمت وضعیت بهتر و مناسب‌تر است. اصلاحات به همراه مقاومتی صورت می‌گیرد که گاهی تند و گاهی آرام است. هنگامی که بحث اصلاحات پیش می‌آید، بخشی آسیب دیده و یا احساس خطر می‌کند و تلاش می‌کند جریانی که طی آن اصلاحات صورت می‌گیرد را پایان دهند و یا کند کند. خوب است به این نکته توجه داشته باشیم که زندگی بشر همواره در حال تغییر و تحول است. شرایط جامعه هنگامی که عباس میرزا، اصلاحات خود را آغاز کرد چندان مناسب نبود؛ جامعه‌ای که اکثر مردمش کشاورز و بی‌سواد بودند و تحت حاکمیت ارباب‌ها قرار داشتند. جنگ‌هایی که طی سقوط صفوی‌ها انجام شده بود و تقابل دو گروه حاکم و کشاورز و ناامنی‌هایی که وجود داشت اوضاع را وخیم‌تر کرده بود، البته باید در نظر داشت که با قدرت‌گیری قاجاریان امنیت و ثبات کشور تا اندازه مقبولی بازگشته بود. (لسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التواریخ، ۸۵)

در کتاب مآثر سلطانیه، عبدالرزاق دنبلی اوضاع

در دوره فتحعلی شاه مالیات‌ها دائمی بود، البته گاهی موقتی هم دریافت می‌شد. هر خانه‌ای باید مالیات پرداخت می‌کرد و ربطی به آبادی و افراد آن نداشت. مالیات‌ها گاهی آنقدر سنگین بود که باعث ویرانی ده می‌شد. سیستم منظمی برای شیوه دریافت یا مقدار مالیات دریافتی وجود نداشت و بلایای طبیعی، جنگ، عبور قشون و عوامل دیگر نیز تأثیری در این امر نداشت و تنها به نظر و اراده فرمانده بستگی داشت. (موریه، سفرنامه جیمز موریه، ۲۶۷-۲۶۸) (ملکم، تاریخ کامل ایران، ۶۵۲) عباس میرزا در این مورد فرمانی صادر کرد: «... با دادن دوازده هزار تومان مقرری به حاکم مراغه، مقرر داشتیم که تمام حقوق دیوانی را که هر رعیتی باید به دولت بپردازد، با

داشت؛ وی در ذیحجه سال ۱۲۴۳ هجری نامه‌ای مربوط به رستمخان می‌نویسد. او، رستمخان را از املاکش بیرون کرد اما اجازه داد نماینده‌ای برای دریافت بهره املاکش داشته باشد. (نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ۱۶۵)

اصلاحات بازرگانی و صنعتی

پس از جنگ‌ها خزانه آذربایجان خالی شده بود؛ عباس میرزا سعی کرد جز بهبود بخش کشاورزی و آبرسانی، تجارت هم گسترش دهد. تبریز نیز موقعیت خوبی داشت، این شهر در راه تهران به تفریس در شمال و ترابوزان در غرب قرار داشت. وی ابتدا سعی کرد امنیت از دست رفته راه‌ها را بازگرداند. سپس برای گسترش تجارت تلاش کرد و اطراف تبریز، پل، راه، مهمان‌سرا و... ساخت. عباس میرزا به محمد میرزا در وصیت‌نامه خود در مورد بازرگانان می‌گوید:

«...تجار را باید امیدوار داشت و خیلی رعایت نمود تا سبب رونق ملک و زیادی امتعه ولایت شوند که طلا و نقره داخل مملکت شود...» اما پس از مرگ وی، به وصیت‌نامه او اهمیتی داده نشد و روس‌ها از طریق پیمان ترکمانچای ایرانیان را از صحنه رقابت خارج کردند. تجار حتی در سال ۱۳۶۴ هجری / ۱۸۴۹ م، هم به حاکم آذربایجان نامه نوشتند تا از ورود کالاهای خارجی جلوگیری کند، اما هیچ پاسخی دریافت نکردند. عباس میرزا همچنین شهرک‌های صنعتی اروپا نشینی در آذربایجان ساخت و در روزنامه لندن در سال ۱۲۳۸ هجری / ۱۸۲۳ م، مطرح کرد که کسانی که علاقه‌مند به فعالیت در ایران باشند از معافیت مالیاتی، زمین‌های کشاورزی، خانه و امنیت همه‌جانبه برخوردار می‌شوند.

(لسان‌الک سپهر، ناسخ‌التواریخ، ۳۹۳) ولیعهد فرمان استخراج آهن، سرب و مس را نیز از معادن صادر کرد. فردی به نام لینرسی که انگلیسی بود توانست اجازه استخراج این منابع را بگیرد اما موفق نشد فعالیت خاصی انجام دهد با این حال سال‌ها بعد انگلیسی‌ها در مورد این امتیاز ادعاهای بسیاری

و رعایای ولایت نیست. دواب و اسب چپاری و اخراجات عرض راه و مصارف از احاد مترددین تا به معارف از عابریین و قاصدین از ایلچیان روم و فرنگ تمام اخراجات و مصارف عرض راه از سر کار شوکت مدارا است و کسی را جرئت آن نیست که توپره گاهی در راهی از رعیتی خواهد یا به شلتاق منکر جان ضعیفی را در شکنجه ظلم و تعدی کاهد. (دنبلی، مآثر سلطانیه، ۳۱۰) (اعتضاد السلطنه، اکسیرالتواریخ، ۲۹۱)

عباس میرزا سعی کرد جز بهبود بخش کشاورزی و آبرسانی، تجارت هم گسترش دهد. تبریز نیز موقعیت خوبی داشت، این شهر در راه تهران به تفریس در شمال و ترابوزان در غرب قرار داشت. وی ابتدا سعی کرد امنیت از دست رفته راه‌ها را بازگرداند. سپس برای گسترش تجارت تلاش کرد و اطراف تبریز، پل، راه، مهمان‌سرا و... ساخت. عباس میرزا به محمد میرزا در وصیت‌نامه خود در مورد بازرگانان می‌گوید: «...تجار را باید امیدوار داشت و خیلی رعایت نمود تا سبب رونق ملک و زیادی امتعه ولایت شوند که طلا و نقره داخل مملکت شود...»

او همچنین دستور داد مسافرخانه‌هایی برای چاپارها ایجاد شود تا رسم مهمانداری چاپارها کنار گذاشته شود و مبلغی از جانب آن‌ها صرف این مسئله نشود. (دنبلی، مآثر السلطانیه، ۱۳۹) (موریه، سفرنامه جیمز موریه، ۲۷۹)

عباس میرزا به کشاورزان و دهقانان توجه ویژه‌ای

جزئیات روی کاغذ ثبت شود و به حاکم داده شود تا او مطابق همان قاعده از رعایا مالیات بگیرد... قدغن کردم که حاکم دیگر نباید دیناری جز آنچه معین شده است از رعایا دریافت کند. (موریه، سفرنامه جیمز موریه، ۲۳۰) به فرمان عباس میرزا رسم تیول به املاک، منصب‌ها و درآمدها نیز لغو شد. (نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ۲۷۲) «حکم اشرف نفاذ یافت که در هریک از ولایات آذربایجان دیوان خاصه بنا کنند و امیری صاحب فطانت با یکی از فضلا برای اجرای اوامر شرعیه به دیوان نشینند. عباس میرزا اصلاحاتی در قنات‌ها هم انجام داد و قسمت‌های ویران شده آذربایجان را نیز رونق داد. (دنبلی، مآثر سلطانیه، ۱۳۹) (نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ۳۶)

اصلاحات عمرانی

تا دوره قاجار به دلیل وجود جنگ‌های بسیار شهرنشینی دچار آشوب شده بود و عباس میرزا سعی کرد اوضاع را مساعدتر کند. «... و قنات منظمه را صاحبان املاک آباد نموده، آبی به روی کار نیک‌نامی و خجسته فرجامی آرند...» جیمز موریه در سفرنامه خود نوشته است: «عباس میرزا هنگامی که به آذربایجان حکمرانی می‌کرد باروها را بازسازی کرده و میدان و چند بنای جدید ساخته است. (موریه، سفرنامه جیمز موریه، ۳۰۸)» وی چون به روش‌های معماری اروپایی علاقه داشت عده‌ای از مهندسان فرانسوی را دعوت کرد تا به بازسازی شهر تبریز بپردازند. (دنبلی، مآثر سلطانیه، ۱۳۸) (ژوبر، مسافرت به ایران و ارمنستان، ۲۱۱-۲۱۲) وی استحکامات شهر را بهبود بخشید و پادگانی در

همان نزدیکی ایجاد کرد. در کل تبریز بعد از ساخت خیابان‌ها، بازار و کاشت درخت‌ها به شیوه اروپایی بسیار تغییر کرد. (نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ۱۴۷) عباس میرزا در مورد چاپارها و تأمین مایحتاج آن‌ها اینچنین گفت:

«هر کسی از مترددین از دربار سلطانی و سایر دول که از ولایات عبور می‌نمایند خرجی جداگانه برای عجزه





کردند. همان، تلاش عباس میرزا در جبهه نظامی در همه ارکان آن بود، لباس نظامیان و طرز اداره سپاه باید تغییر می کرد در آغاز افرادی که در زمان آقامحمدخان در قرهباغ و نخجوان قرار داشتند تربیت آن‌ها را به عهده گرفتند. اما زمانی که فرانسویان با ایران دست دوستی دادند و سفیری از هر دو کشور برای امضای قرارداد فین کن اشتاین با ناپلئون در فرانسه حضور پیدا کرد به این مورد هم توجه شد. (سایکس پرسی، تاریخ ایران، ۴۵۴) در ماده ۶ و ۷ قرارداد فین کن اشتاین که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هـ ق / ۴ مه ۱۸۰۷ م نوشته شده، آمده است: "چون اعلیحضرت پادشاه ایران مایل است که پیاده نظام و توپخانه و استحکامات خود را بر طبق اصول اروپایی منظم نماید، اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا متعهد می شود که توپ‌های صحرائی و تفنگ‌ها و سرنیزه‌هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارند برای او تدارک نمایند. (میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ۷۵۸۲)" و بنابر آنچه در ماده ۷ ذکر شده بود فرانسه باید متعهد می شد که افرادی را به عنوان معلم برای یادگیری امور توپخانه و پیاده نظام به ایران بدهد و به همین خاطر در هیئت گاردان تعدادی حضور پیدا کردند. (همان، ۷۵۸۳) (گاردان، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ۴۵) هندسه و ساختمان سازی نیز مورد توجه جوانان ایرانی بود و همزمان با یادگیری این‌ها ساخت قلعه‌های نظامی عباس آباد، یزد آباد، قلعه خوی، حصار النجیق، ایروان و حصار تبریز هم انجام شد. (دنبلی، مآثر سلطانیه، ۱۳۵) (اعتضادالسلطنه، اکسیرالتواریخ، ۲۹۱) کارخانه توپ‌سازی، توسط سروان فابویه که جز افسران توپخانه بود در اصفهان ایجاد شد؛ اما در سال ۱۲۲۲ هـ ق / ۱۸۰۸ م مخارج این توپخانه به عهده حاکم اصفهان

گذاشته شد و عبدالله خان که حاکم اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلی شاه بود راضی نشد تا مخارج را بپردازد، پس سعی داشت از کار فابویه جلوگیری کند. هرچند کسی به فابویه کمک نکرد اما او موفق شد ۲۰ توپ آماده کند. مدتی بعد که روابط ایران و روسیه تیره شد، گاردان او را به تهران احضار کرد و کارش هم ادامه نیافت. با تیره شدن روابط بین ایران و فرانسه آن‌ها از کشور خارج شدند و انگلیسی‌ها تربیت و تعلیم نیروهای

اختلاف‌ها و مشکلاتی که میان عرف و دگرگونی‌ها ایجاد شد، اصلاحات را هم با موانعی رو به رو کرد. نظام ارباب-رعیتی و ایلی که بر جامعه حکمفرما بود و توسط عباس میرزا در حال تغییر بود نیز باعث کندی روند اصلاحات شد. افرادی که مخالف او بودند نیز با روحانیونی که با فعالیت‌های عباس میرزا موافق نبودند متحد شدند و سعی در ناتوان ساختن او در این اصلاحات و برکناری او از جانشینی را داشتند. (کوتزبوئه، مسافرت به ایران، ۵۰۱)

(دوکتزوئه، مسافرت به ایران، ۱۰۵) (دنبلی، مآثر سلطانیه، ۱۳۳) (اعتضادالسلطنه، اکسیرالتواریخ، ۲۹۱) عباس میرزا سعی کرد که در ساختار قشون هم تغییراتی ایجاد کند. قشون چون ایلی بود از رئیس ایلی دستور می گرفت نه فرمانده قشون، پس وی این نظام را تغییر داد و دیگر رئیس ایلی بر قشون حکمرانی نمی کرد. سپاهی ایجاد شد که در آغاز تعداد بسیاری از آنان به خدمت شاه منصوب شدند و باقی مانده تحت فرمان عباس میرزا قرار داشتند. آن‌ها از ۱۲ گروه پیاده، یک گروه سواران و تعدادی توپچی که ۲۰ توپ در دست داشتند، تشکیل شده بودند. (مالکم، تاریخ ایران، ۵۸۰) (ژوبر، مسافرت به ایران و ارمنستان، ۱۰۵) این اصلاحات با مشکلاتی روبه رو شد اما پیشرفت بسیاری هم داشت. که بیشتر به خاطر تلاش عباس میرزا، اطرافیان وی و کسانی بود که کارهای او را به سود خود میدیدند و با وی همکاری می کردند. در این زمان سعی شد از نفوذ روحانیون هم استفاده شود و مفاهیم اصلاحات را با مفاهیم دینی تطابق دهند تا مخالفت کمتری با اصلاحات شود. روحانیون سعی کردند برای اصلاحات فتوا صادر کنند؛ مثلاً یکی از علما گفته بود پرچم جدیدی که انگلیسی‌ها برای ارتش طراحی کردند را همانند پرچم رسول اکرم بدانید. اختلاف‌ها و مشکلاتی که میان عرف و دگرگونی‌ها ایجاد شد، اصلاحات هم با موانعی رو به رو کرد. نظام ارباب-رعیتی و ایلی که بر جامعه حکمفرما بود و توسط عباس میرزا در حال تغییر بود نیز باعث کندی روند اصلاحات شد. افرادی که مخالف او بودند نیز با روحانیونی که با فعالیت‌های عباس میرزا موافق نبودند متحد شدند و سعی در ناتوان ساختن او در این اصلاحات و برکناری او از جانشینی را داشتند. (کوتزبوئه، مسافرت به ایران، ۱۰۵) در شماره بعد به باقی اقدامات عباس میرزا پرداخته خواهد شد.



جبر حاکم و انسان قادر

تأثیر جبر تاریخی بر شکل‌گیری جوامع و نحوه کنترل آن: مطالعه موردی تاریخ صفویان

محمد جواد محسنی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

جامعه صفوی در عصر زیست خویش، از ویژگی‌ها و عناصر برجسته مربوط به خود برخوردار بود که آمیخته‌ای از میراث گذشتگان و کنش مردمان آن زمانه بود. عناصری در عزاداری، زندگی اجتماعی، امور اقتصادی و موارد متعدد دیگر که در طول حکمرانی صفویان بر ایران، بر زندگی مردم آن عصر تسلط داشت و کنش‌های آنان را جهت می‌بخشید. مردمان پسین از جمله ایرانیان معاصر نیز، میراث صفویان در زندگی اجتماعی، سیاسی و دیگر موارد را به ارث گرفته و عناصر متعددی از آن را اتخاذ نمودند. عناصری که آمیخته‌ای از موارد مثبت و منفی بود و ساختار زندگی امروزیشان را مشخص ساخت تا در چارچوب قواعد و عناصری که میراث نیاکانشان بود، به ادامه حیات بپردازند. بسیاری از اموری که امروزه جامعه ایران بدان اشتغال دارد و روزانه آثارشان را در زندگی خویش احساس می‌کند، متأثر از میراثی تاریخی است که قرن‌ها در شکل‌گیری جوامع اعصار مختلف تأثیر داشته و اکنون بر جامعه ایران سایه انداخته است. جامعه امروزی به حکم تغییرناپذیر تاریخ، قادر به انکار و عدم قبول تأثیرات گسترده تاریخی بر حیات خویش نیست، اما قادر است با اجرای تمهیداتی، میزان تأثیر هر یک از عناصر موجود را کاهش یا افزایش داده و در نهایت، مجموعه‌ای مستقل و برگزیده از هنجارها، صفات و اهداف مطلوب خویش فراهم سازد.

مقدمه

انسان از آغاز حیات خویش بر روی زمین با مشکلات متعددی روبه‌رو گردید که همچون

بر عدم توانایی خویش بر خنثی‌سازی این آثار گسترده بر زندگی‌اش، موجب شد که به مطالعه و تفسیر در علوم مختلف اقدام کند تا با اطلاع از عقبه خویش و به‌کارگیری علوم جدید، راهی برای خلاصی از این نیروی جبری بیابد و این

سده‌ی وی را از رسیدن به اهدافش باز می‌داشت و بشر همواره در تکاپو بود تا موانع مختلف را که در زمینه‌های گوناگون وی را از نیل به مقصود بازمی‌داشتند از میان بردارد و به اهداف خویش دست یابد. با گذشت زمان و شکل‌گیری تمدن‌ها و حکومت‌های مختلف، مشکلات نیز شکل جدیدی به خود گرفتند و انسان‌ها درگیر مسائل پیچیده‌تری شدند. اگرچه شکل‌گیری تمدن و حکومت، کمک‌های شایانی به نسل بشر کرد اما معایب آن نیز دامنگیر افراد شد و آنان را با مشکلاتی روبه‌رو ساخت که پیش از آن در زمره دغدغه‌های آنان نبود و اکنون همچون تازی به دور افراد جامعه پیچیده بود. مشکلاتی که از جنس دیگر بودند و اکنون صرفاً به وسیله قدرت بدنی و زور بازو، قابل حل نبودند. این مشکلات جدید برخاسته از جامعه بشری و حالات و رفتار آنان بود و زمینه‌های اخلاقی، فرهنگی و رفتاری آنان را درگیر می‌ساخت. اما نسل بشر برای حل مسائل جدید و البته پیچیده که وی را در زمینه‌های گوناگون تحت تأثیر قرار داده بود، نیاز به شناخت ریشه آنان داشت، زیرا مهم‌ترین گام در حل همیشگی مشکلات و مواجهه با شرایط جدید، آشنایی با ریشه‌ها و تسلط بر ابعاد گوناگون عناصری است که پیش روی انسان قرار گرفته‌اند. با بررسی عمیق موارد موجود و کنکاش در بطن آن و همچنین تفکر بر زندگی خویش، انسان پیبرد که تحت تأثیر عواملی است که تحت اراده وی قرار ندارند و او قادر به تسلط بر آنان نیست. عواملی که علیرغم بی‌صورتی و ناپیدایی و نامحسوسی، بسیار پر قدرت و با نفوذ هستند و در یکایک جنبه‌های حیات بشر تأثیر شگرفی دارند. تأثیری که در قالب کنش‌ها، هنجارها و قواعد نانوشته، زندگی جامعه انسانی را جهت می‌دهد و بدان نظام و صورتی خاص می‌بخشد. انسان با درک این مطلب، اقدام به تلاش در جهت رهایی خویش از بند این عوامل ناملوس نمود اما با شگفتی دریافت که نه تنها از آن گریزی نیست، بلکه به تدریج همگان در آن خصوصیات و ویژگی‌ها هضم شده و به طور کامل بدان گرایش می‌یابند. پس وقوف انسان



فعالیت‌ها، آغازگر مطالعات گسترده‌ای در زمینه‌های تاریخی، جامعه‌شناسی و البته علم اخلاق شد تا انسان با بهره‌گیری از علوم انسانی، قادر به تسلط بر جبر موجود گردد و یا در بدترین حالت، به شناختی مناسب از این جبر و اعضایش دست یابد.

جامعه انسانی: آمیخته‌ای از میراث گذشتگان و کنش معاصرین

امروزه نسل بشر در جهانی زندگی می‌کند که دارای سیمای متفاوتی با نسل‌های پیشین خود

است. سیمایی که در اثر کنش‌های نسل‌های نزدیک به ما بدین شکل درآمده و تأثیرات شگرفی در تمامی وجوه زندگی انسان گذاشته است. تقریباً از قرون ۱۷ به بعد، انسان‌ها درصدد بازتعریف زندگی خود و ابعاد آن برآمدند و سعی کردند تا مسیری به غایت متفاوت نسبت به پیشینیان خویش برای زندگی در پیش گیرند. مسیری که دیگر تنها هدف آن رستگاری و پاداش معنوی نبود. بلکه انسان پس از قرن‌ها حیات سنتی پایبند به مظاهر و اعتقادات و باور به گستره عظیمی از مفاهیم و رسوم گذشتگان، حال در پی راهی دیگر بود. راهی که در آن، خود مرکز همه چیز بود و تمامی تلاش و مساعی‌اش در جهت احیای آرزوها و امیال خویش بود و نه فقط منحصر به خشنودی مظاهر و عناصر عالم بالا. انسان جدید قصد داشت تا قرن‌ها محدودیت در تمامی وجوه زندگی خود را به گوشه‌ای افکنده و با قدرتی هرچه تمام‌تر به سوی آینده‌ای بس زیبا و روشن که برای خویش تصویر کرده بود، حرکت کند. در عمل نیز اینگونه شد و نسل بشر با سرعتی بی‌سابقه برای دستیابی به امیال خویش به پیش راند و مرزها و زنجیرهای پیشین را یکی پس از دیگری درنوردید و پاره کرد. حال همه چیز تغییر کرده بود. انفجاری در همه ابعاد حیات بشر به خصوص در زمینه علوم تجربی به وقوع پیوست و موجب شد تا تصورات دست‌نیافتنی پیشین، تبدیل به موفقیت‌های امروز و حتی خاطرات آینده شوند. حیات اقتصادی به سرعت به پیش رفت و به رغم مصائب سنگین در آغاز کار، به نقطه‌ای طلایی رسید. در اثر آن، دیگر وجود زندگی انسان همانند زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... نیز تغییر یافت و اشکال و قواعد جدیدی در جهان جدید پدید آمد. فرهنگ مردمان چند پله صعود کرد و در قالب قواعد و ساختاری منظم شکل گرفت. ابزار و قواعد گسترش فرهنگ در جامعه تدوین و مهیا شد و جهت پیاده‌سازی آن در جامعه اقدامات جدی و منظم صورت پذیرفت که منجر به پیدایش تفاوت‌های بسیار فرهنگی و اجتماعی در میان ملل گوناگون شد. سیاست و شاخه‌های آن دچار تغییرات گسترده‌ای شد و متناسب با جایگاه جدید انسان به رشته تدوین و تحریر درآمد، چرا که بشر پیروزمند متری امروز، استبداد و انحصارطلبی گذشته سردمداران را بر نمی‌تافت و حقوقی پس عالی برای خود قائل بود. زندگی اجتماعی نیز دچار تحول شد و طبقات و اصطلاحات جدیدی در آن پدید آمد که به جامعه، حیاتی جدید و متفاوت از گذشته بخشید و آن را به طور کلی بازسازی کرد. به همین ترتیب مذهب که از عناصر بسیار کهن جوامع بشری بود، از بین رفت و به گوشه‌ای رانده شد و به عبارت دیگر

اقتدار گسترده خود را بر تمام وجوه زندگی مردم از دست داد و منحصر به ویژگی فردی انسان‌ها شد و در حیات شخصی افراد، جایگاه اصلی خود را پیدا کرد. در بسیاری از زمینه‌های دیگر نیز نسل بشر با تغییرات انفجارگونه به برپایی بنای دوران جدید و متری خود پرداخت و در این راه از بسیاری از عناصر گذشته خویش عبور کرد یا آنان را به حاشیه راند. عناصری که جوامع و تمدن‌های گذشته را بنا کردند و بدان حیات بخشیدند اما در جهان بسیار متفاوت امروز، دیگر از جایگاهی برخوردار نبودند و باید به فراموشی سپرده می‌شدند. انسان دیروز اکنون در قالبی جدید تجلی یافته بود و دیگر به جهان قدیم تعلق نداشت. وی اکنون در دنیایی بس متفاوت می‌زیست و تجاربی نو به دست می‌آورد. اما یک نکته در این نقطه بسیار ضروری بود. تعلقات، تجربیات، اعتقادات و به طور کلی میراث گذشتگان به طور کلی از وجود این انسان‌های جدید رخت برنسته بود و حتی در صورت انکار

انسان دیروز اکنون در قالبی جدید تجلی یافته بود و دیگر به جهان قدیم تعلق نداشت. وی اکنون در دنیایی بس متفاوت می‌زیست و تجاربی نو به دست می‌آورد. اما یک نکته در این نقطه بسیار ضروری بود. تعلقات، تجربیات، اعتقادات و به طور کلی میراث گذشتگان به طور کلی از وجود این انسان‌های جدید رخت برنسته بود و حتی در صورت انکار آنان، در گوشه‌ای از وجود و جان آنان نقش بسته و تئیده بود. زیرا این عناصر بودند که از ابتدا انسان را همراهی می‌کردند و قرون متمادی وی را به پیش می‌راندند و اکنون تغییری حتی با وسعت گسترده نیز، توان محو آنان را نداشت.

انسان، در گوشه‌ای از وجود و جان آنان نقش بسته و تئیده بود. زیرا این عناصر بودند که از ابتدا انسان را همراهی می‌کردند و قرون متمادی وی را به پیش می‌راندند و اکنون تغییری حتی با وسعت گسترده نیز، توان محو آنان را نداشت. انسان جدید حیات خود را ادامه داد غافل از اینکه بسیاری از اعمال و مفاهیم مورد استفاده وی حتی در جهان امروز، متأثر از گذشته عظیم وی است و او در عرصه زندگی، کنشگری کاملاً آزاد و رها نیست، بلکه زندگی امروز وی و عناصر، هنجارها و کنش‌های تشکیل‌دهنده آن، ترکیبی از میراث گذشته و کنش فعلی وی است. به عبارتی دیگر، انسان جهان

امروز به رغم تمامی تغییرات، مجموعه‌ای از عناصر مختلف است که بخشی را در زندگی خویش بر اساس خواسته‌ها و شرایط فعلی‌اش برمی‌گزیند و بخشی نیز متأثر از پیشینه تاریخی وی و اجداد بشری‌اش است. عناصر پیشین به تدریج و با تغییراتی، دارای تناسب با کنش‌های امروزی گشتند و انسان امروزی و شخصیت پیچیده وی را تشکیل دادند. به همین علت نویسنده این مطلب با نظریه انحصار در تاریخ و علوم مرتبط با آن مخالف است که در طی آن، رفتار بشر امروز را منحصر به حوزه اختیارات وی می‌دانند و اعتقادی به عقبه او ندارند. به عقیده اینجانب، انسان، موجودی نیست که به ناگاه شکل گیرد و شکل‌گیری رفتارها و ویژگی‌هایش به طور کامل در انحصار قوانین و شرایط امروز باشد، بلکه وی میراث‌خوار گذشتگان خود نیز هست و ویژگی‌هایی از آنان را در وجود خویش دارد که در شرایط مختلف بروز می‌یابد. اگر جامعه‌ای دچار مشکل و یا نقصانی شدید در جهان امروز است که حل آن بسیار سخت و بغرنج به نظر می‌رسد، گذشته از مشکلات موجود امروز و شرایط حاکم، متأثر از گذشتگانی نیز هست که به این سختی مبتلا بوده‌اند و موفق به حل و هضم کامل آن نشدند و در نتیجه این شرایط را برای آیندگان به صورت مخفی یا علنی به میراث گذاشته‌اند. اگرچه این مورد فقط مثالی در این راستا بود و تمامی وجوه زندگی بشر موردنظر است که تا حدودی متأثر از گذشته وی می‌باشد و حتی انسان نیز با تأثیر ناخودآگاه آن بیگانه است و آن را بر خود احساس نمی‌کند. در اینباره تا حدودی می‌توان نظریه کهن الگوی یونگ را مورد توجه قرار داد که معتقد به تأثیرات ناخودآگاه گذشته در زندگی بشر امروز است. اگرچه مبحث اصلی این مقاله فرهنگ و جامعه انسانی است و شاید به طور کامل نتوان بر نظریه یونگ تکیه کرد چرا که بیشتر در مرزهای روانشناسی قادر به بسط و تفسیر آن هستیم اما می‌توان به عناصری از آن نیز اشاره کرد که مقصود و مفهوم مقاله را می‌رساند و چه بسا اشاره‌ای گذرا بدان دارد.

تمایل تدریجی جامعه برای مطالعه وضعیت پیشینان و موارد موثر بر آن

امروزه که ما در کشور ایران سکونت داشته و در حال گذران زندگی هستیم، نسبت به دیگر افراد ساکن در کشورهای دیگر، آشنایی وسیع‌تر و گسترده‌تری با وضعیت این سرزمین داریم زیرا اگرچه نمی‌توان ارزش تحقیقات علمی و جامعه‌شناسانه از بیرون از یک محیط را نادیده گرفت، اما بهترین منبع برای بررسی هر موردی،

موارد و عناصر دخیل در یک جریان هستند که به طور مداوم با عنصر مورد بررسی در رابطه متقابل قرار دارند و به خوبی بر شرایط واقف هستند. بر اساس همین تعریف، بهترین منبع بررسی و شرح وضعیت فعلی کشور، مردمان آن هستند که به طور مداوم با اجزای مختلف تشکیل دهنده سرزمین و جامعه آن در ارتباطند و به طور متقابل به تأثیرگذاری و تأثیرپذیری می‌پردازند. اگرچه باید پیش از طرح مطالب به این نکته اشاره شود که به یقین مشکلات و دغدغه‌های هر جامعه و کشور معلول بسیاری از عوامل است و مطالبی که در این مقاله بیان می‌شود نزدیک به دیدگاه نگارشگر است و ممکن است در تعارض با دیدگاه دیگر عزیزان و حتی متخصصان حوزه‌های مربوط به بحث باشد. حال به ادامه بحث می‌پردازیم. ایران در تمامی ادوار خویش همچون تمامی کشورها و سرزمین‌ها، با مشکلات فراوانی روبه‌رو بوده‌است و اعصار تلخی را نیز تجربه کرده‌است که در طی آن بر اثر زنجیره حوادث و معضلات، کشور به اوضاع بدی دچار گشت و تمامی طبقات به خصوص فرودستان به شدت در مشکلات گرفتار شدند. در عصر مدرن که ارتباطات بسیار گسترده شده و ابزارهای متنوع به آگاهی مردم و اطلاع‌رسانی کمک شایانی می‌کنند، تمامی مردم شاهد مسائلی هستند که پیش از این وجود نداشته و یا در نظر مردم جلوه نداشته‌است. پیش از طرح مطلب اصلی باید به همین نکته، دقت بسیار شود. چه بسا ما در زمان بسیاری از حکومت‌ها و افراد، دچار مشکلاتی بودیم که برای جامعه بسیار سنگین و کمرشکن بود اما به زعم نگارشگر، به چند دلیل، حوادث گذشته در نظر مردم جلوه نمی‌نمود. در گام نخست باید به عناصر آرامش‌بخش جامعه و متعادل‌کننده آن و میزان نفوذشان در گذر زمان اشاره کرد که همواره در جامعه ایران حضور داشتند و نقشی پررنگ در تثبیت اوضاع اجتماعی و سیاسی بازی می‌کردند. این جریان که در تاریخ ایران بیشتر از عناصر دینی تشکیل می‌شد پیش از حمله اعراب و پس از آن نقشی تعیین کننده در قضایا داشت و از قدرت خویش برای تأثیرگذاری بر جامعه نیز نهایت استفاده را برد. عناصر این جریان در طی سده‌های متوالی، تکیه‌گاه و ملجا مردمان جامعه و فرادستان به شمار می‌آمدند و با نفوذی که در میان مردمان داشتند، به دستگیری از آنان پرداخته و خواسته‌هایشان را برطرف می‌ساختند. اگر عناصر و نهادهای مذهبی را هدف بحث قرار دهیم، بدینگونه می‌توان به سیر تاریخشان پرداخت که پس از حمله اعراب و استقرار آنان در ایران و گرایش مردم ایران به اسلام، اینان نقشی با اهمیت یافتند. مردم این سرزمین که

اکنون به دین جدید گرویده بودند، برای رفع نیازهای دینی، پرسش‌ها و فراگیری اصول و فروع مربوط به دین و مذهب به این دسته مراجعه می‌کردند و در سده‌های بعد که فقها و صوفیان از قدرت بیشتری نیز برخوردار گشتند، مردم برای رفع مشکلات مختلف خویش، دادخواهی‌ها و حتی مقابله با ستم حکام و امیران بدانان پناه می‌آوردند و از آنان یاری می‌جستند که این کنش‌ها منجر به قدرت‌گیری این دسته و محبوبیت شدیدشان در میان مردم گشت. مردم به آنان در جایگاه آموزگاران دین و شریعت و یاری‌کنندگان و پناهگاه خویش در در زمان سختی می‌نگریستند و برایشان احترام قائل بودند و تحت تأثیر تفکرات القایی آنان همچون قضا و قدر و صبر بر مشکلات، گرفتاری‌ها را تا حد ممکن نادیده می‌گرفتند. اما

عناصری که زمانی با دارا بودن کسانی چون غزالی، فخر رازی، سهروردی و ... خطبه‌ها، کلاس درس و افکار عمومی را در دست داشتند یا به وسیله حلاج، بایزید بسطامی جلال‌الدین بلخی و ... بر روح و روان مردم فرمان می‌راندند و حتی تفکرات بریدن از دنیا را گسترش می‌دادند، در عصر صفوی و با عملکرد نامناسب به خصوص در عصر پایانی‌شان به وسیله کسانی چون مجلسی، به شدت دچار تزلزل پایگاه اجتماعی شدند. اگرچه لازم به ذکر است که آنان همچون بسیاری از عناصر و جریان‌های ریشه‌دار به حیات خویش ادامه دادند و پستی و بلندی‌های زیادی را نیز پس از این تجربه کردند.

آگاهی فراوان مردم از اوضاع کشور و طغیان‌شان که با ضربه شدید به جایگاه عناصر دینی همراه بود، از اعصار میانی، که آنان با قدرت سیاسی به رغم ضعف‌ها و بی‌کفایتی‌هایشان پیوند یافتند و تأمین مشروعیتشان را بر عهده گرفتند، آغاز شد و به عقیده نگارشگر برای مردم ایران پس از سقوط صفوی به اوج خود رسید که در این عصر شدیدترین ضربه به این عناصر وارد شد. دلیل این امر نیز افزایش فاصله این طبقه با مردم و نزدیکی به قدرت‌های سیاسی و تأیید آنان بود که این امر با کنش‌های همین عناصر در راس قدرت و مشکلات همراه با آن هم‌زمان شد و مقبولیت و اعتماد عمومی را به شدت کاهش داد. عناصری که زمانی با دارا بودن کسانی چون غزالی، فخر رازی، سهروردی و ... خطبه‌ها، کلاس درس و افکار

عمومی را در دست داشتند یا به وسیله حلاج، بایزید بسطامی جلال‌الدین بلخی و ... بر روح و روان مردم فرمان می‌راندند و حتی تفکرات بریدن از دنیا را گسترش می‌دادند، در عصر صفوی و با عملکرد نامناسب به خصوص در عصر پایانی‌شان به وسیله کسانی چون مجلسی، به شدت دچار تزلزل پایگاه اجتماعی شدند. اگرچه لازم به ذکر است که آنان همچون بسیاری از عناصر و جریان‌های ریشه‌دار به حیات خویش ادامه دادند و پستی و بلندی‌های زیادی را نیز پس از این تجربه کردند. اما اگر بتوان به یکی از موارد برجسته در این زمینه اشاره کرد، تلنگری به مردم و رستن از بند عناصری در بدنه جریان مذهبی بود که درصدد تأمین منافع قدرت سیاسی و خود، به تزییق افکار و عقایدشان به اجتماع اقدام می‌کردند که این اقدام موجب تضعیف کلیت جریان شد. بهتر است از اصل مطلب غافل نشویم. پس همانطور که ذکر شد مردم به تدریج در قبال فشارها و مشکلات جامعه حساس‌تر شدند و در نظرشان جلوه‌گر شد چنان که واپسین ایام حیات نادر که فشار و مشکلات به حد بالایی رسید، طغیان‌های متعددی بر علیه وی شکل گرفت که اگر یاری و پشتیبانی مردم نبود، هرگز توسعه نمی‌یافت یا هرگز متولد نمی‌شد. این حساسیت در عصر مشروطه و افزایش آگاهی‌های جمعی، توسعه یافت و موجب انقلاب مشروطه و انقلاب سال ۵۷ شد که نشانگر افزایش تحرک و آگاهی توده‌های پایین جامعه بود. این آگاهی با گسترش ابزار اطلاع‌رسانی به اوج خود رسید و موجب شد تا ایرانیان همچون اروپاییان قرون گذشته ناگاه به وضعیت و مشکلات کنونی خود بپیوندند. امروزه در سطوح مختلف کشور، از کوچه و بازار تا کلاس‌ها و راهروهای دانشگاه‌ها متوجه دغدغه‌های هستیم که فکر جامعه را به خود مشغول کرده و آن نیز ناشی از بروز مشکلات کشور به صورت انفجاری و در نتیجه افزایش حساسیت مردم نسبت به آن است. شاید اگر در گذشته فسادی اقتصادی در جامعه مطرح می‌شد تنها موجبات نگرانی مردم را فراهم می‌کرد و واکنش زیادی را در پی نداشت اما امروزه حساسیت‌ها به سبب وسعت مشکلات و درگیری همه اقشار فزونی یافته و موجب شده تا همه به چرایی این وقایع و مشکلات بیاورند که این اندیشه، گام نخست در واکاوی علل مربوط بدان و نقطه آغاز مباحث مقاله است. در شماره بعدی به کنکاش در جامعه عصر صفوی به عنوان نمونه موردی مقاله خویشتن پرداخته و ویژگی‌های شاخص آن که در منابع نیز ذکر شده‌است، بیان خواهد شد.

نگاهی به اندیشه ایرانی شهری و کاربرد آن در ایران امروز

شایان ریحانی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

اندیشه ایرانی شهری و ایران‌شهر به عنوان یک مفهوم فراگیر و قابل درک و فهم در طبقات مختلف جامعه در عصر ساسانی شکل گرفت، استوار گشت و زمینه استمرار و تداوم آن تا روزگار ما پابرجا مانده است. پیش از آنکه به اندیشه ایرانی شهری در دوره ایران ساسانی و دوره ایران اسلامی بپردازیم نخست باید مختصر به ریشه و بن این اندیشه سیاسی-فرهنگی آریایی یا ایرانی بپردازیم تا بدانیم ساسانیان بر پایه چه اندیشه‌های کشوری با مرزهای مشخص و نام مشخص پدید آوردند.

خاستگاه اندیشه ایرانی شهری

در اندیشه ایرانیان و آیین کهن مزدایی اهورامزدا فرمانروای جهان قدسی است که اشته، راستی و نظم اخلاقی را بر جهان گسترانده است. نظم و راستی و داد بر روی زمین اما برعهده انسانی است برگزیده از سوی اهورا مزدا که باید فره ایزدی بر او تاییده باشد؛ اشته را بر روی زمین بر پا سازد مردمان را به راه راست هدایت کرده و داد گسترد. در یشت نوزدهم به گزارش پورداوود آمده است: «فره، فروغی است ایزدی، به دل هر که بتابد از همگان برتری یابد. از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی رسد، براننده تاج و تخت گردد و آسایش گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد. همچنین از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند از برای رهنمای مردمان برانگیخته گردد و شایسته الهام ایزدی شود.» از این تعریف در میابیم که فرمانروای زمین در مقامی قدسی و دینی از سوی اهورا مزدا تایید

میشود، از سوی او به شاهی رسیده و دین و حکومت بر مردمان را به هم پیوند زده، مردمان را در راه راست قرار میدهد و دین اهورامزدا را بر پا میسازد. این اندیشه در میان ایرانیان چنان نمایان گشته که فره ایزدی همواره به پادشاهان و اقوام ایرانی تعلق داشته و چنان که در یشت ها آمده است این فر همیشه از آن ایرانیان بوده و تا ظهور سوشیانت و رستاخیز از ایران روی بر نخواهد تافت.

اندیشه ایرانی شهری در ایران باستان:

با در نظر داشتن فره ایزدی و اهورایی بودن شاهی و ایرانی بودن به عنوان یک الزام برای دریافت فره ایزدی باید به روزگاری دور تر از ساسانیان برویم همانگونه که در کتیبه‌های از داریوش بزرگ در شوش به سال ۵۲۰ پ.م آمده: «منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، این شاهی اهورامزدا داد، شاه سرزمینهایی که مردمان بسیار دارد، شاه این زمین بزرگ، دور و فراخ، پسر ویشتاسپه، هخامنشی، پارسی، پارسینژاد، آریایی و آریاینژاد» میبینید که در آغاز این کتیبه که داریوش بزرگ در شناساندن خود کوشش میکند، شاهی خود را از سوی اهورامزدا دانسته و این دقیقاً همانچیزی است که در اندیشه ایرانی و مزدایی پیدا است. داریوش همچنین لازمه‌ی دیگر برای دریافت فره ایزدی که همان ایرانی و آریایی بودن است را در کتیبه بیان کرده است. اما نکته مهم دیگر در گفته‌های داریوش تمایز دادن سرزمین از نژاد است به گونه‌ای که او خود را شاهی پارسی (ایالت پارس)، پارسینژاد (قوم پارسی)، آریایی (سرزمین آریایی) و آریاینژاد معرفی میکند. همانگونه که مفهوم پارسی از پارسینژاد جدا است و اشاره به ایالت پارس و نژاد پارسی دارد، مفهوم آریایی و آریاینژاد هم نمیتواند به یک معنا بوده باشد و داریوش ایالت پارسی را در بستر سرزمین بزرگتر آریایی قرار میدهد و نژاد پارسی را در دل نژاد آریایی میداند؛ داریوش خود را از ایالت پارس و سرزمین آریا معرفی کرده است. با اینکه مرزهای جغرافیایی سرزمین آریایی در

بیان داریوش روشن نیست اما قطعاً جایی در میان تمام سرزمینهای امپراطوری داریوش جای گرفته است و در چند سده پس از هخامنشیان، در عصر ساسانی معنا و مفهوم و مرزهای آن روشن میگردد. پس از سقوط هخامنشیان در یورش اسکندر در سده‌های پس از آن تا زمانی که اردشیر پاپکان بر روی شانهای دین مزدیسنا به شاهی رسید، اندیشه ایرانی شهری در جلوه فرهنگی و دینی آن در دست موبدان قرار گرفت و با افزایش زرتشتیگری در عهد پارتیان و نفوذ موبداد بر احوالات مردم، ایرانیان آشنایی بیشتری به شهریاری اهورایی، پیوند دین و دولت و اندیشه سیاسی ایرانی پیدا کردند و در پی این آشنایی بود که اردشیر پاپکان بر اساس این اندیشه بر ایران زمین و مردمان آن شاهی یافت و برای نخستین بار نام ایران را در پس عنوان شاهی خود به کار برد و به این نام که از ریشه آریا، ایر و ... می آید جان بخشید و برای اقوام مختلفی که در درون فلات ایران زیست میکردند کشور- ملتی پدید آورد به نام ایران. با روی کار آمدن ساسانیان و به ویژه در دوران شاپور اول بعد سیاسی ایران‌شهر از جنبه دینی آن مستقل شده و شاهان ساسانی از ایران یک مفهوم سیاسی و واحدی جغرافیایی میسازند که شاپور در کتیبه‌های واقع در کعبه زرتشت اینگونه میگوید: «من فرمانروای ایران‌شهر و غیر ایران‌شهر این سرزمینها را در اختیار دارم: پارس، پارت، خوزستان، میشان، آسورستان، آدیابن، عربستان، اتورپادگان، ارمنستان، گرجستان، سگان، اران، بالاسگان، تا کوههای قفقاز و دروازه آلان و تمام رشته کوه پدشخوارگر (البرز)، ماد، گرگان، مرو، هرات و همه ابر شهر (خراسان) کرمان، سیستان، توران، مکران، هندوستان، کوشان شهر تا پیشاور و تا کاشغر، سغدیان تا کوههای تاشکند و در سمت دیگر تا کنار دریای عمان.» قطعاً تمام این سرزمینها ایران‌شهر نیستند همانگونه که شاپور خود گفته غیر ایران‌شهر هم در آن ها نام برده شده. برای دریافت بهتر از آنکه جغرافیای ایران‌شهر کدام سرزمینهاست باید از کتیبه کرتیر موبد موبدان ساسانی

تبیین دوباره اندیشه ایران شهری و کشور-ملت ایران شاهنامه خود را سروده است و با خواندن ایات زیر مبانی نظری اندیشه ایران شهری که همان دین و دولت است را یادآور میشود:

نه بیخت شاهی است دینی به پای

نه بیدین بود شهریاری به جای

نه از پادشاه بینای است دین

نه بیدین بود شاه را آفرین

و در جای دیگر در داستان لهراسب گوید:

که یزدان کسی را کند نیکبخت

سزوار شاهی و زیبای تخت

که دین دارد و شرم و فر و نژاد

بود راد و پیروز از داد، شاه

اندیشه ایران شهری قرن‌ها دوام آورده، تاریخ را پیموده و دگرگونی‌های فراوان دیده، خواجه نظامالملک از بزرگترین وزیران تاریخ ایران در عصر سلجوقی، کسی است که دگر بار پس از گذشت سده‌ها براندیشه ایران شهری جامه عملی پوشاند و با تبیین آن در تداوم اندیشه‌های ایرانی کوشید. او که به مدت سی سال وزیر آل سلجوق بود آداب‌های فراوان پدید آورد و راحت مردمان ایران زمین را سامان بخشید. او در کتاب سیرالملوک خود که سخنانی ایرانی-اسلامی از اندیشه ایران شهری است، اینگونه آغاز میکند که یادآور اندیشه ایران شهری در اوستا و دوران کهن است:

«ایزد تعالی اندر هر عصری و روزگاری یکی از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای شاهانه ستوده و آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام‌بندگان بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او در دلها و چشم خلائق بگستراند تا مردم اندر عدل او روزگار میگردانند و ایمن همی باشند و بقای دولت او میخوانند.»

تداوم اندیشه ایران شهری در دوره اسلامی در چند جنبه جغرافیای سیاسی و مبانی نظری سیاسی و فرهنگی قابل رویت است. اما در مسیر این تداوم دگرگونی‌هایی هم برای آن رخ داده است. تفاوت جایگاه شاه در اندیشه باستان و خواجه نظامالملک از قبیل این تفاوتها است. در اندیشه باستانی اگر شاهی از اشته یا راستی روی گرداند و به بدی و

با همه این تلاشها موبدان و دستگاه حکومت در پیریزی مفهوم یک کشور و یک دین و اندیشه سیاسی دین و دولت که همان اندیشه ایران شهری است با موفقیت روبه‌رو میشوند.

اندیشه ایران شهری پس از اسلام

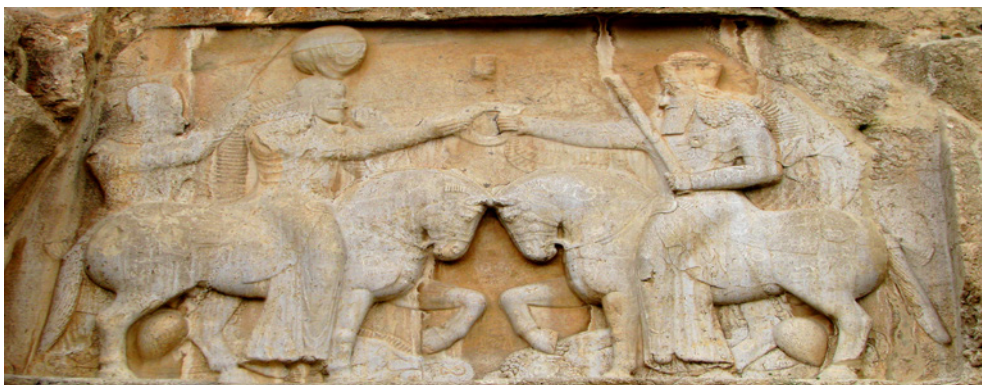
پس از آنکه تمدن جوان تازیان به ایران یورش آورده و تمدن پیر ساسانی را در هم شکستند با آنکه بر سرزمین بزرگ ایران فرمانروایی یافتند اما هرگز بر ذهن و میهن و اندیشه ایرانی مردمان پیروز نگشتند تا آنجا که مفهوم ایران شهری و جغرافیای ایران و کشور ایران در منابع مختلف یاد شده و در شاهنامه فردوسی جانی دوباره مییابد و در زمان خواجه نظامالملک روح سیاسی دوباره در آن دمیده میشود.

پس از آنکه تمدن جوان تازیان به ایران یورش آورده و تمدن پیر ساسانی را در هم شکستند با آنکه بر سرزمین بزرگ ایران فرمانروایی یافتند اما هرگز بر ذهن و میهن و اندیشه ایرانی مردمان پیروز نگشتند تا آنجا که مفهوم ایران شهری و جغرافیای ایران و کشور ایران در منابع مختلف یاد شده و در شاهنامه فردوسی جانی دوباره مییابد و در زمان خواجه نظام الملک روح سیاسی دوباره در آن دمیده میشود.

در دیباچه شاهنامه ابومصوری ۹۶۰ م آمده است: «ایران شهری از آمو دریاست تا رود فرات و این کشورهای دیگر پیرامون او هستند و از این هفت کشور ایران شهری بزرگوارتر است به هر هنری.» این نوشته نشان میدهد چند قرن پس از ساسانیان همچنان جغرافیای سرزمینی ایران شهری بدون توجه به آنکه درلوا چه حکومتی است پایدار مانده است و حکیم فردوسی در

بهره برد که سرزمینهای ایران شهری را نام میبرد: «پارس، پارت، خوزستان، میشان، آسورستان، آدیابن، آتورپادگان، سپاهان، ری، کرمان، سگستان، گرگان، مرو، هری (هرات)، ابرشهر، تورستان، مکران و کوشان تا پیشاور.» با کنار هم گذاشتن این نامهای جغرافیایی میتوان دریافت که کدام سرزمینهایی که شاپور یاد کرده در قلمرو ایران شهری جای ندارند. از سوی دیگر مرزبندیهای ساسانیان و ساخت دیوارهای مرزی مردم ایرانی را در یک جغرافیای سیاسی مشخص قرار داد که با آن پیوند بخورند. استفاده از نام ایران در جایگاههای حکومتی همچون «ایران آمار کار، ایران انبار بد، ایران دبیر بد، ایران اسپهبد و ...» و نام کسان چون ایراندخت و ایرانشاه و اشکال مختلف دیگری از تلاش دستگاه سیاسی در جا انداختن این نام در اندیشه و افکار ایرانیان را نشان میدهد. از آنجا که ایران، ایر و آریا نامی است بیرون آمده از دل مزدیسنا اما به نظر میرسد دیدگاه شاهان ساسانی و موبدان در ایرانی دانستن یا ندانستن مردمان درون شاهنشاهی باهم متفاوت است. از ایت رو در کتاب دادستان زرتشتی عنوان میشود، کسی که زرتشتی است ایرانی است، درحالی که در دربار ساسانیان یهودیان زیادی منصوب بوده و حتی بزرگان یهودی به دلیل زیست ایرانیان مورد سرزنش یهودیان فلسطین قرار میگرفتهاند، همچنین مسیحیان نیز پس از آنکه وارد دربار شده در ایران گسترش یافته و در دنیای مردمان ایرانی جای گرفتند، بسیاری از آنان نامهای ایرانی داشتند که میتوان تا سده‌ها پس از ساسانیان نیز دنبال نمود: در استانبول تابوتی متعلق به خرداد پسر هرمز آفرید، یک ایرانی مسیحی در سده نهم میلادی که به بیزنس سفر کرده؛ کشف شده است. روی تابوت نوشته شده: «از ایران شهری، از روستای چالگان، از ده خشت!» از دیگر نمودهای اندیشه ایران شهری شکل گرفتن میهن و مایمیهن و هممیهن در متون ساسانی است. آنگونه که در کتاب یادگار زریر واژه ایرانیان

(ایرانیان) به کار رفته که نشان از شکلگیری مای جمعی است. بدون شک بدون ایجاد مفهوم کشور و میهن فرمانروایی بر سرزمین گستردهای که از اقوام و زبانهای مختلف ایرانی شکل گرفته کاری بس دشوار بوده است.



منابع

- ۱- طباطبایی، سید جواد، تاملی درباره ایران، جلد نخست، مینوی خرد، تهران ۱۳۹۷
- ۲- طباطبایی، سید جواد، خواجه نظام الملک، طرح نو، تهران، ۱۳۷۵
- ۳- آموزگار، ژاله، ایران و ایرانشهر، مجله بخارا، شماره ۱۰۹، دی ۱۳۹۴
- ۴- نورایی، مرتضی، اندیشه سیاسی ایرانی و پایتخت های ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۴۰، بهار ۱۳۸۴
- ۵- خلعتبری، الهیار، اندیشه ایرانشهری و خواجه نظام الملک، پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۸
- ۶- قادری، حاتم، اندیشه ایرانشهری مختصات و مولفه های مفهومی، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء، شماره ۵۹، تابستان ۱۳۸۵
- ۷- فرخی، فروزان، مفهوم ایرانشهر در دوره ساسانیان، مجله تاریخ پژوهی، شماره ۵۸، بهار ۱۳۹۳
- ۸- دریایی، تورج، ایرانیت در دوره باستان؛ نظریه سرزمین مقدس ایرانشهر، مجله بخارا، شماره ۱۲۵، شهریور ۱۳۹۷
- ۹- دریایی، تورج، دیدگاه های موبدان و شاهنشاهان ساسانی درباره ایرانشهر، مجله نامه ایران باستان، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۲

نمود یافته است. اندیشه ایرانشهری یادگار و رازی است به جای مانده از نیاکان ما از روزگاران بسیار دور برای چگونگی در کنار هم زیستن به عنوان یک ملت، چیزی که در دوران باستان مبینیم یک مفهوم کشور-ملت است که نمونه آن را نمیتوان در جای دیگر جستجو کرد و این خود

چند قرن پس از ساسانیان همچنان جغرافیای سرزمینی ایرانشهر بدون توجه به آنکه درلوی چه حکومتی است پایدار مانده است و حکیم فردوسی در تبیین دوباره اندیشه ایران شهری و کشور - ملت ایران شاهنامه خود را سروده است.

روح متفاوت ایرانیان است که باعث شده پس از گذر فراز و نشیب های سخت و یورش های خانمانسوز از سی تازیان و ترکان و مغولان و فرمانروایی خاندان های غیرایرانی و نا آشنا به تمدن همچنان پس از گذر هزاره ها نام ایران به عنوان یک واحد جغرافیایی- فرهنگی و سیاسی باقی بماند.

اندیشه ایرانشهری در ایران امروز

اندیشه ایرانشهری در اواخر عصر قاجار و در پی انقلاب مشروطه دوباره جان تازه میابد و با عبور از مفهوم قدیمی کشور با ملیت پ، دولت و حکومت ملی در معنای مدرن پیوند میابد. تشکیل مجلس ملی و حکومت ملی در معنای مدرن را میتوان در ادامه مفهوم قدیمی آن دانست. در دوران پهلوی توجه به اندیشه ایرانشهری بدون در نظر گرفتن گفتمان ایرانی- اسلامی آن و با رویکردی باستانگرایانه را میتوان یکی از علل انقلاب سال ۵۷ دانست. پس از انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی و برکنار رفتن رویکرد ملی و نگاه ملی به حکومت و نگاه امتگرایانه به سرزمین باعث تضعیف اندیشه ایرانشهری در ابعاد مختلف آن شد. در این روزها نیاز بازگشت به اندیشه ایرانشهری به دلیل تضعیف روحیه ملی و گسست های هر چند کوچک میان اقوام ایرانی و شنیده شدن نوای جدایی طلبی و تجزیه خواهی در میان قومگرایان نا آشنا با تاریخ و سرگذشت مشترک همه اقوام ایرانی بیشتر از همیشه احساس میشود. همچنین اندیشه سیاسی ایرانشهری با نگاه ویژه ای که به دادگستری، رفاه مردمان و کشور داری سازگار با روحیه ایرانیان دارد میتواند راهنمایی گرانمایه در برابر دیدگان سیاستمداران و معیاری مناسب برای سنجش جریانها و گفتمان های سیاسی باشد.

پلیدی روی آورد سزای خود را در جهان خواهد دید و مردم اجازه دارند بر او شورش کنند. اما در اندیشه ایرانشهری خواجه نظام الملک شاه چه خوب چه بد در سرای آخرت به خداوند پاسخگو خواهد بود و مردمان اجازه شورش و نافرمانی از او را ندارند. تفاوت دیگر اندیشه خواجه با اندیشه باستانی در نژاد پادشاه است، ملک شاه که ترک است همچنان مشروعیت حکومت دارد. در نظر خواجه، نژاد در رسیدن به پادشاهی نقشی ندارد. هدف آرمانی اندیشه ایرانشهری چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی با همه تفاوت های نظری، در پی گسترش دادگستری و راستی است و تمام سیر الملوک جستجویی برای عدل پیدا است. رد پای اندیشه ایرانشهری را در ادبیات و سیاست ایران اسلامی میتوان دنبال کرد. اندیشه ایرانشهری در فلسفه سهروردی، نظامی گنجوی، و شاعران عرفانی ایران حتی حافظ نیز قابل رویت است. در بعد جغرافیای سیاسی و واحد سیاسی ایران تمامی سلسله های ایرانی و غیرایرانی حاکم در جغرافیای سیاسی ایرانشهر خود را پادشاه ممالک ایران یا ایران زمین نامیده اند. پژوهشگرانی نیز ریشه و شکل خلافت عباسی را در اندیشه ایرانشهری و پیوند دین و دولت دانسته اند. با همه این گفتمان های گسترده و پررونق از اندیشه ایرانشهری، این اندیشه تا به امروز دوام یافته و در جلوه های بیشتر فرهنگی تا اصل سیاسی خود





فرهنگ و هنر در گهوارهٔ اجتماع انسانی

جامعه و تاریخ مردم در سینمای میازاکی

علیرضا عسگری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ جهان دانشگاه شهید بهشتی



از این که در پی پاسخ به پرسش‌ها برویم، نگاهی کلی به آثار میازاکی می‌افکنیم؛ البته آثاری که به کارگردانی خود او آفریده شده‌اند. میازاکی پیش‌تر همراه ایساو تاکاهاتا به عنوان انیمه‌ساز همکاری داشته‌است؛ این دو با یاری یکدیگر استودیوی جیبلی را بنیان گذارده‌اند.

کارنامه یک شاهکار

«قلعه کالیوسترو» در سال ۱۹۷۹ میلادی عرضه شد. تتسویو کاتایاما این اثر را تهیه و کمپانی TMS تولید کرده است. «ناوسیکا از دره باد» محصول سال ۱۹۸۴ به تهیه‌کنندگی تاکاهاتا و کمپانی تاپ‌کرفت است. «لاپوتا: قلعه‌ای در آسمان» نخستین اثر استودیوی جیبلی در سال ۱۹۸۶ عرضه و «همسایه من توتورو» نیز در سال ۱۹۸۹ به تهیه‌کنندگی توراها را منتشر شده‌است. «سرویس تحویل کیک»، اثر دیگر وی در سال

هایانو میازاکی بنیان‌گذار استودیوی جیبلی در ژاپن، استاد برجسته انیمه‌سازی در آسیا به شمار می‌آید. میازاکی فلسفه‌ای ویژه در کار دارد که اگر عنصرهای این فلسفه را درنماییم، نمی‌توانیم سینمای وی را درک کنیم. وی را اگر فیلسوف اخلاق دنیای انیمیشن بنامیم؛ خطا نرفته‌ایم. آثار میازاکی را نمی‌توان جداگانه درک کرد؛ سینمای وی یک منظومه پیوسته را دربرمی‌گیرد. میازاکی در برخی آثار خود در قامت مورخی دردمند درمی‌آید و پرداختن به این جنبه از زیست هنری وی، می‌تواند برای پژوهشگران حوزه تاریخ جذاب باشد. سینمای میازاکی چه عنصرهایی دارد؟ صلح‌جویی، انسانیت، زنانگی، جنگ‌ستیزی و گرایش به محیط زیست. میازاکی در آثار خود بارها از این عنصرها بهره جسته است. «اخلاق» و «انسانیت» مهم‌ترین دغدغه‌های وی به شمار می‌آیند. نوشتار پیش رو چند محور و پرسش را در خود گنجانده و بررسی کرده‌است؛ میازاکی چگونه زندگی روزمره مردم را به تصویر می‌کشد؟ زنان در سینمای میازاکی چه جایگاهی دارند؟ وی تاثیر جنگ بر مردم را چگونه تحلیل می‌کند؟ می‌کوشیم از جنبه‌های اجتماعی به سینمای میازاکی نزدیک شویم؛ دیدگاهی که اهمیتی بسیار دارد، زیرا وی در همه آثار خود از مسائلی سخن می‌راند که به گونه‌ای با جامعه پیوند دارد. میازاکی می‌خواهد جوهر فلسفه اخلاقی‌اش را در هر اثر در قالب‌هایی متفاوت بریزد. اینگونه است که هنر انیمه‌سازی وی مشخص می‌شود؛ میازاکی البته به سراغ تاریخ و اسطوره هم می‌رود و عنصرهای انسانی مانند خانواده، عشق، رویا، کودکی و البته زنانگی نیز در سینمایش پیداست. میازاکی در یک طیف از آخرین اثرش که درامی تاریخی به شمار می‌آید، تا بهترین آفریده‌اش که تخیل ناب است، در نوسان می‌گردد. پیش

جیبلی منتشر شد. «شهر اشباح» شاهکار میازاکی در همان سال تولید و برنده جایزه اسکار شد؛ این اثر به تهیه‌کنندگی توشیو سوزوکی بود. «قلعه متحرک هاول» در سال ۲۰۰۴، «پونینو» در سال ۲۰۰۸ و سرانجام «باد برمی‌خیزد» در سال ۲۰۱۳، از دیگر آثار ماندگار این هنرمند به شمار می‌آیند که کارنامه هنری‌اش را پر بار کردند. همچنین «بر فراز تپه شقایق» به کارگردانی گورو، پسر وی و نویسنده خود میازاکی در سال ۲۰۱۱ منتشر شد. سه اثر در این میانه، بن‌مایه‌هایی تاریخی دارند؛ بر فراز تپه شقایق، پورکو روسو و باد برمی‌خیزد، چهار اثر با تخیل ناب گره خورده‌اند؛ شهر اشباح، همسایه من توتورو، پونینو و سرویس تحویل کیک و دیگر آثار وی با مسائلی همچون جنگ‌ستیزی، گرایش به محیط زیست، نقد مدرنیسم و صنعتی‌شدن، اساطیر و نیز اخلاق و بازگشت به طبیعت پیوند یافته‌اند. مساله زن‌محوری و قهرمان مونث البته در بیش‌تر آثار وی نمایان است.

میازاکی، تاریخ و زندگی روزمره

ابتدا سراغ پرسش نخست می‌رویم؛ میازاکی

تنهایی، زندگی و خانواده در جهان مدرن، مشغله‌های کاری و احترام‌گذاردن به مفهوم دوست‌داشتن و عشق، بنیاد مفهوم‌هایی‌اند که این کارگردان برجسته در تصویر زندگی روزمره انسان‌ها به کار می‌بندد. میازاکی به سادگی می‌گوید که مشغله‌ها و مسائل در دنیای مدرن به اندازه‌ای پیچیده شده که ناگزیر به تنهایی کودکان می‌انجامد. آنچه اما در این میان رهایی‌بخش می‌شود، پیوندهای اجتماعی و انسانی است.

۱۹۹۰ به تهیه‌کنندگی خودش به بازار آمد. استودیوی جیبلی در سال ۱۹۹۲ میلادی شاهد انتشار دیگر اثر فاخر میازاکی با نام «پورکو روسو» به تهیه‌کنندگی توشیو سوزوکی بود. «شاهزاده مونونوکه» نیز در سال ۱۹۹۷ منتشر شد. «کوجیراتوری» انیمه‌ای کوتاه بود که در سال ۲۰۰۱ تنها به شیوه محدود در موزه استودیوی

بیایند. پونیو سرانجام با رضایت مادرش به انسان تبدیل شده و به سوسکه می پیوندد. انیمه پونیو، روایتگر داستان‌هایی عاشقانه است که در زندگی روزمره همه انسان‌ها جریان دارد اما کم‌تر انسانی به عشق، چنین زیبا و خیال‌انگیز می‌نگرد. سوسکه پسری تنها در خانه است. پدر وی ناخدا کشتی بوده و اکنون در دل توفان گرفتار آمده است. میازاکی باز هم تنهایی‌های دنیای مدرن را روایت می‌کند. او در این میانه با یک ماهی طلایی روبه‌رو شده، آن را پونیو نام می‌نهد. این ماهی می‌تواند تنهایی سوسکه را جبران کرده، و تسکینی برای لحظه‌هایی باشد که پدر از او دور است. میازاکی گامی فراتر نهاده، ماهی را به دختری از جنس انسانی درمی‌آورد که شیفته سوسکه شده‌است. پیوندهای انسانی، روابط و کنش‌های عادی روزمره که ما ناخودآگاه انجام می‌دهیم، در سینمای میازاکی به زیبایی تصویر شده‌اند. تنهایی، زندگی و خانواده در جهان مدرن، مشغله‌های کاری و احترام‌گذاردن به مفهوم دوست‌داشتن و عشق، بنیاد مفهوم‌هایی‌اند که این کارگردان برجسته در تصویر زندگی روزمره انسان‌ها به کار می‌بندد. میازاکی به سادگی می‌گوید که مشغله‌ها و مسائل در دنیای مدرن به اندازه‌ای پیچیده شده که ناگزیر به تنهایی کودکان می‌انجامد. آنچه اما در این میان رهایی‌بخش می‌شود، پیوندهای اجتماعی و انسانی است.

زنان؛ جاودانه‌های تاریخ

میازاکی زنان را چگونه تصویر می‌کند؟ زنان در اندیشه و سینمای میازاکی کجا می‌ایستند و جای می‌گیرند؟ در یک پاسخ کوتاه، در ژرفا و بر بلندای ستیغ فکری او! زنان، قهرمانان

خواهر بزرگ نیز البته در آن شب بارانی توتورو را می‌بیند. دو کودک آیا با عنصر تخیل نمی‌خواهند در آن باران سرد و شب تاریک، سازوکاری دفاعی از خود نشان دهند؟ یافتن توتورو، غول مهربان آیا به دلیل بیماری مادر، خالی بودن خانه از عطر وی و مشکلات کنونی نبوده است؟ میازاکی که در آفرینش صحنه‌های رویایی چیره‌دست است، در این انیمه با نگاهی فانتزی مشکلات یک خانواده امروزی را به تصویر می‌کشد. پونیو، مثالی دیگر به شمار می‌آید. این انیمه بسیار رماتیک، خیال‌انگیز و از جنبه‌هایی کودکانه است. داستان آن، کنش‌ها و واکنش‌های عاشقانه در میانه

زنانگی در سینمای میازاکی بسیار احترام‌برانگیز، زیبا و فوق‌العاده است. میازاکی شاید متأثر از جنبش‌های حقوق زنان در اواسط دهه‌های سده بیستم میلادی، چنین قهرمانانی آفرید. زن و مرد در نگاه او نسبت به یکدیگر برتری ندارند و هر انسانی، اگر بخواهد، می‌تواند توانمند باشد. دختران میازاکی، بی‌پروا، ماجراجو و دلیرند.

یک سیل ویرانگر است. پونیو، ماهی موشی است که پدرش یک انسان است. او روزی از زیستگاه خود بیرون آمده، در کنار ساحل با پسری از جنس انسان به نام سوسکه آشنا شده و به او دل می‌بندد. بدین ترتیب، این ماهی آرزو می‌کند به دختری از جنس انسان بدل شود. او در مجادله‌ای با پدر، برآن می‌شود با جادویی که دارد در قالب انسان درآید. داستان با رخداد یک سیل ویرانگر در شهر ادامه می‌یابد. پونیوی نیمه‌انسان و سوسکه در این گیرودار باید در پی مادر سوسکه بگردند و او را

زندگی روزمره انسان را چگونه به تصویر می‌کشد؟ هنگامی که آثار او را می‌بینیم، درمی‌یابیم میازاکی در نمایاندن زندگی روزمره در برخی آثار مهارتی ویژه به کار بسته است. با یک مثال پیش می‌رویم؛ همسایه من توتورو، روایت‌گر داستان زندگی‌های مردمان عادی است که با مشکلاتی فراوان در زندگی درگیرند. پدری که همسرش در بیمارستان بستری شده، ناگزیر است دو دختر کوچک‌اش را به خانه‌ای جدید در نزدیکی بیمارستان جابه‌جا کند. خانه اما آنگونه که باید نیست، قدیمی و کهنه است و مشکلاتی ویژه دارد. مادر نیز به دلیل بیماری در بیمارستان بستری است و پدر در کنار نگرانی از بیماری همسر، نه تنها باید سر کار برود، که از بچه‌ها نیز باید مراقبت کند. همسایه من توتورو، روایت دست‌وپنجه نرم کردن یک خانواده با مسائلی است که برای هر خانواده می‌تواند رخ دهد. میازاکی اما به شیوه ویژه خویش، از نگاه فانتزی دو کودک خانواده که البته دخترند، به این مسائل نگرسته است. صحنه‌های عادی زندگی روزمره در دنیای مدرن با تخیل فانتزی میازاکی گره خورده، یک زیبایی معنادار پدید آورده‌اند؛ دو کودک باید عصرها پس از مدرسه در ایستگاه اتوبوس منتظر پدر باشند تا با هم به خانه بروند. پدر یک شب با درنگی دراز به آنان می‌رسد و آن دو زیر باران می‌مانند. هم‌تراز این صحنه‌ها در خانواده‌های روزگار کنونی بسیار به چشم می‌آید؛ پدرها و مادرهایی که با درنگ‌هایی بسیار در پی فرزندان‌شان به مهد یا مدرسه می‌روند. میازاکی اما گامی فراتر برداشته، با چاشنی تخیل از نگاه کودک به قصه وارد می‌شود؛ کودک کوچک‌تر در جنگل نزدیک به ایستگاه، غول غاری به نام توتورو می‌یابد که بسیار مهربان است.



یکی این دختر و دیگری بانوی صاحب هتل است که همه خلبانان و دریانوردان به او احترام می‌گذارند. در واپسین نمونه، قهرمان «شهر اشباح» دختری به نام چهپهرو است که همراه پدر و مادرش به شهری جدید می‌کوچد. آن‌ها در جنگل از جایی سر درمی‌آورند که گرمابه خدایان است. پدر و مادر او با خوردن غذای آنجا خوک می‌شوند و اکنون چهپهرو باید بکوشد، که خود و والدینش را از تنگنا رهایی بخشد. این نمونه‌ها نشان می‌دهد زنان در سینمای میزاکای چه جایگاه والایی دارند. آن‌ها قهرمان، ضد قهرمان و حتی شخصیت‌هایی خنثی به شمار می‌آیند. میزاکای همانگونه که خود تأکید کرده، شاید کوشیده‌است از این راه به دختران جامعه‌اش بنمایاند، چگونه خود را باور کنند و در زندگی شخصی و اجتماعی از نقش‌آفرینی کناره‌نویسند. زنان در نگاه میزاکای عنصرهای فعال و مهم تشکیل‌دهندهٔ جوامع و آنچه انسانیت می‌نامیم، به شمار می‌آیند. انسان زمانی تکمیل می‌شود که در پیوند با دیگری باشد. زن و مرد در کنار یکدیگر منظومهٔ انسانی را می‌سازند. میزاکای البته پا را فراتر نیز گذارده، می‌گوید همانگونه که تاکنون در تاریخ از دلاوری‌های مردان سخن رفته است، در سینمای من قهرمانان و دلاوران زن‌اند؛ مهم ایمان به توانایی خویش است، نه جنسیت که کامیابی و پیروزی می‌آورد.

دیرینگی‌های یک ویرانگر

به واپسین پرسش می‌رسیم؛ تأثیر جنگ بر اجتماع از نظر میزاکای چیست؟ او به شدت جنگ‌ستیز و صلح‌جو است. میزاکای در جنگ جز خرابی نمی‌بیند و پیروزی برای ماجرا قائل نیست. جنگ نه تنها انسانیت را تباه می‌کند و روح انسانی را می‌بلعد، که زمین را عذاب می‌دهد. سرانجام جنگ جز ویرانی، تباهی، آوارگی و پژمردگی نیست. «ناوسیکا از دره باد» از جنگی روایت می‌کند که در گذشته‌های دور زمین را دربرگرفته بوده و بشر با بهره‌گیری از گول‌های هراسناک، همچون بمب اتم، به نابودی روی می‌آورد. پس از آن اکوسیستم برهم می‌خورد و جنگل‌ها مکانی سمی و بستری برای زایش و رشد موجودات هراسناک می‌شود. در «شاهزاده مونونوکه» که یکی از تمثیلی‌ترین آثار تاریخ سینما به شمار می‌آید، بانو ابوشی درختان را برای انقلاب صنعتی خود می‌برد، کاری که خدایان جنگل را می‌آزارد. یکی از خدایان که گول‌های خورده است، به اهریمن تبدیل شده و به دهکده قهرمان داستان یورش می‌آورد. جنگ میان بانو ابوشی و خدایان جنگل و تلاش ماموران

می‌آید که میان گرگ‌ها و با پشتیبانی خداوند گرگ‌ها بالیده و یک مبارز و جنگجوی تمام‌عیار است. همچنین دیگر شخصیت محوری فیلم، بانو ابوشی، فرمانروای شهر آهن، انقلابی صنعتی به راه انداخته، ارتشی تشکیل داده و مردان و زنان سرگردان را در شهر نان و غذا و کار داده است تا نه مردان دزدی کنند نه زنان روسپی شوند. «شاهزاده مونونوکه» دو قهرمان زن دارد که هر دو بسیار بی‌پروا و مبارزه‌جویند؛ یکی فرمان‌روایی توانا و دیگری شاه‌دخت خدایان جنگل! در سرویس تحویل کیک، که به گفته میزاکای درباره استقلال و وابستگی دختران ژاپنی روایت شده، کیک، جادوگری نوجوان است که تصمیم می‌گیرد به شهری دیگر رفته، مستقل زندگی کند. او در این مسیر از راه پیک هوایی، به کمک جاروی جادویی‌اش، روزگار می‌گذراند.

تأثیر جنگ بر اجتماع از نظر میزاکای چیست؟ او به شدت جنگ‌ستیز و صلح‌جو است. میزاکای در جنگ جز خرابی نمی‌بیند و پیروزی برای ماجرا قائل نیست. جنگ نه تنها انسانیت را تباه می‌کند و روح انسانی را می‌بلعد، که زمین را عذاب می‌دهد. سرانجام جنگ جز ویرانی، تباهی، آوارگی و پژمردگی نیست.

او موفق می‌شود در حادثه یک کشتی هوایی، تومبو شخصیت مرد داستان را نجات دهد. در «پورکو روسو» دختری نوجوان هواپیمای پورکو را طراحی کرده و می‌سازد و همه اعضای فامیل‌اش که زن‌اند در ساخت هواپیما به او یاری می‌رسانند. شخصیت‌های محوری پورکو روسو،

روایت‌های میزاکای‌اند؛ همان‌ها که به روایتی «آن زمان که هالیوود دخترانی خلق می‌کرد که منتظر نجات توسط شوالیه‌ها بودند، میزاکای دخترانی آفرید که دنیا را نجات می‌دادند». این زنانگی در سینمای میزاکای بسیار احترام‌برانگیز، زیبا و فوق‌العاده است. میزاکای شاید متأثر از جنبش‌های حقوق زنان در واپسین دهه‌های سدهٔ بیستم میلادی، چنین قهرمانانی آفرید. زن و مرد در نگاه او نسبت به یکدیگر برتری ندارند و هر انسانی، اگر بخواهد، می‌تواند توانمند باشد. شاید او نیز اگر زنان منفعل هالیوودی می‌آفرید، لطافت و تشخیص کارش را از دست می‌داد. دختران میزاکای، بی‌پروا، ماجراجو و دلیرند. در «ناوسیکا از دره باد» که اوج قهرمان‌پروری یک بانو به شمار می‌آید، قهرمان داستان که شاه‌دخت یک دهکده است، به تنهایی مردم دهکده را در برابر ارتش مهاجم حفظ کرده، سرانجام به تنهایی در برابر حمله موجودات جنگل می‌ایستد و تا آستانه مرگ پیش می‌رود. او در پایان داستان، همان ناجی پرآوازه می‌شود که در قصه‌های کهن آن دهکده از او سخن رفته بود؛ همو که میان گندم‌زاری طلایی ایستاده و دنیا را از پلیدی می‌رهاند. در «قلعه متحرک هاول»، سوفی کسی است که هاول جادوگر را از زندگی بی‌نظم خود بیرون می‌کشد و سرانجام هاول را زندگی دوباره بخشیده و نجات می‌دهد. در «لاپیوتا: قلعه‌ای در آسمان»، شیتا دختری از نسل بزرگان گذشته لاپیوتا به شمار می‌آید که حامل کلید دسترسی به قلعه است. او و پازو (پسر) هر دو به کمک هم به لاپیوتا می‌روند و سرانجام دست‌درست یکدیگر، نه مانند قهرمان مرد هالیوود به تنهایی، در برابر موسکا شخصیت منفی داستان می‌ایستند. در «شاهزاده مونونوکه» سان دختری به شمار





روایتگر تاریخ زندگی مردم

هایانو میازاکی نه تنها کارگردانی صاحب سبک با آثاری متشخص است، که فیلسوف اخلاق سینمای انیمیشن نیز به شمار می‌آید. او سینمای انیمه را چند پله بالاتر برده و آن را از کارتون‌هایی جالب برای کودکان، به سینمایی هم کودکانه هم بزرگسالانه، با اندیشه‌ای نیک در پس آن، تبدیل کرده‌است. استودیوی جیبلی به کوشش وی و تاکاهاتا، پرچم‌دار تولید آثار تفهیمی شد؛ که البته دغدغه مسأله اخلاق و تاریخ زندگی مردم را دارد. میازاکی در زندگی هنری خویش کوشیده است دغدغه‌های بشری مانند محیط زیست، جنگ و مردم، مسأله زنان و البته مسائل زندگی در دنیای مدرن را با خیال فانتزی، تاریخ و اسطوره درآمیزد و به مخاطب ارائه دهد. آیا می‌تواند از تاریخ مردم در سینمای میازاکی سخن راند؟ اگر مسأله زنانگی، تاثیر جنگ بر زندگی روزمره، مسائل خانوادگی و کودکان و پیوند بشر با زمین را جزئی از تاریخ مردم بدانیم، بله! توجه به تاریخ مردم در آثار سینمایی و هنری اهمیتی فراوان دارد زیرا بسیاری از آثار تولیدی، در ژرفای خویش از مردم و مسائل گذشته و اکنون آن‌ها سخن می‌رانند. استودیوی جیبلی و کسانی که از آن برآمده‌اند، در همین مسیر پیش رفته‌اند؛ توجه به انسان و عواطف، پیوندها، تنهایی و مسائل‌اش. سرانجام، نکته‌ای که اهمیتی بسیار دارد؛ از نظر میازاکی شر مطلق وجود ندارد و انسان‌ها خاکستری‌اند. معدود شخصیت‌های منفی در آثار وی هستند که تا پایان داستان منفی می‌مانند؛ میازاکی به پاک‌ی روح انسان باور دارد.

موسولینی فراخوانده است، می‌گوید «ترجیح میدم یک خوک باقی بمانم تا یک فاشیست بشم». صحنه‌ای روایی در این فیلم نشان می‌دهد که همه خلبانان کشته‌شده از دوست و دشمن، سرانجام بر فراز ابرها در گورستان هواپیماها می‌چرخند؛ گویی می‌خواهد نشان دهد جنگ

آیا می‌توان از تاریخ مردم در سینمای میازاکی سخن راند؟ اگر مسأله زنانگی، تاثیر جنگ بر زندگی روزمره، مسائل خانوادگی و کودکان و پیوند بشر با زمین را جزئی از تاریخ مردم بدانیم، بله!

مرگ به همراه دارد و خوب و بد نمی‌شناسد. ویژگی‌هایی چون جنگ‌ستیزی یا زنانگی تنها ویژه میازاکی در استودیوی جیبلی نیست. دردناک‌ترین اثر ضد جنگ این استودیو را ایسائو تاکاهاتا دوست وی ساخته است «مدفن کرم‌های شب‌تاب»؛ حکایت آوارگی دو کودک پس از بمباران شهرشان توسط متفقین و کشته‌شدن پدرشان در میدان جنگ و مادرشان در بمباران، حکایت سرگردانی در خانه اقوام و سپس ترک آنجا و پناه بردن به یک دخمه، روایت فقر و نداری ژاپن در جنگ جهانی دوم! تفکر میازاکی و جیبلی می‌خواهد بگوید، مانند مدفن کرم‌های شب‌تاب، جنگ چه خانواده‌ها را در ژاپن آواره نکرد و از هم نپاشاند. جنگ‌ستیزی میازاکی یک جنبه دیگر هم دارد؛ محیط زیست! او جنگ را نابودگر زمین و اکوسیستم طبیعی می‌داند. طبیعت و زمین در اندیشه وی جایگاهی بس والا همچون انسان دارند.

امپراتور در بریدن سر روح جنگل، که به هومبه در افسانه «گیگمش» بسیار شبیه است، موجب می‌شود جنگل از میان رفته و تپه آهن ویران شود. در «قلعه متحرک هاول»، پادشاه به همه جادوگران دستور داده‌است به جنگ بپیوندند. هاول اما از این دستور سرمی‌پیچد و به رویارویی بمبافکن‌هایی می‌رود که خانه‌های مردم را ویران می‌کنند. در «لایوتا» موسکا در پی آن است با پشتیبانی تکنولوژی قلعه و سلاحی که در آنجا نهفته است قدرت مطلق به دست آورد. در داستان «باد برمی‌خیزد» زندگی‌نامه‌ای تخیلی از یک طراح هواپیمای جنگی در ژاپن به نام جیرو هوریکوشی روایت می‌شود. این فیلم اوج فریادهای ضد جنگ میازاکی است. او حکایت می‌کند که چگونه جنگ دوم جهانی بر اقتصاد مردم تاثیر گذاشت، حتی پس‌رکی که آرزو داشت هواپیماهای ایتالیایی بسازد، هم دست جنگ شد و آنگونه که در پایان فیلم می‌آید، رویاهایش بر باد رفت. میازاکی در همه این آثار می‌کوشد نشان دهد جنگ چگونه زندگی روزمره مردم را به تباهی و ویرانی می‌کشد. هنگامی که ارتش مهاجم به دهکده دره باد حمله می‌آورد، همه آرامش و نشاط از آنجا رخت برمی‌بندد؛ مردمی که دور از دغدغه و در یکی از معدود مکان‌های سالم زمین می‌زیند، ناگهان با خرابی و ویرانی درگیر می‌شوند، جنگل‌هایشان طعمه آفت و سم و آسیاب‌هایشان ویران می‌شود و ناگزیر برای بقا، دهکده را ترک می‌گویند. در «پورکو روسو» خلبان جنگ یکم جهانی به دلیلی نامعلوم به خوک تبدیل شده و اکنون به مبارزه با گروه‌های اشرار روی آورده است. او در دیالوگی در پاسخ به دوست‌اش که وی را به فعالیت در دولت



فرش ایرانی، تارپودی آغشته به رنگ‌های صفوی

زهرا هاشمی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

عباس صفوی) گارگاه‌های بافندگی در شهرهای مختلف ایران از جمله اصفهان، تبریز، کاشان، اردبیل، قزوین و کرمان ایجاد شدند، هنرمندان و نقاشان ایرانی برای طراحی فرش‌ها در کنار استاد کارن قالیباف گرد هم آمدند تا فرش‌های نفیس و زیبا برای کاخ‌های سلطنتی تهیه شود. گزارشی از سفیر مجارستان در دوره شاه تهماسب می‌گوید که خود پادشاه به طراحی فرش علاقمند بوده است و حتی چندین طرح نیز کشیده است. نامه‌ای از شاه تهماسب بهدست آمده که خطاب به سلطان سلیمان قانونی نوشته شده است، در آن شاه ایران از «برادر تاجدار خود» تقاضا می‌کند تا اجازه دهد که برای مسجد جامع سلیمانیه فرش تهیه کند. با توجه به اسناد و مدارک دربار صفوی، کارگاه بافندگی اصفهان به طور مداوم برای دربار شاه عباس صفوی، فرشهای نفیس و ابریشمین و گاهاً زربفت یا سیمین بفت تهیه می‌کرده است. اما هنر قالیبافی نیز مانند سلسله صفوی پس از شاه عباس، به سراشی زوال افتاد. در سال‌های جنگ داخلی و هرج و مرج، فرصتی برای پرداختن به هنری همچون قالیبافی نبود. اما پس از تاسیس سلسله قاجاریه توسط آقامحمدخان، و ثبات سیاسی که به تدریج پدید آمد؛ فرش ایرانی این بار نه در دربارشاهانه و با حمایت‌های ملوکانه بلکه در تبریز و

زمانی که قالی‌های ایرانی در کارگاه‌های سلطنتی دوری صفوی بافته می‌شدند تا زینت‌بخش کاخ‌های سلطنتی باشند. این آشنایی اندک و کوتاه کافی بود که اروپاییان به ارزش فرش‌های ایرانی پی برده و امروزه، این دختران ایران زمین در معتبرترین موزه‌های جهان زیبایی خود را به رخ جهانیان بکشند. در این مقاله، به سرگذشت چهار تخته از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

فرش و فرش‌بافی در دوره صفویه

در اولین سال‌های قرن دهم ه.ق به هنگامی

از دوره صفویه به طور کلی ۲۵۰۰ تخته فرش به جا مانده است؛ که در این میان فقط ۲۰۰ تخته فرش زیباترین و نفیس‌ترین فرش‌های جهان هستند.

سلطنت شاه تهماسب صفوی، فرش ایرانی جایگاه خود را میان هنرهای دیگر پیدا کرد. شاهان صفوی برای نخستین بار در طول سرگذشت فرش در ایران، آن را از هنری روستایی-عشایری که در دل روستاها و ایلات شکل گرفته بود، به هنری شهری تبدیل کردند. در این دوره (به‌خصوص هنگامی سلطنت شاه تهماسب صفوی و شاه

قدیمی‌ها پای دار قالی حرف‌های جالبی می‌زدند، می‌گفتند: «ناز و وودی که زن آستن و زانو ابزار زده‌باشد، شل و وارفته است؛ فرشی که پیرزن بافته‌باشد، گرم است و به درد خواب زمستان می‌خورد؛ فرش دختر مجرد تیزرنگ است و چشم را می‌زند.» اما همان قدیمی‌ها می‌گفتند، امان از قالی نوعروس و دختر عاشق! نقشش آدم را هزار راه می‌برد، نقشش غلط است و مرغش سر می‌کند تو گلش و گلش می‌رود زیر پر مرغ، اما عوضش تا بخواهی جان دارد... (برگرفته از کتاب قیداررضا امیرخانی) نگارش درباره هنری که آغاز آن با افسانه‌ها درهما می‌خته است، کار دشواریست؛ کسی نمی‌داند از چه زمانی ایرانیان، از فرش استفاده کردند؟ اولین فرش توسط چه کسی و کجا بافته شده است؟ طرح آن چه بوده است؟ چه رنگ‌هایی در آن به کار رفته بود؟ اما آنچه آشکار است، زیبایی و نفاست فرش ایرانی است که در جهان مشهور شده است. آشنایی جهانیان با فرش ایرانی به سال‌های ابتدایی قرن شانزدهم بازمی‌گردد،

سال سلطنت شاه تهماسب صفوی بافته شده است و سه سال و نیم به طول انجامیده است؛ و از این نظر، یک سند تاریخی نیز محسوب می‌شود. از آنجا که اردبیل به عنوان هسته اصلی فرشهای ترنج‌دار شناخته می‌شود، پژوهشگران تمامی قالیهای ترنج‌دار قرن

موزه ویکتوریا و آلبرت لندن) و قالی شکارگاه (موزه پلودی و پزولی میلان) راهگشا هستند، از آنجا که این دو قالی هر دو کتیبه‌ای شامل سال اتمام بافت خود دارند؛ پژوهشگران حوزه فرش از طراحی و شیوه بافت و رنگ‌آمیزی و پاره‌ای از اسناد که به بافت برخی

با حمایت تجار تبریزی، فرصتی برای تجدید حیات یافت اما هیچگاه به عظمت دوری صفوی نرسید.

قالی‌های دوری عظمت

از دوره صفویه به طور کلی تعداد ۲۵۰۰ تخته فرش به جا مانده است که همی آن‌ها از لحاظ طرح، نقش و بافت ارزش یکسانی ندارند، برخی از آن‌ها بسیار فرسوده هستند و از برخی تنها تکه‌ای به دست ما رسیده است، البته همی آن‌ها قدمتی چهارصد ساله دارند که نشانی کهنگی آن‌هاست. در این میان دویست تخته فرش، زیباترین، نفیس‌ترین و ارزشمندترین فرش‌های جهان هستند، که در طرح‌های ترنج‌دار، شکارگاه، گل‌دهراتی، لهستانی و درخت و بوته هستند. این گنجینه‌های ارزشمند در موزه‌ها و کلیساهای مختلف جهان نگهداری می‌شوند؛ موزه برلن، پنسیلوانیا، پلودی و پزولی میلان، چیبور هندوستان، هنر و صنعت وین، متروپولیتن نیویورک، ویکتوریا و آلبرت لندن، هنرهای تزئینی پاریس، کلیسای کراکووی لهستان، موزه فیلادلفیا، موزه آستان قدس رضوی، موزه ملی ایران و موزه فرش ایران از جمله این موزه‌ها هستند. یکی از مسائل پژوهشگران درباره قالی عصر صفوی، تعیین قدمت آن است. تعیین زمان بافت در فرش‌ها، کار دشواریست چرا که ممکن است فرش‌ها قدیم‌تر از عصر صفوی یا متاخرتر باشد. اما در این میان دو قالی اردبیل (واقع در



دهم ه.ق را به نوعی از وابستگان او می‌دانند. این قالی که تاروپود آن از ابریشم و پرز آن از پشم است، در ابعادی به طول ۱۱۵۲ سانتی‌متر در عرض ۵۲۴ سانتی‌متر بافته شده است. اردبیل در هر دیسی مترمربع (هر ده سانتی‌متر برابر با یک دیسی‌متر است) ۵۱۷۰۰۰ گره به شیوه فارسی دارد که آن را به یکی از ظریف‌ترین فرش‌های همدوره خود مبدل می‌کند. قالی اردبیل، برخلاف طراحی‌های معمول زمان خودش طرح آرامی دارد که نشانه تعلق آن به مکانی مذهبی است. زمینه اردبیل به رنگ آبی سیر است و تماماً با گل‌های اناری (شاه عباسی) بسیار ظریف تزئین شده است. طرح این فرش بسیار نفس‌گیر است؛ شانزده کلاله بیضی شکل به همراه دو قندیل آویخته از هر دو طرفشان که از نقش یک ترنج شانزده پر منشعب می‌شوند و طبق معمول فرش‌های ایرانی یک چهارم طنح وسط در هر چهار گوشه فرش تکرار می‌شود. حاشیه اصلی این فرش، بان نقش کتیبه‌ها و گلوله‌هایی یک در میان زینت شده است که حاشیه‌های ماریچی آن را قاب گرفتند؛ این حاشیه، از طرح‌های معمول عصر صفوی است. با توجه به کیفیت نخ و تعداد گره‌ها و ظرافت اردبیل، می‌توان آن را محصول دربار سلطنتی و هنر قالیبافان و طراحان زبردست دانست. درباره محل بافت قالی اردبیل نظرات بسیار متنوعی وجود دارد، برخی با توجه به محل نگهداری آن یعنی اردبیل، زادگاه این فرش را با زادگاه خاندان صفوی یکسان می‌دانند اما با توجه به عظمت و ظرافت

فرش‌ها اشاره کرده است، توانستند بسیاری از فرش‌های دوره صفوی را تشخیص دهند.

با توجه به اسناد و مدارک دربار صفوی، کارگاه بافندگی اصفهان به طور مداوم برای دربار شاه عباس صفوی، فرش‌های نفیس و ابریشمین و گاه‌ها زربفت و سیمین‌بفت تهیه می‌کرده است.

قالی اردبیل

این قالی، توسط شرکت ونیست رابینسون به توصیه ویلیام موریس (فرش‌شناس بریتانیایی) از شرکت زیگلر در تبریز به قیمت ۲۰۰۰ لیره استرلینگ برای موزه ویکتوریا و آلبرت لندن خریداری شد. وجه تسمیه نام آن، تعلق به شهر اردبیل و بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (جد بزرگ شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار سلسله صفوی) است. همانگونه که پیشتر ذکر کردیم، قالی اردبیل یکی از قالی‌های کتیبه‌دار صفوی است؛ در بالای این قالی کتیبه‌ای بافته شده است با بیتی از حافظ به این شرح:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا به جز این در حواله‌گاهی نیست
محمل بنده درگاه مقصود کاشانی سنه ۹۴۶
طبق این کتیبه، بافنده فرش فردی به نام مقصود کاشانی است و قالی اردبیل در پنجاه و دو



درهم پیچیده‌هاوند و در کنار هر کدام از آن‌ها سیمرغی نیز درحال پرواز است و این طرح در هر چهار گوشه فرش تکرار شده است. حاشیه فرش شکارگاه، یکی از منحصر به فردترین طراحی‌ها را دارد. در حاشیه‌ای به رنگ ارغوانی روشن، ردیفی از فرشتگان با لباس صفوی و چهره‌ای شبیه به کاشی‌های کوبچه عصر صفوی (کاشی‌هایی که تصویر چهره انسان را دارند) در حال تعارف ظرف میوه به یکدیگر هستند و زمینه آن با پرندگان و نگاره‌های ماریچ از گل‌ها زینت یافته است. در واقع می‌توان ادعا کرد که حاشیه فرش شکارگاه، خود فرش دیگری است. بهطور مسلم، طراحی این فرش به دست یکی از نقاشان ماهر عصر صفوی بوده است؛ که دکتر فر. مارتین معتقد است که این طرح منسوب به «سلطان محمد» نقاش مشهور دربار شاه تهماسب و شاگرد کمال‌الدین بهزاد می‌داند که تحرک و جنبش نگاره‌های او در این فرش نیز دیده می‌شود. زادگاه فرش شکارگاه را نیز، بخاطر ظرافت و زیبایی آن منسوب به کاشان می‌دانند اما در این خصوص نظر قطعی وجود ندارد. به عقیده برخی، نقطه ضعف این قالی رنگ زمینه آن است. ولی احتمال بسیاری می‌رود که رنگ متن قالی پررنگ‌تر بوده باشد و طی گذر زمان به این رنگ درآمده است.

قالی چلسی موزه ویکتوریا و آلبرت لندن

این قالی نزدیک پنجاه سال پیش توسط دلالی در شهر چلسی به موزه ویکتوریا و آلبرت فروخته شد و از آن جهت چلسی خوانده می‌شود. طرح این قالی مشابه قالی اردبیل ترنج‌دار است و از همان گروه است. چلسی با ابعادی به طول ۵۴۰ سانتی‌متر و عرض ۳۱۶ سانتی‌متر و دارا بودن ۱۱۷۰۰۰ گره در هر دیسی‌متر مربع به سادگی می‌تواند زیباترین فرش موزه ویکتوریا و آلبرت یعنی قالی اردبیل را به مبارزه بخواند. با توجه به قرابت طرح این قالی اردبیل و چلسی بسیاری آن‌ها را در یک گروه قرار می‌دهند و معتقدند که چلسی نیز قدمتی مشابه به اردبیل دارد و متعلق به بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی است. رنگ متن قالی چلسی، ارغوانی سیر است و شامل نقش یک ترنج کامل به شکل ستاره هشت پر با تزئینات گل‌های شاه‌عباسی با زمینه لاجوردی تیره است؛ از این ترنج چهار ترنج کوچک‌تر منشعب می‌شوند، زمینه فرش



هر دیسی‌متر مربع، بدون شک ظریف‌ترین و ریزنقش‌ترین قالی عصر خود است. همانگونه که از نامش پیداست، طرح آن صحنه شکار است و شکارچیان در زمینه عنابی روشن سوار بر اسب و مسلح به انواع سلاح‌ها از جمله تبر، نیزه، شمشیر و تیروکمان با تهور و بیباکی به شکار حمله می‌برند، اجتماعی از حیوانات شامل شیر، پلنگ، خرس، آهو، گورخر، شغال و خرگوش صحرایی نیز در زمینه فرش پراکنده‌اند. در مرکز فرش، ترنج سبزرنگ بسیار بزرگی به شکل یک ستاره هشت پر قرار دارد و در آن چهار جفت اژدهای طلایی به سبک چینی

این فرش بعید است که امکانات کافی برای خلق این شاهکار در اردبیل وجود داشته باشد. حدس دوم نظریه‌پردازان، شهر کاشان است که از سالیان دور به بافت فرش‌های ابریشمین نظیر اردبیل معروف بوده است و زادگاه بافته فرش نیز همین شهر است؛ با این وجود نمی‌توان نظری قطعی در این مورد داد. صاحب‌نظرانی مانند رکسفورد اسفید، انتساب فرش اردبیل به بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی را مردود می‌دانند؛ او در رساله‌ای در همین باب بیان می‌کند که اصولاً بقعه شیخ صفی‌الدین، ابعاد مناسبی برای پهن کردن این فرش نداشته است. گزارشاتی نیز حاکی از آن است که قالی اردبیل در کنجینه بقعه شیخ صفی‌الدین بوده است؛ پس از زلزله‌ای که در اردبیل رخ می‌دهد این قالی را برای تامین هزینه‌های تعمیرات بقعه می‌فروشند. اردبیل یک خواهر کوچکتر اما همسان خود دارد که سرنوشت دیگری داشت و توسط کمپانی دووین برادرز آمریکایی خریداری شد و به موزه‌های در کالیفرنیا رفت و حدود پنجاه سال پیش از حاشیه آن برای تعمیر حاشیه اردبیل استفاده کردند. هم‌اکنون اردبیل در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن قرار دارد و هرروز برای چند ساعت کوتاه، برای بازدیدکنندگان قابل بازدید است.

قالی شکارگاه موزه هنر و صنعت وین

در میان قالی‌های صفوی، به نظر بسیاری قالی شکارگاه در رتبه اول جای دارد. این قالی تنها قالی صفوی است که تاروپود و پرز آن از ابریشم است و قسمت‌هایی از نقشه با نخ سیمین تاب بافته شده است. این قالی به ابعاد ۶۸۰ سانتی‌متر طول و ۳۲۰ سانتی‌متر عرض با داشتن ۱۲۷۰۰۰ گره در



هنرمندان نقاش و قالیباف در کنار یکدیگر و ایجاد امکانات فنی، فرش ایرانی را به مرحله جدیدی رساندند و آن را تبدیل به هنری شهری و حتی بزرگتر از آن هنری جهانی کردند. آنچه که گذشت چکیده‌ای از سرگذشت چهار تخته فرش حاصل از این هنر جدید دوره صفوی بود که با وجود تغییراتی بسیار همچنان جایگاه اجتماعی خود را بین طبقات جامعه ایران حفظ کرده‌اند، در تاروپود و نقش تک تک فرش‌های ایرانی، رازی نهفته است که باید برای پیگیری آن به عمق اتفاقات تاریخی و وقایع اجتماعی سفر کرد؛ بهرآستی که فرش آینه تمام‌نمای تاریخ اجتماعی است.

منابع

ادواردز، سیل. بدون تاریخ. قالی ایران. با ترجمه مهیندخت صبا. تهران: انجمن دوستداران کتاب.
آذرباد، حسین، و فضل‌الله حشمتی رضوی. فرشنامه ایران. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۷۲.
آزادی، سیاوش. فرش ایران. تهران: موزه فرش. ۱۳۵۶.
تجدد، حسین. دایره‌المعارف فرش دست‌بافت ایران. دایره‌المعارف ایران شناسی. ۱۳۰۷.
طاهر، صباحی. چکیده‌ای از تاریخ و هنر قالی بافی مشرق زمین. خانه فرهنگ و هنر گویا. ۱۳۹۳.
ملول، غلامعلی. بهارستان. تهران: زرین و سیمین. ۱۳۸۴.
نصیری، محمد جواد. سیری در هنر قالیبافی ایران. محمد جواد نصیری. ۱۳۷۴.



عرض ۳۷۲ سانتی‌متر دارد. تعداد گره‌های این فرش ۵۰۰۰۰ گره در هر مترمربع است. طرح این فرش شامل یک ترنج بزرگ در مرکز است که بالا و پایین آن، دارای نقش کشتی و کشتیرانی و افرادی در حال شنا در دریا است که دلیل نامگذاری آن به موج دریا خطوط موج عمودی است که در زمینه بافت برای تصویرسازی حالت دریا بافته شده است. حاشیه این فرش، ترنج‌هایی لاجوردی در زمینه‌ارغوانی تیره است. این قالی قبل از تصرف بندرگمرون از دست پرتغالی‌ها به دست شاه عباس بافته شده است.

سخن پایانی

هنر قالیبافی قبل از دوره صفوی هنری روستایی بود و برای تامین صراف بافندگان مورد استفاده قرار می‌گرفت اما در دوره صفوی، تصویر جدیدی از این هنر ارائه شد. شاهان صفوی با گردآوری

با نقشی از حیوانات شامل شیر و آهو و طرح گلدانی تزئین شده است. حاشیه این فرش شامل طرح ترنج‌های لاجوردی و شیری در حال شکار آهو در زمینه‌ای ارغوانی است. برخی از فرش‌شناسان به خاطر ترکیب رنگی و طراحی تلفیقی زیبای آن، او را برتر از چلسی می‌دانند.

قالی موج دریا موزه هنر و صنعت وین

متفاوت‌ترین قالی به جامانده از عصر صفوی، قالی موج دریا است. این قالی و هشت تخته دیگر مشابه‌اش که به قالی‌های پرتغالی معروفاند، موج دریا به سفارش نیروی دریایی پرتغال در سال ۱۰۷۹ ه.ق در کرمان و توسط بافندگان کرمانی بافته شده است. تاروپود و پرز این قالی از پشم است و علاوه بر طراحی غیرمعمول آن، ابعادی نامتعارف به طول ۶۷۷ سانتی‌متر در



سیمای خسرو پرویز

در آینه شاهنامه فردوسی و خسرو و شیرین نظامی

امیر افتخاری

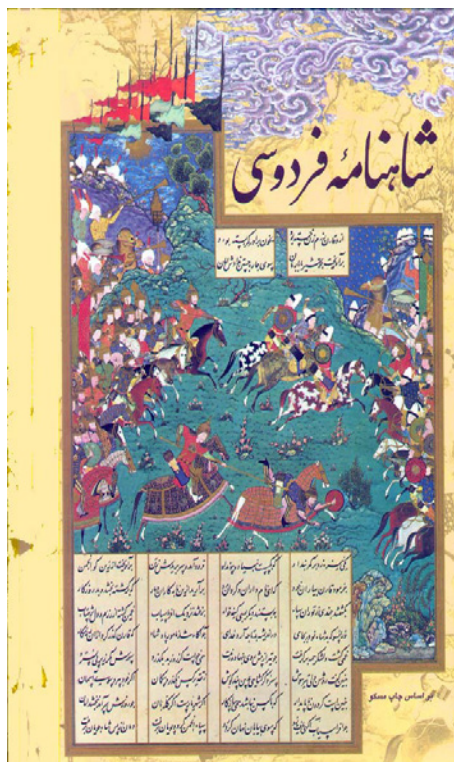
دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

ترتیب زندگی این شهسوار برجسته خاتمه می‌یابد. گردیده، خواهر خردمند و جنگاور بهرام نیز از شخصیت‌های اناث ممتاز و متفاوت در شاهنامه است. او پیوسته در تلاش برای خدمت به شاه و میهن خود است و با وجود مخالفت با کارهای برادرش در شورش علیه پادشاه ساسانی و غصب سلطنت، همواره در کنار اوست و لحظه‌ای او را تنها نمی‌گذارد؛ همیشه ناصح برادر است و او را یاری می‌کند. با وجود حضور رگه‌های تاریخی چندی در داستان گردیده، این بخش را نیز نمی‌توان سراسر تاریخی انگاشت؛ بسیاری از عناصر خیال وارد گود شده‌اند تا شاعر حماسه‌سرا را اولاً در آفرینش اثری ادبی و هنری یاری کنند، ثانیاً مشابه سایر بخش‌های شاهنامه، در اینجا هم کارکردهای تعلیمی و وظایف خاص آموزشی سروده در تربیت مخاطبان اثر، مد نظر بوده‌است (مانند توصیه گردیده، برادر را به اطاعت از پادشاه و سر نیبچیدن از فرمان او؛ علی‌رغم ظلمی که هرمزد در حق او کرده‌است). سایر بخش‌های داستان خسرو در شاهنامه نیز همین گونه هستند و کارکردهایی تعلیمی دارند (مانند دفاع خرداد برزین از اصول اعتقادی دین زرتشتی در حضور قیصر روم...) و سخن در این باب فراوان است، اما مجال اندک است و ناچار به همین مقدار بسنده می‌کنیم. البته درباره خسرو و شیرین باید گفت که ما با چیزی سراسر تخیل روبه‌رو نیستیم. بی‌شک خسرو و شیرین را نظامی نیافریده‌است؛ بلکه چنان که خود او می‌گوید و ما هم می‌دانیم، هسته این داستان به اجمال در منابع قدیمی تاریخی مانند تاریخ بلعمی، غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و مجمل التواریخ و القصص و شاهنامه ذکر شده‌است. او می‌گوید:

حکیمی کان حکایت شرح کرده‌است
حدیث عشق ایشان طرح کرده‌است...
نگفتم هر چه دانا گفت از آغاز
که فرخ نیست گفتن گفته را باز

مراد نظامی از «حکیم» و «دانا» در این ابیات، فردوسی است. علاوه بر این، ظاهراً روایت

شاهنامه که بتواند با پهلوانان بزرگ دوران داستانی برابری کند، بهرام چوبین است». در واقع فردوسی از بدو ورود بهرام به صحنه، او را به انحنای مختلف به رستم پیوند می‌زند. او درباره بهرام، مشابه هنرآفرینی در مورد رستم عمل می‌کند و از همان فنون و شیوه‌ها بهره می‌برد؛ و بدین‌سان رستم را بازآفرینی می‌کند. بهرام در سرزمین ترکان در حق خاقان خدمات ارزنده‌ای انجام می‌دهد و خاقان هم به پاداش این خوش‌خدمتی‌ها و هنرنمایی‌های پهلوانانه، دخترش را به همسری او درمی‌آورد. سپس بهرام با سپاهی که خاقان در اختیار او گذاشته، دوباره عازم نبرد با خسرو می‌شود؛ اما در راه به‌طرز ناجوانمردانه‌ای از پای درمی‌آید. گویند خرداد برزین، دبیر خسرو، پیرمردی زبون از میان ترکان را برای کشتن بهرام اجیر می‌کند. او به بهانه گزاردن خبری از سوی دختر خاقان، موفق می‌شود که به بهرام نزدیک شود و او را با دشنه از پا درآورد. بدین



مطالب ذکر شده در شماره پیشین نشان می‌دهد که فردوسی در به نظم کشیدن تاریخ ایران باستان، هر کجا که اقتضاء می‌کرده، وقایع تاریخی را دستمایه سرودن حماسه‌های شورانگیز قرار داده‌است. در واقع همین حماسه‌پردازی‌ها و صحنه‌آرایی‌هاست که سروده فردوسی را طی اعصار و عهود، ماندگار کرده‌است. هنر فردوسی اقتضاء می‌کرده که او به روایت خشک و بی‌روح وقایع تاریخی اکتفا نکند و از هر فرصتی برای هنرنمایی بهره ببرد. فردوسی شاعری حماسه‌سرا است و علاقه‌ای به توصیف وقایع تاریخی محض ندارد. با این حال با متن تاریخی و آماده‌ای روبه‌رو است و ناچار است از آن تبعیت کند. پس به‌ناچار از متن تاریخی پیروی می‌کند، اما در عین حال وقایع را به شیوه خاص خود تفسیر می‌کند؛ به برخی از تحولات شاخ و برگ می‌دهد و از اهمیت برخی دیگر می‌کاهد. در پایان هم بهرام، علی‌رغم اینکه شکست می‌خورد و ناگزیر از فرار به سرزمینی بیگانه می‌شود، همچنان صفات و سیمای پهلوانی خود را حفظ می‌کند. او نه به‌علت غلبه دشمن، که به‌سبب تقدیر آسمانی قدرت خود را از دست داده و به همین جهت حتی در پایان کارش نیز در سرزمین بیگانه با کشتن اژدهایی هولناک هنرنمایی می‌کند و شاعر ابتدا چهره‌ای شکست خورده از او به نمایش نمی‌گذارد. طبیعتاً نبرد با اژدها (و البته موارد فراوان دیگر از این دست، که ذکر تمامی آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد) نمی‌تواند ریشه در واقعیت داشته باشد و صرفاً محصول به جولان در آوردن عنصر خیال و احساس توسط شاعر با هدف آفرینش هنری است. با دقت در سیمای بهرام در روایت فردوسی، درمی‌یابیم که او به‌نوعی شخصیت رستم را در وجود بهرام بازسازی کرده‌است. اسلامی ندوشن می‌گوید: «تنها پهلوان دوران تاریخی

مشروح‌تری از این داستان، احتمالاً به کیفیت افسانه‌های قدیمی، در ایالت اران و شاید نواحی نزدیک به آن رواج داشته‌است. نظامی به این منبع ناشناخته و گمنام اشاره می‌کند و می‌گوید:

حدیث خسرو و شیرین نهان نیست و زو شیرین‌تر الحق داستان نیست اگرچه داستانی دل‌پسند است عروسش در وقایت شهر بند است بیاضش در گزارش هست معروف که در بَرَدَع سوادش بود موقوف کهنسلان این کشور که هستند مرا بر شَقَّة این شغل بستند

شاعر دیگری که نظامی در خسرو و شیرین از او تقلید و اقتباس کرده، فخرالدین اسعد گرگانی است که نظامی نه تنها [وزن] سروده، بلکه برخی از حوادث داستان را [هم] از ویس و رامین او اخذ کرده‌است. اما علی‌رغم این اقتباسات، چنان شاهکار نابی آفریده که هیچکس نه پیش از او و نه در طول قرن‌های طولانی پس از او، چنان شاهکار جمیل، فصیح و خیال‌انگیزی نپرداخته بوده و نپرداخته‌است. از بین نظیره‌گویان بر خسرو و شیرین نیز تنها امیر خسرو دهلوی (او هم البته تا حدودی) به موفقیت‌هایی در این راه دست یافته‌است و دیگران توفیقی حاصل نکرده‌اند. امیر خسرو، هاتفی و دیگران، خود به شاگردی در مکتب و محضر نظامی اعتراف می‌کنند. نمونه‌اش این سروده هاتفی است:

هوای این مرا می‌بود پیوست
که در بحر نظامی افکنم شست
نمی‌دیدم ز خویش آن زور بازو
که آرم پیش سنگ او ترازو
چگونه قطره با دریا زند بر
گدایی چون نشیند با سکندر
به نزد آفتاب عالم‌افروز
چه باشد قدر شمع خویشتن سوز
به پیش نغمه بلبل در این باغ
بود ناخوش فغان و نعره زاغ
چه گوید با سواد هند زاغی
چه باشد پیش نور مه چراغی

در حقیقت این هنر نظامی است که چهارچوب و شالوده داستان را از تاریخ می‌گیرد و سپس از افسانه‌های رایج، ترشحات ذهن خود و چیزهای دیگر که یا در مخیله‌اش می‌گذرد یا در اطرافش جریان دارد (گفته‌ها، شنیده‌ها، دیده‌ها...) به آن می‌افزاید و به این ترتیب منظومه‌ای دل‌ربا و زیبنده می‌آفریند. پس خسرو و شیرین در بستر تاریخ جا

دارد و در فضایی خیالی و به‌صورت ابتدا به ساکن شکل نمی‌گیرد. داستان چنانچه ریشه در تاریخ داشته باشد، برای خواننده ملموس‌تر و جذاب‌تر است؛ به‌خصوص اگر آگاهی تاریخی خواننده از حد کلیاتی مبهم و مخدوش فراتر نباشد، و او نتواند افسانه‌پردازی را از واقعیت تاریخی تشخیص دهد. در روزگار نظامی، با گذشت چند صد سال از حکومت ساسانیان، آگاهی عموم از آن دوران مخدوش بوده و آن‌ها جز شخصیت‌های برجسته‌ای مانند بهرام گور، انوشیروان و خسرو پرویز کس دیگری را

در مجموع، شاهنامه هم به‌لحاظ زمانی به وقایع مورد بحث نزدیک‌تر است و هم به لحاظ مضمون و محتوا (که متأثر از سبک و اسلوب و همچنین هدف خاص فردوسی در سرودن آن است) بیش از خسرو و شیرین به واقعیات تاریخی وفادار مانده‌است؛ و به بیان دیگر، بیشتر تاریخی‌تر است. هرچند ناگفته پیداست که نمی‌توان منکر وجود عناصر داستانی، تخیلی و ذهنی خلاقانه و بدیع (که البته مقتضای چنین آثاری است) در آن شد.

نمی‌شناختند و درباره همین شخصیت‌ها هم اطلاعاتشان اندک و وهم‌آمیز بوده‌است. اطلاعات تاریخی نظامی هم (با اینکه از طبقه دهگانان ایران باستان بوده) شاید تقریباً در همین حدود بوده‌باشد. علاوه بر این، قصد او هم بیان تاریخ نبوده و می‌خواسته اثری هنری بیافریند. پس گزارش‌های باقی‌مانده تاریخی را به عاریت گرفته و چیزهای بسیار از افسانه‌ها و منقولات عوام و تخیلات هنرمندان خود بر آن‌ها افزوده تا اینکه منظومه را شکل داده‌است. جالب است که جغرافیای داستانی نظامی هم تا اندازه زیادی با واقعیت منطبق است؛ هرچند اندازه‌گیری مسافت‌ها دقیق نیست. درباره شخصیت‌ها هم اصل و بنیان تاریخی کاملاً مشاهده می‌شود؛ نه خسرو، کیصر روم است و نه شیرین، اهل چین و ماچین. ازدواج خسرو با مریم نیز به احتمال مورخان، موهوم نیست؛ ولو آنکه شکر اصفهانی زاده خیال شاعر، و قصه آن قرینه‌سازی‌ای در برابر صحنه مشابه در ویس و رامین بوده‌باشد. همچنین شکوه دربار خسرو و تخت طاقدیس مأخوذ از گزارشگران تاریخ است. توطئه شیرویه برای دستگیری و قتل خسرو هم همگی تاریخی هستند. نظامی این مواد تاریخی را از اصحاب تاریخ گرفته و آن‌ها را با هسته داستان خود، یعنی مهرورزی پادشاهی کامگار و ظفرمند با شاه‌دختی زیبارو، با بهره‌گیری از تخیل دور‌پرواز و قدرت ترکیب‌واژگانی سیال جهت خلق تصاویری بدیع و نقاشانه، با استادی تمام ترکیب کرده‌است. نظامی در سخنوری، حکمت و شعردانی، کم‌نظیر

است و در داستان‌سرایی، هنرمند نابغه و بزرگی است که هنر و آثارش طی قرن‌های متوالی به خمسه‌های نظیره‌گویان در سرزمین‌های گسترده مشرق‌زمین راه یافته‌است، اما در عین حال هیچکس در این وادی به گرد پای او نمی‌رسد.

میزان تاریخی بودن این دو اثر

در مجموع، شاهنامه هم به‌لحاظ زمانی به وقایع مورد بحث نزدیک‌تر است، و هم به لحاظ مضمون و محتوا (که متأثر از سبک و اسلوب و همچنین هدف خاص فردوسی در سرودن آن است) بیش از خسرو و شیرین به واقعیات تاریخی وفادار مانده‌است؛ و به بیان دیگر، بیشتر تاریخی‌تر است. هرچند ناگفته پیداست که نمی‌توان منکر وجود عناصر داستانی، تخیلی و ذهنی خلاقانه و بدیع (که البته مقتضای چنین آثاری است) در آن شد، و شاعر هنرمند هر جا مجال یافته، توسن خیال را برای آفریدن مضامینی بدیع و پردازش صحنه‌ها و جلوه‌هایی تحسین‌برانگیز و خارق‌العاده در دشت احساس و ذوق و شوق خود به حرکت درآورده‌است.

منابع فارسی

۱. ابوالقاسم، فردوسی طوسی. شاهنامه (بر اساس نسخه‌ی که جلدی چاپ مسکو، زیر نظر و تصحیح ی. ا. برتلس)، تهران: ققنوس، ۱۳۷۸ (جلد نهم، زیر نظر ع. نوشین)
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی. «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه». تهران: انجمن آثار ملی، (۱۳۴۸).
۳. زرین‌کوب، عبدالحسین. «پیر گنج در جستجوی ناکجاآباد». تهران: سخن، (۱۳۷۲).
۴. ----- «تاریخ مردم ایران». تهران: امیر کبیر، (۱۳۹۶).
۵. عبدالله هاتفی. «شیرین و خسرو». به اهتمام سعدالله اسدالله‌یف، مسکو: اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، (۱۹۷۷).
۶. کریستن سن، آرتور. «داستان بهرام چوبین». ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، تهران: طهوری، (۱۳۸۳).
۷. محبوب، محمدجعفر. «آفرین فردوسی». تهران: مروارید، (۱۳۷۱).
۸. نظامی گنج‌های، «خسرو و شیرین». تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، تهران: امیر کبیر، (۱۳۹۲).

منابع لاتین

1. Eilers, Wilhelm. Semiramis: Entstehung und Nachhall einer altorientalischen Sage, Wien (Vienna), 1971



حیات باستانی ایران

آتش، عنصر سازنده یا سوزنده

مهسا فرهادی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

انسان آسایش طلب از دوران‌های آغازین، حیات و شرایط زندگی خود را وابسته به عناصری دید که هر یک از آنان بخشی از طبیعت را تشکیل می‌دادند، عناصری که نه تنها حیات بلکه مرگ او را نیز در دست داشتند. آتش، آب، باد و خاک چهار عنصر اصلی بودند که هم می‌توانستند حیات ببخشند و هم نابود. این قدرت حیات و تخریب چنان در نظر انسان نخستین شگفت‌انگیز بود که حس تقدس را در وجود او برانگیخت، سپس هر یک از این عناصر در قالب خدایان و ایزدان وارد باورهای دینی اقوام مختلف شدند و مورد پرستش و ستایش قرار گرفتند.

آذر ایزد آتش

آیین مزدیسنا یکی از ادیانی است که عناصر طبیعی در آن به عنوان یک ایزد مورد بزش «ستودن» قرار می‌گرفتند و در این بین عنصر آتش بیش از سه عنصر دیگر مورد توجه قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که ایزد نرینه آتش یعنی آذر، در اساطیر فرزند اهورا مزدا خدای بزرگ آیین مزدیسنا خوانده می‌شود، درست همانگونه که اگنی همتای هندی او، فرزند دیائوس خدای بزرگ هندی خوانده می‌شود. این فرزند خطاب شدن از جایگاه والای آذر در آیین مزدیسنا خبر می‌دهد و نگهداری و حفاظت از آتش از اصول مذهبی مزدیسنا است، همچنین در بندوهشن آمده است که اهورا مزدا آتش را با روشنایی بیکران آفرید سپس باد را از آتش و آب را از باد و در آخر خاک را از آب آفرید و بدین ترتیب آفرینش جهان را به آفرینش آتش وابسته نموده است.

آذر که از یاران امشاسپند ارته وهیشته است در اوستای متاخر خود تبدیل به یک امشاسپند می‌شود، او نماد نظم راستین و نشانه مرئی حضور اهورا مزدا است. پیروان آیین مزدیسنا او را رابطی بین خود و اهورا مزدا می‌دانستند و درحالی که شاخه‌ای برسم در دست داشتند برای ایزد آذر قربانی کرده و گوشت

باورهای انسان در پاسخ به نیازهای او شکل می‌گیرند. نیاز به حیات و آسایش، نیاز به شناخت دنیای ناشناخته‌ها، ناشناخته‌هایی که حس هراس و درماندگی را در او ایجاد می‌کنند و توجیه مسائلی که از محدوده درک و فهم او فراتر است. باورهایی که اگرچه با گذر زمان و پیشرفت علم کنار گذاشته شدند، اما از بین نرفته‌اند و هنوز با وجود کم‌رنگ شدن، در زندگی انسان‌ها حضور دارند بدون آن‌که حتی افراد متوجه باشند.

را به آتش تقدیم می‌کردند و آواز سر می‌دادند که: «ای آتش، فرزند اهوره مزدا، تو شایسته آن هستی که برایت قربانی و به درگاهت نیایش کنند، باشد



که قربانی و ستایش مردم را در خانه آنها بپذیری.» از آذر در کتاب اوستا با اسامی آتر یا آترش یاد شده است. در متن‌های پهلوی به صورت آتور، آتر و آتش آمده است. متن‌های فارسی نیز او را آذر، آدر، آور و آتش خوانده‌اند، که ریشه تمامی این اسامی واژه آدری است که در زبان سانسکریت به معنای شعله آتش و به عنوان صفت اگنی، خدای آتش به کار رفته است. نام آذر در تقویم اوستایی نو یا زرتشتی نیز حضور یافته است و نهمین روز در هر ماه و نهمین ماه در هر سال، آذر نامیده شده است. در ایران باستان، مردم هر ساله هنگامی که نهمین روز نهمین ماه فرا می‌رسید، جشنی برپا می‌کردند و آن را آذرگان یا آذر جشن می‌خواندند. او ایزدی پاک، خردمند و نیرومند، جنگجویی خوب و دلیر است که برای خوبی به جنگ با بدی‌ها و دیوان می‌پردازد، ایزدی که هنگام عبور پرهیزگاران از پل چنود آنجاست و تاریکی را نابود می‌کند و راه را بر آنان روشن می‌سازد. در آیین مزدیسنا آذر دوستدار خانه و خانواده و بخشنده خوراک و فرزند است که حتی امروزه نیز در بین ایرانیان رنگ و بویی از این باور حضور دارد، در واقع هنگامی که ایرانیان در میان سخنان خود، خطاب به فردی که صاحب فرزند نمی‌شود از اصطلاح اجاق او کور است استفاده می‌کنند بدون آگاهی، از باورهای پیشینیان خود که آذر، خدای آتش را بخشنده فرزند می‌دانستند سخن به میان آورده‌اند. بر اساس آیین مزدیسنا در جهان هستی سه نوع آتش وجود دارد: آتش‌های مینویی، آتش‌های آیینی، آتش‌های اساطیری. بر اساس این باور اساطیری آذر در آسمان، فضا و حتی در آتش‌های کوچک خانگی حضور دارد.

آتش‌های مینویی

آتش‌های مینویی خود به پنج گونه تقسیم می‌شوند و بر اساس این باور آذر در همه جا حضور دارد، این پنج آتش مینویی عبارتند از: آتش برزیسوه: این آتش در برابر اهورامزدا



می سوزد.

آتش وهوفرپانه: آتش وهوفرپانه در بدن مردمان و جانوران قرار دارد.

آتش اوروازیشته: که در گیاهان نهفته است.

آتش وازیشته: این آتش در ابرها جای گرفته است.

آتش سپنیشته: در آخر آتش سپنیشته در کانون خانواده‌ها قرار می‌گیرد.

آتش‌های آیینی

آتش بهرام یا وهرام: آتش وهرام که شاه پیروزمند آتش‌ها است، در برابر تاریکی و دروغ می‌جنگد، به افراد نیرو می‌بخشد و نمادی از راستکاری است. برای ساخت آتش وهرام شانزده آتش مختلف گرد آورده و سپس ۱۱۲۸ بار آن را در طول یک سال تطهیر می‌کنند.

آتش آدران: اهمیت این آتش از آتش وهرام کمتر است زیرا ساخت آن آسانتر است و با چهار آتش ساخته می‌شود.

آتش دادگاه: این آتش نیز همچون آتش آدران اهمیت کمتری نسبت به آتش وهرام دارد و افرادی که روحانی نیستند نیز می‌توانند از آن مراقبت کنند.

آتش‌های اساطیری:

آتش آذر فرنیغ: آتشکده آذر فرنیغ را جمشید در استان فارس مخصوص موبدان، بنا نهاده است. آتش آذر گشنسب: آتش آذرگشنسب، آتش ارتشتاران که سوار بر پال اسب خسرو، تاریکی‌ها را نابود نمود. بنای این آتش که در آذربایجان قرار دارد، به کیخسرو نسبت داده می‌شود.

آتش آذر برزین‌مهر: آتش آذر برزین‌مهر از جهان تا دوران گشتاسب حفاظت می‌کرد و ساخت آتشکده آذر برزین‌مهر که ویژه کشاورزان است و در

خراسان قرار دارد؛ به گشتاسب نسبت داده می‌شود.

روایات موجود

از آذر روایاتی به جای مانده است که یکی از آنها دلیلی است که برای آواز سر دادن خروس آورده شده است. بر اساس این روایت، هنگامی که سه قسمت از شب می‌گذرد هراس از خاموش شدن آتش مقدس آذر را به درخواست کمک کردن از سرش و می‌دارد و سرش در جواب این درخواست خروس را بیدار می‌کند و از او می‌خواهد که بانگ برآورد و انسان را از خواب بیدار کند تا که به یاری آتش بشتابد، پس خروس آواز سر می‌دهد که: «ای انسان، برخیز و نماز عشا به جای آور، به دیوها نفرین فرست و گرنه دیو دراز دست یوشاسب به شما غالب آید.» در حکایت دیگری که آذر روایت شده است نیکی در برابر بدی قرار می‌گیرد، هنگامی که فرهی ایزدی برای اولین بار از جمشید گریخت، سپندمینو برای به چنگ آوردن فره، ایزد آذر را و انگره‌مینو اژی دهاک را برگزیدند. زمانی که آذر به فرهی ایزدی نزدیک شد و قصد تصاحب آن را داشت، اژی دهاک فریاد برآورد: «ای آذر مزدا اهوره، واپس رو که اگر تو این فره ناگرفتنی را به دست آوری، هر آینه من تو را به یک باره نابود کنم. بدانسان که زمین پس، نتوانی زمین اهوره آفریده را روشنایی بخشی.» در این هنگام آذر دچار تردید می‌شود و اژی دهاک به سوی فره به حرکت در می‌آید اما این‌بار آذر دهان به سخن می‌گشاید: «ای اژی دهاک سه پوزه! واپس رو که اگر تو این فرهی ناگرفتنی را به دست آوری، هر آینه من تو را از پی بسوزانم و بر پوزه‌های تو آتش برافروزم، بدانسان نتوانی تباه کردن جهان اشه را بر زمین اهوره آفریده گام نهی.»

اژی دهاک ترسان خود را عقب می‌کشد و در این هنگام فرهی ایزدی می‌گریزد و ایزد میترا آن را دریافت می‌کند و جنگجوی دلیر بر نیروی بد پیروز می‌شود.

نتیجه‌گیری

آنچه از مطالب و داستان‌های به جا مانده از قدما برداشت می‌شود این است که باورهای انسان در پاسخ به نیازهای او شکل می‌گیرند. نیاز به حیات و آسایش، نیاز به شناخت دنیای ناشناخته‌ها، ناشناخته‌هایی که حس هراس و درماندگی را در او ایجاد می‌کنند و توجیه مسائلی که از محدوده درک و فهم او فراتر است. باورهایی که اگرچه با گذر زمان و پیشرفت علم کنار گذاشته شدند، اما از بین نرفته‌اند و هنوز با وجود کم‌رنگ شدن، در زندگی انسان‌ها حضور دارند بدون آنکه حتی افراد متوجه باشند.

منابع

- آموزگار، ژاله. تاریخ اساطیری ایران. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۰.
- بهار، مهرداد. ادیان آسیایی. تهران: انتشارات چشمه، ۱۳۸۶.
- رضی، هاشم. پژوهشی درباره‌ی دین‌های ایران باستان به موجب متون باستانی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
- رضی، هاشم. ادیان بزرگ جهان. تهران: انتشارات آسیا، ۱۳۵۵.
- کرتیس، وستا. اسطوره‌های ایرانی. تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۷۳.
- قاسملو، فرید. تقویم و تقویم نگاری. تهران: نشر کتاب مرجع، ۱۳۸۸.
- گلپایگانی، عصمت عرب. اساطیر ایران باستان. تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۹۵.
- معصومی، غلامرضا. مقدمه‌ای بر اساطیر و آیین‌های باستانی جهان. تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۶.
- مولتون، جیمز هوب. گنجینه مغان. تهران: نشر مهتاب، ۱۳۸۷.
- هینلز، جان راسل. شناخت اساطیر ایران. تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۳.
- یا حقی، محمدجعفر. فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: انتشارات فرهنگ اساطیر، ۱۳۸۶.



تجارت در دوره ساسانی

و نقش واسطه‌ای ایران با تکیه بر راه‌های تجاری

حمید علم‌چی میدی

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

مبادلات تجاری با به وجود آمدن دولت‌ها شکل منظمی به خود گرفتند، هخامنشیان بر بخش وسیعی از آسیا و قسمتهایی از اروپا و آفریقا حکومت می‌کردند، تجارت داخلی در این دوران بدون حقوق گمرکی انجام می‌گرفت. پس از آن‌ها اشکانیان، هم در مرزهای خارجی و هم داخلی به تجارت می‌پرداختند و برخلاف هخامنشیان، حقوق گمرکی دریافت می‌کردند، در دوران مهرداد دوم اشکانی (۱۲۴-۱۷۶ ق.م) قرداد بازرگانی بین خاقان چین و اشکانیان منعقد شد و از این زمان به بعد تجارت در مسیر جاده ابریشم به رسمیت شناخته شد. این میراث کهن تجاری به شکل تمام و کمال به ساسانیان نوظهور به ارث رسید. اگر ما در دوره ساسانی شاهد رونق تجارت زمینی و دریایی هستیم به دلیل میراث غنی است که از هخامنشیان و اشکانیان به آن‌ها به ارث رسیده است.

دولت ساسانی همچون اشکانیان از ارتباط مستقیم بین شرق و غرب جلوگیری می‌کرد، این اتفاق امپراتوری روم شرقی را که مشتری پروپاقرص ادویه هندی و پارچه‌های ابریشمی چینی بودند، به فکرانداخت تا ایران را دور بزند؛ به همین منظور، دو مسیر انتخاب شد یکی از طرف شمال و دیگری از طرف جنوب ایران بود، به این ترتیب اقوام ممالک مجاور ایران از قبیل اعراب و طوایف ساکن آسیای مرکزی به کمک گرفته شدند. ساسانیان با ایجاد بنادر متعدد در سواحل خلیج فارس میدان‌دار تجارت دریایی در این ناحیه شدند و ارتباطات با هند، سیلان و چین از این دریا امکان پذیر شد، در مسیر جاده ابریشم، ابتدا کوشانیان بعد از آن‌ها هیاطله و سپس ترکان، سغدیان و خوارزمیان به عنوان واسطه برای انتقال

کالاها بین شرق و غرب ایفای نقش نمودند؛ شاپور دوم، سیاستی که اجدادش اردشیر بابکان و شاپور اول برای تسلط کامل بر خلیج فارس انجام داده بودند، ادامه داد و با تصرف عمان، یمامه، بحرین و سایر قسمت‌های شمالی و مرکزی شبه جزیره عربستان و همچنین تسلط بر سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس، تجارت دریایی را در اختیار گرفت و آرزوی دیرینه اجدادش را برآورده نمود. فتح یمن به دست «بهرز» سردار «خسرو انوشیروان» امید و آرزوهای رومیان را برای تجارت بدون واسطه با شرق را بر باد داد، و انحصار تجارت بین شرق و غرب را به ساسانیان رسید، انوشیروان از بازرگانان و تجار بسیار حمایت می‌کرد، بدین وسیله

ساسانیان با ایجاد بنادر متعدد در سواحل خلیج

فارس میدان‌دار تجارت دریایی در این ناحیه شدند و ارتباطات با هند، سیلان و چین از این دریا امکان پذیر شد. شاپور دوم، سیاستی که اجدادش اردشیر بابکان و شاپور اول برای تسلط کامل بر خلیج فارس انجام داده بودند، ادامه داد و با تصرف عمان، یمامه، بحرین و سایر قسمت‌های شمالی و مرکزی شبه جزیره عربستان و همچنین تسلط بر سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس، تجارت دریایی را در اختیار گرفت و آرزوی دیرینه اجدادش را برآورده نمود.

دادوستد ایران، به اوج شکوفایی خود رسیده بود. جاده ابریشم، مجموعه راه‌های زمینی و دریایی بود که اقوام مختلف را بهم پیوند می‌داد، با وجودی که زمان پیدایش این جاده برای ما هنوز مشخص نشده است، لیکن آثاری از دوران پیش از میلاد به دست ما رسیده است. این جاده از بزرگترین جاده‌ها در دوران باستان است. این جاده، از دو شهر «لویانگ» و «سیان» که از پایتخت‌های چین و در کناره رودخانه زرد بودند، شروع می‌شود و از طرف غرب به «لانچو» رسیده و در «تون هوانگ» به دو شاخه تقسیم می‌شود؛ یکی از طرف شمال، تون هوانگ را از طریق هامی، تورفان و آق سو (موسوم به دریا شن) به تاکلاماکان می‌رسید و سپس دور می‌زد و از سمت جنوب، به

کاشغر می‌رسید. شاخه جنوبی، از پایین تاکلاماکان و از طریق میران، ختن و یارکند به کاشغر می‌رفت و این دو شاخه در آن جا بهم می‌رسیدند و از کاشغر به طرف سمرقند، بخارا و مرو می‌رسیدند. شاخه دیگری از شاخه جنوبی در یارکند منشعب می‌شد، به بلخ و سپس مرو می‌رسید. این جاده از مرو به سمت غرب از بیشاپور، سمنان و دامغان به شهری می‌رسید، سپس به سمت ساوه همدان، کنگاور، کرمانشاه و تیسفون می‌رسید و از تیسفون به دو شاخه تقسیم می‌شد؛ شاخه‌ای از «دوراوریوس» به «پالمیرا» و سپس به بندرانطاکیه در کنار دریای مدیترانه قطع می‌شد؛ و شاخه‌ای دیگر «هترا» را به «نصیبین» و به (درپیمان سال ۲۹۸ م. بین دیوکلسین و نرسی تنها مکان ارتباط بین ساسانیان و بیزانسیان تعیین شد). حران می‌رسید و از طرق آن به دریای مدیترانه می‌رسید. بیشتر سغدیان به امر تجارت و بازرگانی مشغول بودند، گروهی در سغد بودند که کارشان پاسداری از بازرگانان بزرگ بود و به آنان چاکر می‌گفتند؛ این خدمتگزاران هنگام غیبت بازرگانان به کارهای آن‌ها رسیدگی می‌کردند. بیزانس از هرگونه کوششی برای درآوردن انحصار تجارت از دست ساسانیان دریغ نمی‌کرد، حتی سفیرانی به خانات ترک فرستاد و مبادرت به مبادله کالا نمود و راه بازرگانی تازه‌ای را گشود که از قفقاز می‌گذشت. از سده چهارم میلادی به بعد، بازرگانان ایرانی از سواحل بین‌النهرین به راه افتاده و از اقیانوس گذشته و از چین به بنادر هندوستان وسیلان می‌رسیدند. علاوه بر جاده ابریشم که از قسمت‌های شمالی ایران عبور می‌کرد، راه دیگری نیز وجود داشت که موازی با آن در قسمت‌های جنوبی بین النهرین بود، و شوش، فارس، کرمان، مکران و بمپور را به شمال غرب هند متصل می‌کرد. در سال ۴۱۰ م. به فرمان قیصر روم «هونوریوس» و «تئودوسیوس» صغیر شهرهایی که مبادله تجاری در آنجا با ایران آزاد بود، شامل نواحی شرق در جانب دجله شهر نصیبین، در غرب در سمت فرات شهر کالینیک، در شمال ناحیه ارمنستان شهر ارتکزاتا بودند.

به مکه نتیجه بخش بود، مکه که بزرگترین مرکز بازرگانی عربستان غربی و بر سر شاهراه تجاری غرب و شرق قرار داشت، در این دوران، محل رقابت شدید تجاری بین ایران و بیزانس بود. راه‌های زمینی، متعددی بودند که دریای مدیترانه را به بین‌النهرین و نواحی شرقی ایران و حدود کابل، باختر، مرو و سغد متصل می‌کردند. در آن ادوار، با آنکه حمل‌ونقل کالا گران تمام می‌شد و غالباً با خطر راهزنان و از بین رفتن کالاها مواجه می‌گردید، باز سودی که حاصل می‌شد، از ده بر یک هم بیشتر بود. این سود، بسیاری از مخاطرات و سختی‌ها را جبران می‌کرد. هرگز تجارت مانند این دوره تحت نظارت جدی، قرار نگرفته بود و این امر دولت را مجبور کرد، تا ایستگاه‌ها و کاروانسراها و آب‌انبارها بسازد.

نتیجه گیری

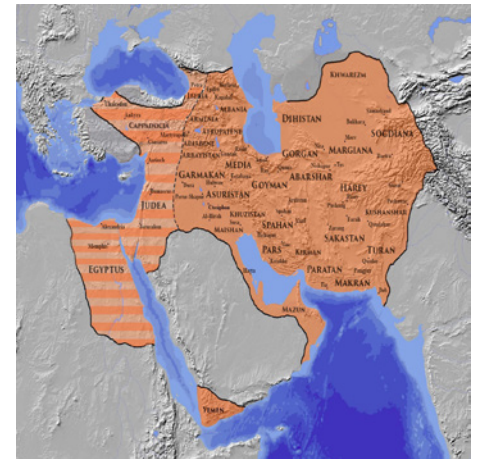
بر این اساس که جنگ‌ها و منازعات به نتیجه قطعی نرسیده‌اند، حکومت‌های ساسانی و بیزانس تلاش نموده‌اند، تا به حربه تجارت و پیروزی در آن بتوانند رقیب دیرینه را از میدان بدر کنند؛ در این میان ایران با قرار گرفتن در شاهراه ارتباطی شرق و غرب توانست، راه‌های بازرگانی را تحت کنترل دقیق خود درآورد. تلاش‌های بیزانس برای گشودن راهی که می‌توانست، ایران را دور بزند به نتیجه نرسید. ارتباط با سغدیان از طرف شمال و نیز تعامل با حبشیان مسیحی از راه دریا تا حدود زیادی به شکست انجامید؛ در نهایت ساسانیان توانستند، نقش واسطه‌ای خود را بر بیزانسیان تحمیل کنند.

منابع:

- ۱- تاریخ ایران کمبریج، مترجم حسن انوشه، ج ۳ بخش دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ ششم، ۱۳۹۳.
- ۲- گریشمن، رومن، ترجمه محمدمعین، ایران از آغاز تا اسلام، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۸.
- ۳- کریستن سن، آرتور، ترجمه رشید یاسمی، ایران در زمان ساسانیان، موسسه انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۹.
- ۴- نادری قره بابا، حسین و موسوی میرصمد ودلیبر اسمعیل، تجارت ایران در دوره ساسانی، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۵- دریایی، تورج، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تاریخ و فرهنگ ساسانی، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۰.

بنای دژ سیراف را به شاپور دوم نسبت داده‌اند. معتقدند این دژ جزو استحکاماتی بوده‌است، که شاپور دوم به منظور تقویت استحکامات تدافعی ساحل ایران در قبال تعرضات اعراب بنا کرده‌بوده‌است. با این حال این تجارت پررونق دریای سرخ تنها دلبستگی تجار سیرافی نبود، تجارت با شرق دور و شرق آفریقا نیز دارای اهمیت فراوانی بود. سیراف تبدیل به یک بندر بین‌المللی شده‌بود و بیشترین کالاهای تجاری را به چین و هند صادر می‌کرد و همچنین از آن مبادی، کالاهایی به سیراف وارد می‌شدند. از بنادر مهم دیگر در خلیج فارس می‌توان شهر «ریشر» را نام برد، که با بوشهر کنونی آن را برابر می‌دانند و نیز بندر «ابله» در روزگار ساسانیان یکی از مهم‌ترین بنادر تجاری ساسانیان بود، که در حوزه آبریز دجله به خلیج فارس ساخته شده‌بود و دارای کارگاه‌های کشتی‌سازی بود. بندر بوشهر، با راهی به کازرون و شیراز می‌پیوست و کالاها از این مسیر به نواحی دیگر فرستاده می‌شد، نزدیکی بوشهر به مرکز حکومت ساسانی آن را به بندر مهمی تبدیل کرده‌بود. رقابت بین ساسانیان و بیزانسیان آنان را تا سرزمین سیلان کشانده بود. ظاهراً ساسانیان حتی کوچ نشینی در مالزی ایجاد کرده بودند، ولی این کوچ نشین مستعمره نظامی نبود. اسبان ایرانی را با کشتی به سیلان انتقال می‌دادند و یک کوچ نشین ایرانی در آن جزیره پرپا کرده بودند، که کشتی‌ها از ایران بدانجا می‌آمدند. این ساسانیان بودند که برای رونق تجارت خود بندرهایی چون مسقط را در عمان، در زمان خسرو انوشیروان بنا کردند. یمانیان که مسیحی شده بودند، به هواداری از بیزانسیان پرداختند. این مهم که به باری ایتوپی‌ها برقرار شده بود؛ امنیت بازرگانی بیزانس را تأمین می‌کرد. با این وجود رومیان نتوانستند، کار مهمی را به پیش ببرند زیرا وقتی ژوستینانوس از پادشاهان حبشه و حمیر خواست که در امر بازرگانی و دریانوردی دست ایرانیان را در اقیانوس هند کوتاه کنند و راه تجار ایرانی را به بنادر عربستان مسدود نمایند، هردو وعده همکاری دادند اما به قول خود وفا نکردند. پس از آنکه ایرانیان بر باب‌المنند مسلط شدند، کشتی‌های ایرانی توانستند از خلیج فارس و در طول سواحل شبه جزیره عربستان حرکت کرده و وارد دریای سرخ شوند. در این زمان رفت و آمد بازرگانان ایرانی که کشتی‌های بزرگ و مجهزی در اختیار داشتند در دریای سرخ زیاد شد، در این میان تشویق انوشیروان و حمایتی که از ایشان برای مقابله با کارشکنی‌های بیزانسیان به عمل می‌آورد، در جلب بازرگانان ایرانی به جده و از آنجا

چند راه بازرگانی-کاروانی در عربستان وجود داشت و با اینکه ساسانیان هیچ گونه نظارتی بر این راه‌ها اعمال نمی‌کردند، ولی به واسطه ملوک لخمی حیره و در اواخر حکومتشان در دوره خسرو انوشیروان به بعد در یمین آن‌ها را کنترل می‌کردند. یکی از این راه‌های کاروانی، جاده بخور بود که از جنوب شرق شبه جزیره عربستان آغاز می‌گشت و از شهرهای عدن و قانه عبور کرده و به بندر غزه در کناره دریای مدیترانه می‌رسید. جاده دیگری (صمغ و کندر) وجود داشت که محصولاتی همچون کندر، مر و صمغ را که از ناحیه ظفار به دست می‌آمد، به همراه محصولاتی که از چین و هند آمده بودند، از طریق حجاز و شهرهای مکه و مدینه و بیابان ریح الخالی به سوریه و مصر انتقال می‌داد.



شهرهایی مانند پترا و پالمیرا که مرکز ارتباطی راه‌های شرقی-غربی و شمالی-جنوبی بوده‌اند، برائر جنگ‌های میان رومیان و ساسانیان دچار رکود شدید شدند. به تدریج رومیان به این فکر افتادند که ایران را از طرف شمال یا جنوب دور بزنند، برای این منظور رومیان با حبشیان و اعراب وارد گفتگو شدند، آن‌ها از طریق شمال با اعزام سفیرانی، درصدد برقراری ارتباط با ساکنین آن مناطق برآمدند. یکی از این راه‌ها، آبراهی بود که از شمال ایران می‌گذشت، سغدیان با اعزام هیئتی به دربار ژوستینیان، اقدام به انعقاد قراردادی تجاری نمودند. این راه شمالی از سمرقند یا بلخ شروع شده و از رود جیحون می‌گذشت و به دریای خزر می‌رسید و سپس، یا از وسط دریا می‌گذشت و یا آن را دور زده و از طریق رود «کرا» و «فازیس» به دریای سیاه و از طریق آن به دریای مدیترانه می‌رسید. برخلاف جاده شمالی، آبراهه جنوبی جولانگاه بازرگانان ساسانی بود. این راه دریایی از دریای سرخ و خلیج فارس تا چین امتداد پیدا می‌کرد. تسلط بر این راه از اهمیت بسیاری برخوردار بود که سیاست حکومت ساسانی را تحت تأثیر خود قرار می‌داد. یکی از بنادر مهم خلیج فارس، بندر سیراف بود.



لحظاتی در عالم اندیشه



مورخ و رسالت او

دلایرام حسینی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

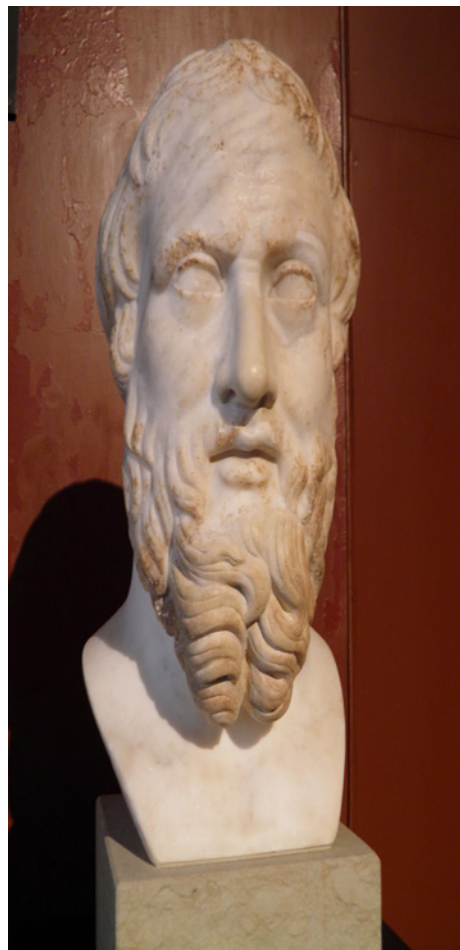
کار مورخ تنها بیان مسائل نیست؛ بلکه باید در پس بیان دلایل، استدلالی عقلی هم بکار گیرد، همانند کاری که شخصیت اصلی داستان می‌کند، بدینگونه که دلایل شک و باور نکردن سریع خود را بیان می‌کند و در برابر اعتقاد اکثریت می‌ایستد.

شواهد و مدارک و در راستای افزایش جذابیت روایت خود، اقدام به استفاده از افسانه و خیالیافی و حدس های نابه جا کنیم، در این صورت باید پرسید چه تفاوتی میان تاریخ و کتاب داستان یا رمان است؟ تاریخ، باید بر طبق واقعیات باشد و کار مورخ پیدا کردن این واقعیاتها در میان اسناد و مدارک است. فعالیتی که از دیرباز به علت وظایفی چون بازسازی صحنه‌های گذشته، همچون شغل کارآگاهان بوده است. اما دیگر صفت مورخ، باید بی‌طرفی او در مسائل باشد، تا در همین راستا با پیش‌زمینه فکری وارد یک مطالعه تاریخی نشود؛ همانند عصری که در تک تک صحنه‌های فیلم قابل رویت است. (چون آن کودک در محله بدی بزرگ شده، پس او قطعاً قاتل است.)

علم تاریخ برای تحقق اهداف خویش نیازمند مورخی دانا و برخوردار از فضیلت‌های مناسب است. آموزش مورخ برای تاریخ‌نگاری شاید در ظاهر امری عادی و بی اهمیت جلوه کند اما در حقیقت مهم‌ترین بخش از نگارش تاریخ، به وجود مورخ برمیگردد. در این نقطه می‌توان تاریخ را به علم پزشکی تشبیه کرد؛ پزشکی که به قواعد و اصول اولیه و بدیهی پزشکی آشنا نباشد قادر به تشخیص و درمان بیماری نیست و جان بیماران را به خطر خواهد انداخت و به همین شکل، مورخ بی‌بهره از اصول و قواعد تاریخ‌نگاری نیز به تاریخ ضربه سنگینی وارد می‌کند. برای درک بهتر مواردی که بیان خواهند شد، می‌توان از عناصر یک فیلم بهره گرفت. بعنوان مثال فیلم دوازده مرد خشمگین می‌تواند، چیزهایی که برای مورخ شدن نیاز است را به طور ضمنی نشان دهد. زاویه دید شخصیت اصلی داستان، در حقیقت باید برای مورخ یک الگو باشد. آغاز فیلم از یک شک و گمان شروع شده و در نهایت بر خلاف تصور همگان همین شک و گمان کوچک به تغییر امری که همه آن را بدیهی می‌پنداشتند، منجر می‌شود. لازمه مورخ شدن، شک کردن است و به همین سبب است که نمیتوان به هر مدرک و سندی که با آن مواجه می‌شویم؛ مهر تایید زد. این امر انکارناپذیر است که یکی از منابع لازم برای مطالعه وقایع و رویدادها، اسناد و مدارک هستند و ممکن است در مواردی مدارک متعددی برای بررسی یک موضوع در دسترس باشند اما نمی‌توان صرفاً بدان مدارک تکیه کرد، چه بسا شاید آن سند جعلی بوده یا یک دروغ تاریخی باشد. شک کردن لازمه موفق شدن و گسترش وسعت دید نسبت به مسائل است.

لازمه مورخ شدن، شک کردن است و به همین سبب است که نمیتوان به هر مدرک و سندی که با آن مواجه می‌شویم؛ مهر تایید زد. این امر انکارناپذیر است که یکی از منابع لازم برای مطالعه وقایع و رویدادها، اسناد و مدارک هستند و ممکن است در مواردی مدارک متعددی برای بررسی یک موضوع در دسترس باشند اما نمی‌توان صرفاً بدان مدارک تکیه کرد، چه بسا شاید آن سند جعلی بوده یا یک دروغ تاریخی باشد. شک کردن لازمه موفق شدن و گسترش وسعت دید نسبت به مسائل است.

همانطور که آرنولد در کتاب تاریخ خود بیان می‌کند: «گاهی کار مورخ باید شبیه حقوق دانان باشد، یعنی در بین روایت‌های متناقض یکی را انتخاب و بدرستی بشناسد. تعصب‌های بی‌دلیل، پیش‌زمینه فکری، اعتقاد راسخ به یک اصل و از همه مهم‌تر با دیدگاهی امروزی به گذشته نگاه کردن؛ یکی از ضعف‌های یک مورخ است.» تاریخ نوعی گفت‌وگو است؛ گفت‌وگو مورخان، میان گذشته و حال و... گفت‌وگو زمینه تغییر شرایط را فراهم می‌کند، چیزی که حتی در ابتدای فیلم دیده می‌شود، گفتگویی شخصیت‌ها از آغاز فیلم برای تاثیرگذاری بر شرایط است و در نهایت این شرایط شروع به تغییر می‌کند و آنان موفق می‌شوند.



راه دیگر، تحمل انتقاد است. تحمل انتقاد نه تنها برای مورخ بلکه برای هر کسی نیاز است. در نهایت باید گفته شود، استدلال و توصیف در کنار روایت و بررسی جزئیات از مهم‌ترین کار مورخ خواهد بود که باید با ظریف‌ترین موشکافی‌ها همراه باشد. همه این‌ها، با دید محدود نگارشگر به مسائل تاریخی نوشته شده و شاید مراحل مهمتری هم بوده که از قلم افتاده است.

دهی با کتاب



194

with perpetual pain, condemnation, and judgment; people are living with greater joy, peace, and assurance of their righteousness and Christ's amazing love. A revolution of love, a revolution of restoration, to work our Lord Jesus.

Separation versus Intimacy

The grace revolution is a revolution of relationship. The old covenant of law was about rules, religion, and regulations. The new covenant of grace is all about relationship. The old covenant of law created separation between God and His people; the new covenant of grace brings intimacy between God and His children.

The old covenant of law created separation between God and His people. The new covenant of grace brings intimacy between God and His children.

Let me take you to see what really happened when the law was given at the foot of Mount Sinai. Before God's people had even heard the Ten Commandments, they proclaimed, "All that the Lord has spoken we will do" (Exod. 19:8). This statement reflects man's pride and self-consideration. Men who know they can keep all of God's laws. When people say that they can keep God's laws even before they have heard what those laws are, it is putting confidence in the flesh. That's pride.

195

Unbroken Relationship

At the foot of Mount Sinai, when men boasted in his own self-righteousness that he would keep God's laws, God's tone immediately changed. The Lord said to Moses on Mount Sinai, "You shall set bounds for the people around, saying, 'Take heed to yourselves that you do not go up to the mountain or touch its base. Whoever touches the mountain shall surely be put to death, but a hand shall touch him, he shall surely be put to death, but a hand shall touch him, he shall surely be put to death.' (Exod. 19:12-13).

At the foot of Mount Sinai, when men boasted in his own self-righteousness that he would keep God's laws, God's tone immediately changed. The Lord said to Moses on Mount Sinai, "You shall set bounds for the people around, saying, 'Take heed to yourselves that you do not go up to the mountain or touch its base. Whoever touches the mountain shall surely be put to death, but a hand shall touch him, he shall surely be put to death, but a hand shall touch him, he shall surely be put to death.' (Exod. 19:12-13).

At the foot of Mount Sinai, when men boasted in his own self-righteousness that he would keep God's laws, God's tone immediately changed. The Lord said to Moses on Mount Sinai, "You shall set bounds for the people around, saying, 'Take heed to yourselves that you do not go up to the mountain or touch its base. Whoever touches the mountain shall surely be put to death, but a hand shall touch him, he shall surely be put to death, but a hand shall touch him, he shall surely be put to death.' (Exod. 19:12-13).

حقیقت بر سر نیزه

بررسی تحول گفتمانی واقعه کربلا با تاکید بر کتاب عاشورا شناسی

خشایار رضوی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

کربلا و مناسک عزاداری محرّم نقشی محوری در دینداری عموم مردم دارد. این مناسک، مهم‌ترین مناسک جمعی برای عامه شیعه و بستر اصلی دینداری و کسب تجربه دینی برای مومنان است. اهمیت این مناسک به گونه ایست که نمود هرگونه تغییر در وضع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مومنان در آن تجلی می‌یابد. واقعه کربلا، با توجه به نقشی که در زندگی دینی و فرهنگی مردم شیعه داشته، در شکل‌های گوناگونی تبلور یافته‌است. یکی از آن‌ها، هیأت و مراسم عزاداری است. کم و کیف گستره و محتوای هیأت عزاداری بستگی به شرایط تاریخی داشته‌است. همان‌گونه که دین و درک مردم از امر قدسی، در بستر زمان و مکان تغییر می‌پذیرد و مردم دین را بنابر استنباط خود و واقعیات زندگی درک می‌کنند؛ ظهور گفتمان‌های جدید در محرّم

نیز بیش از آن که نشانه انحراف دین و رواج خرافات باشد، بیانگر تغییر شکل‌های دینداری و تغییر زندگی و فرهنگ مردم در جامعه است. در مذهب شیعه، عزاداری محرّم یکی از مهم‌ترین مناسکی است که در تداوم زندگی مذهبی شیعیان اهمیت زیادی داشته‌است. این جمله از آیت‌الله خمینی به خوبی اهمیت این مناسک را نشان می‌دهد: «این محرّم و صفر است که اسلام را زنده نگاه داشته‌است.» در تعریف دورکیم از دین، دو عنصر بنیادی وجود دارند که تشکیل دهنده دین هستند: باورها و مناسک. دورکیم با تاکید بر اینکه تقلیل دین به مجموعه‌ای صرف از باورها کاری نادرست است، به اهمیت مناسک در حیات دینی اشاره می‌کند و آن را راه اصلی تجربه دینی برای مومنان می‌داند. او می‌نویسد: «مناسک، تنها مجموعه اعمال منظم تکرار شده و دستگاهی متشکل از علائم نیست که ایمان از راه آنها ترجمان

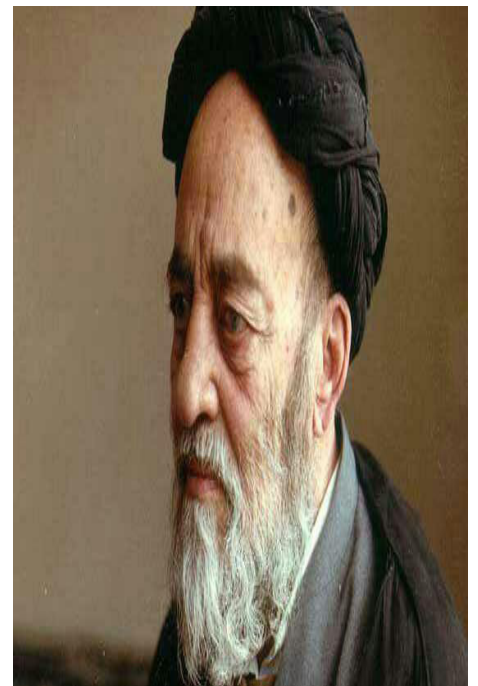
مناسک عزاداری کربلا، مهم‌ترین مناسک جمعی برای عامه شیعه و بستر اصلی دین داری و کسب تجربه دینی برای مومنان است. اهمیت این مناسک به گونه ایست که نمود هرگونه تغییر در وضع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مومنان در این مناسک تجلی می‌یابد.

بیرونی پیدا می‌کند، بلکه مجموعه وسایلی است که ایمان و احساس دینی از طریق آنها ایجاد و دوره به دوره تکرار می‌شود.» (دورکیم، ۵۷۸: ۱۳۸۳)

نقش واقعه کربلا در گسترش تشیع

تاریخ اعتقادی تشیع پیوند تنگاتنگی با تاریخ سیاسی و اجتماعی آن دارد. تاریخ تشیع پس از شهادت امام علی و به ویژه پس از شهادت امام حسین روند دیگری را از سرگذارند، که مهم‌ترین ویژگی آن در حاشیه قرار گرفتن در جوار اکثریت اهل سنت است و به همین سبب تلاش مستمری برای جدا کردن هویت خود را دنبال کرده‌است؛ به همین علت شهادت امام حسین در ذهن تشیع

جایگاهی فراتر از یک رخداد تاریخی یافت و در حقیقت فصل اساسی تاریخ شیعی‌گری شد. توالی در ژئوپلیتیک شیعه در جهان در بیان تاریخ تکوین تشیع، سه مرحله مهم را ترسیم می‌کند: مرحله اول: مبارزه سیاسی برای کسب حق امامت و خلافت است که با شهادت امام علی، امام حسن و امام حسین تشیع از نظر سیاسی حذف شده و تبدیل به مأمنی برای پناهندگی طیف ستمدیده و ناراضیان در جهان اسلام می‌شود. مرحله دوم: تاریخ تکوین تشیع از قرن ۱۱ میلادی آغاز می‌شود. در این قرن، برای نخستین بار شیعیان به قدرت دست می‌یابند. فاطمیان در مصر، آل بویه در طبرستان و قرمطیان در بحرین؛ که با واکنش اهل تسنن، همه این سلسله‌های شیعه که بخش‌های مهمی را زیر سلطه درآورده بودند، قلع و قمع می‌شوند. مرحله سوم: قرار داشتن زیر سرکوب و طرد اجتماعی. شیعیان برای فرار از شدت عمل اهل سنت مجبور به پناهندگی در مناطق کوهستانی می‌شوند. اما تاریخ تشیع در ایران، مسیر خاصی را برای خود می‌پیماید. تشیع در ایران نهضت ویژه خود را پدید می‌آورد. به همین دلیل، برخیا یا ابمزرسم‌ایکیز تشیع را اعتراض روح پارسی بر قوم و فرهنگ عربی می‌دانند. برای مثال تعزیه شهادت امام حسین از بسیاری جهات شباهت به سوگ سیاوش دارد که سالروز آن در دوران پیش از اسلام برگزار می‌شد. سوگ سیاوش که در عهد اساطیری تاریخ ایران در اواخر عهد ساسانی در خدای نامک‌ها تدوین شده و به ثبت رسیده بود، به دست فردوسی در شاهنامه جاودانه شد. خون سیاوش که بر زمین می‌ریزد دنیا تیره و تار می‌شود، طوفانی یا تیره‌گردی سیاه برمی‌خیزد و خورشید و ماه را می‌پوشاند تا بدان‌جا که «کسی یکدیگر را ندیدند روی.» در ایران، سیاوش که اسطوره بود، جای خود را به شهید کربلا، امام حسین که وجود تاریخی دارد، می‌دهد و بدین‌گونه تعزیه امام حسین جای سوگ سیاوش را گرفت. در واقع شباهت‌های دو مراسم ممکن است تا حدی گستره محبوبیت عاشورا را



در میان ایرانیان تبیین کند؛ همانطور که احسان یارشاطر در مقایسه خود از دو مراسم نتیجه می گیرد: «شهادت امام حسین (ع) و اهل بیت او یک زمینه واقعی در سنت ایرانی پیدا کرد تا به یک نمایش سوگواری الهام دهنده و سنجیده تبدیل شود. این مراسم وارث ویژگی عمده مراسم بسیار کهنی بود که ریشه‌های عمیقی در روح ایرانی داشت.» با ظهور دولت آل بویه، مقدمات تکوین تشیع در روح ایرانی فراهم گردید. شکل‌گیری و گسترش گفتمان کربلا، برای شیعیان ایران و عراق، از

۱. حکومت امام علی
۲. حادثه کربلا
۳. اندیشه مهدویت که جدای از وجه اعتقادی نوعی اعتراض آرمان گرایانه به همه حکومت های غاصب، تجلی امید غایت گرایانه شیعه و فراقکنی سرکوب ها و ناکامی های امروزی به حکومت آرمانی نهایی شیعه در آخر الزمان بوده است. شویلتزر معتقد است: «شیعیان در طی صدها سال به مثابه اقلیت رادیکال حضور خود را با نگرانی و زحمت حفظ کرده بودند، در ترس و



وحشت دائمی از اینکه از سوی دشمنان خود نابود و محو شوند قرار داشتند. حتی در عهد صفویه نیز ایرانیان شیعه که اینک بر مسند قدرت بودند، خود را همچنان به مثابه اقلیت در جهان

طریق برگزاری مراسم عزاداری عاشورا را می توان از این دوره به بعد به طور آشکارتری پیگیری کرد. در دوره آل بویه بود که رفتارهایی مانند پوشیدن لباس های سیاه به نشانه عزاء، ابراز عمومی رفتارهای عزادارانه، برپایی مراسم عزای عمومی و غیره در جامعه گسترش یافت. در نهایت با ظهور صفویه، مذهب تشیع با هویت ایرانی درآمیخت و عامل تفاوت هویت ایرانی از هویت متخاصم سنی و عثمانی شمرده شد. (کدی: ۱۳۸۲، ۲۰) فیشر نیز معتقد است در تاریخ تکوین تشیع، چند واقعه کلیدی در شکل گیری اندیشه سیاسی آن بسیار مهم بوده اند. فیشر از دو اندیشه سیاسی نام می برد: نظریه سیاسی اول: بیانگر جامعه ای است با حاکم عادل و ویژگی های آن که نمونه آرمانی این جامعه را در حکومت امام علی می توان دید. نظریه دوم: درباره جامعه شیعه ای است که در سیطره حاکمان غاصب گرفتار است. این جامعه که با شهادت امام حسین آغاز شده، وجه غالب تاریخ تشیع را شکل داده است (فیشر، ۱۹۸۰). شویلتزر نیز در دسته بندی خود، اندیشه سیاسی تشیع را متأثر از سه موضوع کلیدی می داند:

تاریخ تشیع پس از شهادت امام علی و به ویژه پس از شهادت امام حسین روند دیگری را از سرگذرانند که مهم ترین ویژگی آن در حاشیه قرار گرفتن در جوار اکثریت تسنن است. به همین علت شهادت امام حسین در ذهن تشیع جایگاهی فراتر از یک رخداد تاریخی یافت.

اسلام و همچنان همانند سابق مورد تهدید اهل سنت، احساس می کردند. (شویلتزر، ۱۳۸۰: ۳۵۶) تشیع که همیشه در سایه و پندار عمیقی از غیر خودی (همراه با رنج، بلا، مصیبت، آزار و شکنجه) تکوین یافته است. به همین دلایل باعث نزدیکی تشیع به تصوف و رشد باطنی گری در تشیع گردید.

بررسی تحول گفتمانی واقعه کربلا

در خصوص اهداف قیام امام حسین تاکنون

آثار متعددی نگاشته شده است از تحقیقات جدیدی که دسته بندی مناسبی از گفتمان های موجود از هدف قیام امام حسین ارائه می دهد کتاب «عاشورا شناسی؛ پژوهشی درباره هدف امام حسین (ع)» اثر محمد اسفندیاری است که در ۳۵۲ صفحه توسط نشر نی منتشر شده است. نویسنده معتقد است هفت نظریه درباره هدف قیام امام حسین وجود دارد:

۱. امتناع از بیعت (دفاع) ۲. حکومت - شهادت ۳. شهادت عرفانی ۴. شهادت تکلیفی ۵. شهادت فدیهای ۶. شهادت سیاسی ۷. تشکیل حکومت. اسفندیاری در این کتاب بدنبال نشان دادن تعارض میان تاریخ و کلام در مورد هدف قیام امام حسین است. تاریخ گواهی می دهد که آن حضرت در پی تشکیل حکومت بود. حال اینکه کلام شیعی، دلالت دارد که امامان تفصیل همه مسائل را می داند و بنابراین، امام حسین می دانست که به حکومت نمی رسد. به همین علت اسفندیاری موضوع مورد اختلاف را، نه موضوعی تاریخی که موضوعی کلامی می داند. اسفندیاری به طور کلی دو دسته نظریه درباره هدف قیام امام حسین را ذکر می کند:

نظریه اول، نظریه شهادت که خود شش روایت گونه گون در طول تاریخ از آن ارائه شده و نظریه دوم نظریه حکومت می باشد. معتقدان به نظریه حکومت به دو دسته تقسیم می شوند: عده ای مانند شیخ مفید و سید مرتضی برآنند که امام، زمان شهادتش را نمی دانست و قصد تشکیل حکومت داشت. اما عده ای مانند علامه مجلسی و علامه طباطبایی معتقدند آن حضرت علم به زمان شهادتش داشت، ولی قصد شهادت نداشت، بلکه قصد حکومت داشت. در صورت دوم، تفسیری از نظریه حکومت ارائه می شود که با کلام رایج شیعه، سازگار باشد. برپایه این تفسیر، هم می توان نظریه تشکیل حکومت را پذیرفت و هم قائل به علم امام به زمان شهادتش بود. معتقدان به نظریه شهادت استناد به احادیث متعددی از پیامبر اسلام و امیرالمومنین می کنند که پیشگویی شده که امام حسین به شهادت خواهد رسید. طرفداران نظریه حکومت منکر این دسته از روایات نیستند و معتقدند که آن حضرت به صورت کلی، می دانست که سرانجام شهید می شود. اما به زمان شهادت خود آگاه نبود و نمی دانست که در دهم محرم سال ۶۱ ه. ق در صحرائ کربلا به شهادت می رسد. این روایات نیز فقط خبر از شهادت امام است و هرگز زمان آن تعیین نشده. از طرفی، علامه طباطبائی کتابچه ای نوشت، ذیل عنوان بحثی کوتاه درباره علم امام و در آن اضافه می کند که امام حسین علم به زمان شهادتش

درآورد.» این حدیث به تکلیف عمومی اشاره می کند. نه از تکلیفی ویژه که خاص امام باشد.

نظریه شهادت فدیهای

معتقدان بدان می گویند، که امام حسین به شهادت رسید تا گناهکاران را شفاعت کند. این نظریه باعث رواج روایت مرثیه گونه از واقعه عاشورا شد، که از دوره صفویه با نوشتن کتبی مثل روضه الشهدا آغاز می شود و در دوره قاجاریه با افزوده شدن درونمایه های خرافی به آن ادامه

که تفسیری سیاست زدایانه و غیراجتماعی و غیرسیاسی از قیام امام حسین است. سید بن طاووس که قائل به این نظریه می باشد، معتقد است: امام اصلاً از مدینه رفت تا به کربلا برسد و با شهادتش به لقاءالله بیوندد و هدفش رسیدن به درجات معنوی بود و برای همین در کتاب «الاقبال بالاعمال الحسنه» می گوید: «در ده روز اول محرم به خاطر همدردی با امام حسین و به خاطر احادیث و روایاتی که هست، ما باید محزون باشیم و پس از آن به شادی بپردازیم چون امام به هدفش یعنی سعادت معنوی، رسیده است.»

نظریه شهادت تکلیفی

مورخان مسلمان در جامعه ماقبل صنعتی نسبت به تاریخ، رویکردی الهیاتی داشتند. از نظر آنان موتور محرک تاریخ که تاریخ انسان را به پیش می راند اراده خداوند بود. خواست خدا علت غایی همه رویدادها بود. وقتی خدا در کانون تاریخ قرارداشت؛

محمد اسفندیاری معتقد است هفت نظریه درباره هدف قیام امام حسین وجود دارد:
 ۱. امتناع از بیعت (دفاع)، ۲. حکومت - شهادت،
 ۳. شهادت عرفانی، ۴. شهادت تکلیفی، ۵. شهادت فدیهای، ۶. شهادت سیاسی و ۷. تشکیل حکومت.

وظیفه مورخان مسلمان این نبود که اقدامات انسان ها را تبیین کنند، بلکه وظیفه این بود که حقایق شناخته شده را سرمشق خود قرار دهند و با توصیف آن درس هایی را به دیگران بیاموزند. زیرا خداوند اراده اش را از طریق انسان ها و رویدادهای طبیعی آشکار می کند. این رویکرد سبب تقویت گفتمان تقدیرگرایی شد، که معتقد بود رویداد کربلا تقدیر خداوند بوده و محقق شدن آن گریزناپذیر؛ و این تکلیف مخصوص امام حسین بوده است. طبق این نظریه خداوند مقرر کرده که امام حسین به شهادت برسد و آن حضرت برای عمل به این تکلیف که برای او و همراهانش مقرر شده بود، به کربلا رفت. امام تکلیفی داشت خاص خودش که به شهادت برسد و این تکلیف فقط و فقط برای امام حسین است. حاصل نظریه شهادت تکلیفی، تبدیل مکتب امام حسین به مکتب عزاداری است. طبق این نظریه، نمی توان به آن حضرت که مأمور به تکلیفی ویژه بود، اقتدا کرد و او را الگو ساخت بلکه باید عزادارش بود و بس. این نظریه مزبور با سخنان امام درباره علت قیامش منافات دارد. امام درباره علت خروجش می گوید: «هر کس فرمانروای ستمگری را ببیند و با کردار و گفتارش بر وی نشورد، بر خداست که او را در جایگاه آن ستمگر

هم داشت. طباطبائی می گوید: امام معصوم همه چیز را می داند و امام حسین نیز می دانست به شهادت می رسد؛ اما هیچ تکلیفی به علم غیب تعلق نمی گیرد. به عبارت دیگر، آن حضرت علم به زمان شهادت داشت اما قصد شهادت نداشت، بلکه قصد حکومت داشت و میان علم و قصد امام تفکیک قائل شده است.

نظریه امتناع از بیعت

معتقدان به این نظریه معتقدند که حرکت امام حسین از مدینه به مکه و از آنجا به طرف کوفه، به قصد قیام و پیکار با دشمن نبوده، بلکه فقط برای حفظ جانش بوده است. از جمله معتقدین به این نظریه محمد صحتی سردرودی است که در کتابی به اسم «عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین» معتقد است که امام حسین اهل عبادت و معنویت بود، نه انقلاب و قیام و درباره آن حضرت می گوید: «او هرگز از آن دو شهر معنوی و عبادی مکه و مدینه، بیرون نمی رفت و کار دیگری را بر عبادت خدا ترجیح نمی داد. امام حسین کارش انقلاب نبود. ما دلمان می خواهد قهرمان بسازیم و داستان را حماسی کنیم. بزرگترین هدفی که در سخنانش، در حرکتش از مدینه به مکه و از مکه به کوفه پیدا بود، عدم بیعت با خلیفه اموی است. اونمی خواهد، اسلام اموی را تایید کند.» با وجود اینکه نهضت امام در آغاز جنبه مبارزه منفی داشته و برای امتناع از بیعت بوده است؛ اما اشکالاتی به این نظریه وارد است از جمله این که اگر قصد امام فقط دفاع بوده، باید آن حضرت امان نامه حاکم مکه را می پذیرفت و به طرف کوفه نمی رفت. اگر امام فقط قصد دفاع از جانش را داشت، نباید به مرکز انقلاب یعنی کوفه می رفت، بلکه باید به یمن می رفت که دور از تیررس عمال یزید باشد. این که امام مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا از مردم «بیعت برای جهاد» بگیرد، نشان آن است که قیام آن حضرت فراتر از دفاع شخصی بوده است.

نظریه حکومت - شهادت

این نظریه بدنبال اثبات این موضوع است که هدف امام در ابتدا این بود که حکومت تشکیل بدهد اما از آن هنگامی که ناامید شد استراتژی شهادت را پیش برد، از معتقدین این نظر شیخ جعفر شوشتری است.

نظریه شهادت عرفانی



پیدا می کند. این روایت در کتب شیخ عباس قمی و فاضل دربندی و ملامهدی نراقی موج می زند و تا مدت ها روایت غالب درباره هدف قیام امام بود. برای نمونه در کتاب «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات فاضل» دربندی می توان آن را مشاهده کرد. خرافه ای که درصدد است بگریزد و بگریاند و تظاهر به گریه بکند. هرچه خرافه بیشتر باشد، تحریک احساسات نیز بیشتر. این تحریک احساسات حتی شده با دروغ انجام می شود، دروغی که اگر به قصد گریاندن عزادار حسینی باشد ثواب هم دارد. برای مثال در کتاب اسرار الشهادات فاضل دربندی آمده است: عدد لشکر عمر سعد یک میلیون پیاده و ششصد هزار

متعدد به نظریه شهادت وارد می‌کنند، یک اشکال تاریخی این است که نظریه شهادت خلاف واقعیت‌های تاریخی است و از گزارش‌های متعدد چنین برداشت می‌شود، که امام حسین به قصد پیروزی و تشکیل حکومت هجرت کرد. اشکال دیگری که به نظریه شهادت وارد است، در اسلام حکمی مستقل بعنوان شهادت یا جهادت استشهادی وجود ندارد. قائلان نظریه شهادت را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول شهادت گرایان سنتی (صاحبان نظریه شهادت عرفانی و تکلیفی و فدیهای) که با تمسک به روایات در باب علم امام معتقدند که امام قیام استشهادی کرده و بر جنبه فردی شهادت و جهاد خاص امام تاکید می‌کنند، دسته دوم شهادت گرایان جدید (پیروان نظریه شهادت سیاسی)، که بر جنبه اجتماعی قیام امام حسین تاکید می‌کنند.

نظریه تشکیل حکومت

عده‌ای دیگر معتقدند که امام حسین به قصد تشکیل حکومت قیام کرد و هدف او شهادت در کربلا نبود، که اتفاق افتاد بلکه پیروزی در کوفه بود، که اتفاق نیفتاد. به نظر این عده، هدف امام کوفه بود، نه کربلا؛ هدف کشتن دشمن بود، نه خود را به کشتن دادن. آن حضرت، مانند همه مجاهدان، به قصد پیروزی و مغلوب کردن دشمنان قیام کرد و نمی‌دانست که پیروز نمی‌شود. معتقدان به نظریه تشکیل حکومت معتقد به اعاده خلافت امام حسین هستند. زیرا معتقدند حکومت، حق مسلم امام حسین بود و پیشتر معاویه آن را از امام حسن غصب کرد. امام حسین نیز می‌خواست برای احقاق حق خویش بکوشد و عهده دار امامت مسلمانان شود. در عصر حاضر تنها کسی که کوشید نظریه تشکیل حکومت را مستدل کند، آیت الله صالحی نجف آبادی است. نظریه صالحی را می‌توان به چهار هدف تقسیم کرد:

۱. مبارزه منفی (امتناع از بیعت) هنگامی که آن حضرت از مدینه به مکه هجرت کرد تا وقتی که بر تصمیم ماندن در مکه باقی بود.
 ۲. مبارزه مثبت (تشکیل حکومت) هنگامی که تصمیم گرفت به کوفه برود تا هنگامی که با حر برخورد کرد.
 ۳. جلوگیری از جنگ هنگام برخورد با حر تا شروع جنگ.
 ۴. دفاع (مقاومت، نه شهادت) تهاجم نیروهای نظامی و شروع جنگ.
- نظریه تشکیل حکومت با عقیده رایج شیعه درباره علم نامحدود امام ناسازگار است. به عبارت دیگر، از آنجا که امام حسین موفق به

مثل تعزیه خوانی، زنجیرزنی، علم گردانی و... که اقتباس از مسیحیت بود، از دوره صفویه و قاجار به بعد، در گفتمان‌های شیعی نفوذ پیدا کرد.

نظریه شهادت سیاسی

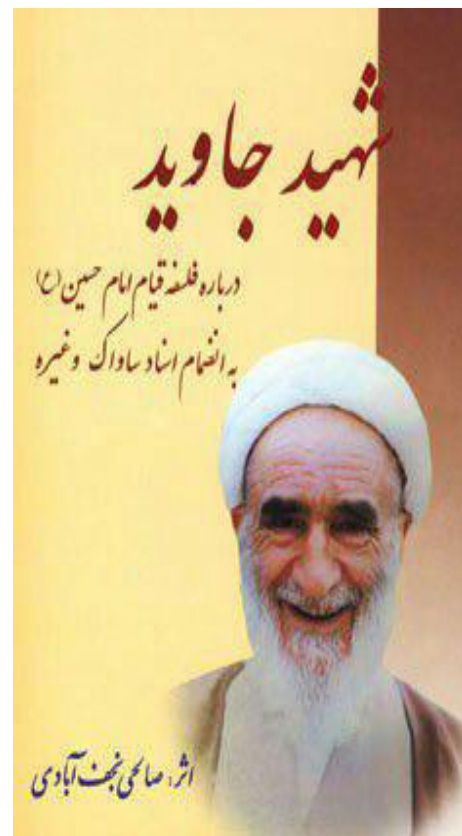
این نظریه که با توجه به حوادث سیاسی و اجتماعی دهه چهل و پنجاه شمسی، رشد گفتمان انقلابی بر فضا مسلط و غالب می‌شود. گفتمان انقلابی که متأثر از آراء دکتر شریعتی است و بی‌تأثیر از فضای انقلابی دهه شصت میلادی در جهان نیست و در این زمان به علت رواج مبارزات مسلحانه و چریکی سعی در مشابهت سازی‌هایی میان چه گوارا و امام حسین شد. شریعتی عاشورا را یک انقلاب و حسین را وارث تمامی انقلاب‌های تاریخ می‌دانست. شریعتی که به مسائل مذهبی و تاریخی نگاهی غایت‌خواهانه

نظریه تشکیل حکومت با عقیده رایج شیعه

درباره علم نامحدود امام ناسازگار است. به دیگر گفته‌ها، آنجا که امام حسین موفق به تشکیل حکومت نشد، بلکه به شهادت رسید، به نظریه تشکیل حکومت انتقاد شده و منافعی با علم غیب امام شمرده شده است.

داشت، موضوعات را زمان مند و با زاویه دید معاصر نگاه می‌کرد. نظریه شهادتی که شریعتی مطرح می‌کرد مبارزه جوانانه بود و در این گفتمان تشیع سرخ و خون علوی را نقطه مقابل تشیع سیاه و اشک صفوی می‌دانست. این جمله: «آن‌ها که رفتند کاری حسینی کردند، آن‌ها که ماندند کاری زینبی کنند و گرنه یزیدی‌اند.» الهام بخش جوانان انقلابی در تهییج آنان علیه حکومت پهلوی شد. او در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود مثل تشیع علوی و تشیع صفوی، شهادت و پس از شهادت و حسین وارث آدم نظرات خود را بسط داد. به عقیده شریعتی، حسین بعنوان یک شهید در مقابل حکومت ستمگری قرار گرفته، که افشاگری و پرده‌برداری از چهره ریاکار حاکم جبار که ماسک خلیفه و نائب پیامبر را به چهره زده، جز با فدای خونش امکان پذیر نیست. شهادتی که از نظر شریعتی افشاگر و آگاهی‌بخش و رهایی‌بخش است. عبدالکریم سروش از منتقدان شریعتی می‌گوید: «ما نباید فکر کنیم هر روز عاشوراست و هر زمینی کربلاست زندگی صفر و صد نیست. مردم نه شمر هستند و نه امام حسین؛ در ثانی تقابل حق و باطل همیشه این قدر پررنگ نیست. همین که خیال کنیم یک طرف امام حسین و طرف دیگر یزید است خود باعث نفرت‌پراکنی می‌شود.» اما طرفداران نظریه تشکیل حکومت اشکالاتی

سواره بوده و این لشکر همه از اهل کوفه بوده اند و حسین (ع) ۳۰۰ هزار نفر از آنان را کشت. در حالی که کوفه از زمان فرمان عمر به ساخت این شهر تا شهادت سیدالشهدا که حدود ۳۵ سال از عمر این شهر نوساز می‌گذشت جمعیتی حدود ۷۰ یا ۸۰ هزار نفر جمعیت بیشتر نداشت. چنین روایتی باعث بوجود آمدن گفتمان تراژیکی شد که با قدرت هم‌ساز گرایانه است و به نفع وضع موجود عمل می‌کند. همچنین به طور غیرمستقیم برای قدرت مشروعیت هم ایجاد می‌کند به خصوص اگر قدرت خود در این گفتمان شریک باشد، مانند شاهان قاجار که با تاسیس تکیه‌های دولتی و حمایت از دیگر مراسم‌های عزاداری سعی در ایجاد مشروعیت برای خود داشتند. در این رویکرد چیزی که اهمیت دارد نفس عزاداری و اشک ریختن است. و حضور در مجلس عزاداری حسینی به معنای کفاره گناهان است. در این رویکرد این رسالت مختص شخص امام حسین است که باید فدا شود تا اسلام نجات یابد. در این گفتمان امام رفت برای شهادت که فدا بشود، تا خداوند گناهان امت مسلمان را ببامرزد؛ یعنی تقریباً شاهد یک درون مایه مسیحایی هستیم. مسیح در گفتمان مسیحایی، فدیهای الهی است. برای این که در الهیات مسیحی به دلیل نخستین گناه آدم، انسان با تلاش و عمل صالح خودش نمی‌تواند رستگار بشود و احتیاج به یک واسطه و شفیع دارد. این عناصر همراه با مراسم‌هایی



مسلم در کوفه از مردم بیعت برای جهاد بگیرد. امام حسین در محاصره نظامی حر بن یزید بود که نامه ای از طرف ابن زبید آمد و فرمان داد: «حسین را در منطقه ای بدون آب و گیاه فرود آور.» او مضمون نامه را به اطلاع امام رساند و گفت: «باید در همین منطقه فرود آید.» آن حضرت خواست در قریه نینوا یا غازیه یا شفته پیاده شود که حر اجازه نداد. از اینجا دانسته می‌شود که امام حسین به قصد شهادت در کربلا قیام نکرد و اساسا فرود آمدن امام به کربلا اجباری بود. از هنگامی که امام حسین با سپاه حر روبرو شد و در محاصره نظامی قرار گرفت، تا روز عاشورا پنج بار پیشنهاد کرد که به حجاز برگردد، اما نپذیرفتند. همچنین دو بار اقدام کرد تا برگردد، ولی راه را بستند. این همه اصرار امام به بازگشت با استقبال از شهادت ناسازگار است. همچنین مذاکرات امام با ابن سعد اگر گفته شود آن حضرت قصد شهادت داشت، چه توجهی برای این مذاکرات و پیشنهادها می‌توان یافت؟

منابع

- ۱- رحمانی، جبار. تغییرات مناسک عزاداری محرم، تهران: تیسرا، (۱۳۹۳).
- ۲- شواپتزر، گرهارد. سیاست و دین‌گرایی در ایران؛ مترجم: محمدجواد شیخ‌الاسلامی، تهران: علمی، (۱۳۸۰).
- ۳- رابینسون، چیس اف. تاریخ‌نگاری اسلامی؛ مترجم: محسن الویری، تهران: سمت، (۱۳۹۳).
- ۴- کدی، نیکی آر. نتایج انقلاب ایران؛ مترجم: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، (۱۳۸۳).
- ۵- دورکیم، امیل. صور ابتدایی حیات دینی، مترجم: باقر پرهام، تهران: مرکز، (۱۳۸۳).
- ۶- اسفندیاری، محمد. عاشورا شناسی، تهران: نی، (۱۳۹۳).

در آن شهر کردند. آن حضرت، ضمن فرستادن مسلم بن عقیل به آنجا، با مردم شرط کرد که اگر نماینده‌اش صدق سخن ایشان را تایید کند؛ به کوفه می‌آید. پس از نامه مسلم، امام به طرف کوفه حرکت کرد. چگونه می‌شود که امام حسین، مسلم را برای بررسی کوفه به آنجا بفرستد و او گزارش دهد که مردم با تو هستند،

تشکیل حکومت نشد، بلکه به شهادت رسید به نظریه تشکیل حکومت انتقاد شده و منافعی با علم غیب امام شمرده شده است. صالحی ضمن قبول علم غیب امام و وسعت آن، می‌گوید: «که این علم محدود و متناهی است و امام حسین نمی‌دانست در دهه محرم ۶۱ ه.ق به شهادت می‌رسد و به قصد شهادت قیام نکرد.» صالحی بر آن است که نشان دهد نظریه تشکیل حکومت، که امروزه چندان پیروانی ندارد، در دوره‌ای نظریه مشهور و غالب بوده است. وی می‌گوید: «شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی معتقد بودند که امام حسین نمی‌دانست در هجرت به کوفه شهید می‌شود و این نظر در حدود سه قرن میان عالمان شیعه مشهور بوده است. از زمان شیخ مفید تا قرن هفتم (زمان تالیف لهوف)، یک عالم شیعی یافت نشد که نظرش در این باره مخالف نظر آن سه نفر باشد. تا اینکه سید بن طاووس در لهوف برخلاف مشهور نظر داد که امام حسین می‌دانست در این سفر به شهادت می‌رسد. به تدریج گروهی از وی پیروی کردند و سرانجام این نظر غیر مشهور به نظری مشهور تبدیل شد. امام حسین در سخنانی متعدد، به موضوع حکومت و حقانیت خویش برای آن و صلاحیت نداشتن یزید را تصریح کرده است. هنگامی که از امام حسین خواستند تا با یزید بیعت کند، وی ضمن اشاره به فضایل خویش و ردایل یزید فرمود: «کسی چون من با کسی چون او بیعت نمی‌کند. پس ما انتظار می‌کشیم و شما نیز انتظار بکشید، تا بنگریم کدامیک به خلافت و بیعت سزاوارتریم.» اگر قصد امام شهادت بود، نیازی نبود قیس بن مسهر و مسلم بن عقیل را برای ارزیابی کوفه بفرستد تا شهید بشوند. می‌بینیم که امام در نامه‌ای که به قیس بن مسهر می‌دهد تا به کوفیان برسد می‌گوید: «در کارتان بشتابید و بکوشید. من همین روزها بر شما در می‌آیم.» در این نامه امام به اهل کوفه گفت به نزد شما می‌آیم نه اینکه به کربلا می‌روم. همچنین می‌دانیم مردم کوفه در نامه‌هایی متعدد، امام حسین را دعوت به پیشوایی

ولی آن حضرت بی‌اعتنا به گزارش نماینده مورد اعتمادش، به قصد شهادت روانه کوفه شود؟ اگر هدف امام شهادت در کربلا بود، چه نیازی بود

که من سالیان تابدین مرغزار
 بدین جشنکه برنیدیم کس
 بگویش که تو مردی می پاری
 ندیدم جو بویسج ای ماه روی
 چه دایه برپشترن آمد فراز
 سخی جشن سازیم اندر بهار
 ترا دیدم ای ماه دیدار و بس
 بدین جشنکه برسی نکذری
 تو اکنون کداجنی نایم مکی
 برو افسرین کرد و برترن غار



پیام مینزه بشترن بگفت
 همه روی پشترن جو کل برکت